

طلی کرپسی:

تا دریل هست من هم هستم

کسانی که دقیقه ۹۰ به فکر کنکور افتاده اند...!

قصه جدایی دخترک حسود

آرزوم فقط اینه...

غرور مرد تازه به دوران رسیده

دیر از خواب غفلت بیدار شدم

۲۵۰ تومان
امروز

جوآنات

دوشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۵ شماره ۱۹۳۱
<http://www.ettelaat.com>



عبدالکریم خاوری کرمانی:

همه بازیگر

خداایم



جوانان
امروز



هدف زندگی
با هدف زندگی کردن است!

مقام معظم رهبری:

دنایای اسلام امروز به نقطه سرنوشت ساز و تعیین کننده تاریخی خود رسیده است و اگر در این مقطع زمانی، نخبگان سیاسی - علمی و فرهنگی جهان اسلام به وظیفه خود عمل و در انتخاب راه صحیح اتحاد و ایستادگی در مقابل قدرتهای زورگو، به امت اسلامی کمک کنند، سعادت، پیشرفت و عزت مسلمانان رقم خواهد خورد.

آموزه‌های
از پیامبر
اعظم (ص)

محضر عالم

مردی از انصار، نزد رسول اکرم (ص) آمد و سؤال کرد: "یا رسول الله! اگر جنازه شخصی در میان است و باید تشییع و سپس دفن شود و مجلس علمی هم هست که از شرکت دادن در آن بهره‌مند می‌شویم، وقت و فرصت هم نیست که در هر دو جا شرکت کنیم. در هر کدام از این دو کار شرکت کنیم، از دیگری محروم می‌مانیم، تو کدام یک از این دو را دوست می‌داری تا من در آن شرکت کنم؟"
رسول اکرم (ص) فرمود:
"اگر افراد دیگری هستند که همراه جنازه بروند، و آن را دفن کنند، در مجلس علم شرکت کن. همانا شرکت در یک مجلس علم از حضور در هزار تشییع جنازه و از هزار عبادت بیمار و از هزار شب عبادت و از هزار روز و هزار درهم تصدق و هزار حج غیر واجب و هزار جهاد غیر واجب بهتر است. اینها کجا و حضور در محضر عالم کجا؟ مگر نمی‌دانی به وسیله علم است که خدا اطاعت می‌شود، و به وسیله علم است که عبادت خدا صورت می‌گیرد. خیر دنیا و آخرت با علم توأم است، همان طور که شر دنیا و آخرت با جهل توأم است."

همکار ارجمند

جناب آقای
محسن نیری تهرانی



بانهایت تأثر و تأسف درگذشت برادر بزرگوارتان حاج حسن نیری تهرانی را به شما تسلیت گفته، از درگاه ایزدیکتا برای آن مرحوم غفران الهی و برای بازماندگان صبر و اجر مسألت داریم.

سردبیر و
کارکنان مجله
 جوانان امروز

هفته‌نامه جوانان

فرهنگی - اجتماعی - ورزشی - ادبیات داستانی
صاحب امتیاز: موسسه اطلاعات
مدیرمسئول: مهندس محمد جواد رفیع
سردبیر: سیده طاهره قاسمی
صفحه آرا: مجتبی طیار آشتیانی
چاپ: ایرانچاپ (موسسه اطلاعات)

نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان نفت جنوبی
موسسه اطلاعات - جوانان امروز
کد پستی: ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹
تلفن: ۲۹۹۹۳۲۰۳ - تلفن آگهی: ۲۲۲۲۳۵۰۷
پست تصویری: ۲۲۲۲۳۵ - ۲۲۲۵۸۰۲۲
● استفاده از مطالب مجله در فیلمنامه - تلویزیون و... نیاز به مجوز کتبی دارد
● آثار ارسالی عودت داده نمی‌شود
● مجله در نحوه استفاده از آثار ارسالی آزاد است
● مجله جوانان امروز را می‌توانید در شبکه اینترنت مطالعه کنید
آدرس مجله: <http://www.ettelaat.com>
پست الکترونیکی (e-mail):
javananemroz@ettelaat.com

فهرست

نقد ورزشی ۵۲	سرگذشت من ۳۶	ورزش خارجی ۱۸	باده عشق ۳
هوش و سرگرمی ۵۶	قال ۳۸	همراز ۲۰	لبوان ۴
هرچه ۵۷	همگام ۴۰	زنگ خطر ۲۲	روزنامه خبری ۵
داستان ۵۸	شعر ۴۲	قصه‌های جدایی ۲۳	روانشناسی ۶
خنده جام ۶۰	کارگاه ادبی ۴۴	شهید ۲۴	گزارش ۸
دلشوخ ۶۱	آزمون ۴۵	صدای شما ۲۵	نازه‌های جهان ۱۰
جدول ۶۲	پوست ۴۶	اخبار هنری ۲۶	داستان جنایی ۱۲
مجهول ۶۴	میوه‌ها ۴۸	یادداشت معلوم ۳۰	گام تا کتک‌خور ۱۴
مشاوره ۶۵	داستان‌های رسیده ۴۹	گفتگوی هنری ۳۲	جوان موفق ۱۶
روزنه ۶۶	گفتگوی ورزشی ۵۰	سینمای جهان ۳۴	از اینجا و آنجا ۱۷

همکارانی که در این شماره ما را یاری کرده‌اند

مریم احمدی، ناهید احمدی، امیرحسین انبازداران، رضا باقری‌نژاد، شهره باقری‌نژاد، وجیهه تیموری، امید جهانشاهی، زهرا جهانشاهی، زینب خیرخواه، نادیا زکالوند، ارمغان زمان فشمی، محمدرضا سهرابی، غلامرضا صفایی‌شاد، اکبر شیرعلی، علی عراقی، جعفر غفاری، مجید فلاح شجاعی، اکبر کتابدار، محمود کیمیایی، نفیسه کیمیایی، سهیلا مؤدبی، محمدرضا مدنی، حبیب‌الله نیک‌نژاد



...وان
...لیوان

ساخت اولین موتور ایرانی هواپیما

اولین موتور ایرانی هواپیما که توسط متخصصان ایرانی طراحی و ساخته شده، گواهینامه تولید صنعتی از سوی سازمان هواپیمایی کشوری را دریافت کرد. علیرضا منطری - معاون هوانوردی سازمان هواپیمایی گفت: یکی از واحدهای صنعتی شرکت صنایع هواپیمایی ایران فعالیت‌هایی را در زمینه ساخت موتورهای توربینی انجام داده است که در این زمینه، پس از فراهم کردن امکانات، تجهیزات و دستگاه‌های تست نسبت به ساخت موتور TV3 با همکاری اوکراین اقدام کرده است. وی گفت: این موتور می‌تواند برای هواپیماهایی همچون ایران - ۱۴۰ و همچنین انواع هلی‌کوپترهای ساخت ایران به کار رود. با ساخت این موتور، نیاز ایران به خرید موتور TV3 از سایر کشورها قطع می‌شود و ۱۰۰ کارشناس ایرانی هم به کار گرفته می‌شوند.

پتروشیمی ایران دومین تولید کننده جهان می‌شود

مؤسسه بازار پتروشیمی در گزارش پیش‌بینی کرد که شرکت ملی پتروشیمی ایران تا سال ۲۰۱۵ به دومین شرکت بزرگ پتروشیمی در جهان تبدیل خواهد شد. این مؤسسه، شرکت ملی پتروشیمی ایران را یکی از شرکتهای رو به رشد پتروشیمی دنیا مطرح کرده است. این شرکت در حال حاضر دومین شرکت بزرگ تولید و صادرکننده محصولات پتروشیمی در خاورمیانه و در سطح جهان نیز جزو ۱۰ شرکت بزرگ است.

متخصصان ایران در کوبا ۲ طرح صنعتی اجرا می‌کنند

بانک توسعه صادرات ایران به منظور گسترش صدور خدمات فنی و مهندسی، طرح‌های تأمین ایستگاه پمپاژ و احداث تصفیه‌خانه آب در کشور کوبا را با تضمین صندوق ضمانت صادرات تأمین مالی می‌کند. نوروژ کهزادی - مدیر عامل این بانک در گفتگویی با اعلام مطلب فوق، افزود: ارزش قرارداد تأمین مالی اجرای پروژه‌های مذکور بیش از ۴/۵ میلیون یورو است که ۸۵ درصد آن را بانک توسعه صادرات ایران به مجری طرح پرداخت می‌کند. وی بازرپرداخت تسهیلات یاد شده را پنج ساله و در ۱۰ قسط متوالی اعلام کرد. کهزادی با بیان این که طرح‌های تصفیه‌خانه آب و تأمین ایستگاه پمپاژ به ترتیب در شهرهای بانس و هاوانا اجرا می‌شود، گفت: اجرای این پروژه‌ها وضعیت ساکنان آن شهرها را متحول می‌سازد و تاثیر فوق‌العاده‌ای بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنها خواهد داشت.

ایران ۱۴ کارخانه خودروسازی در جهان راه‌اندازی می‌کند

وزیر صنایع و معادن از افزایش ۴۸ درصدی صادرات خودرو و قطعات خودرو طی ۱۰ ماهه اول اسامال خبر داد. علیرضا طهماسبی اعلام کرد: سهم صادرات خودرو و قطعات خودرو از کل صادرات صنعتی و معدنی کشور در دو سال آینده به ۱۰ درصد افزایش خواهد یافت. وی همچنین از رشد ۴۸ درصدی صادرات خودرو و قطعات خودرو در ۱۰ ماهه نخست اسامال خبر داد و اعلام کرد: ارزش صادرات خودرو و قطعات خودروی ایران در این مدت به ۲۱۰ میلیارد دلار رسید و پیش‌بینی می‌شود تا پایان سال به حدود ۳۰۰ میلیون دلار افزایش یابد. وی افزود: صادرات خودرو و قطعات آن هم اکنون ۳۱/۷۵ درصد کل صادرات صنعتی و معدنی را تشکیل می‌دهد که تا پایان اسامال به ۴ درصد افزایش خواهد یافت. وی با اشاره به اینکه هدف‌گذاری در صنعت خودرو باید براساس یک افق دراز مدت و برای تولید محصول جهانی و صادرات باشد، تصریح کرد: در سند چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور (طی ۱۹ سال آینده) صادرات خودرو و قطعات آن باید به حدود ۲۱ میلیارد دلار برسد. وزیر صنایع و معادن در ادامه افزود: در سال آینده ۵ کارخانه خودروسازی در ۴ قاره دنیا افتتاح خواهیم کرد که براساس آن به هدف دراز مدت جهانی کردن محصولات خود و تولید جهانی دست خواهیم یافت. وی با اشاره به سهم صنعت خودرو در تولید ناخالص داخلی کشور خاطرنشان کرد: سال گذشته سهم صنعت خودرو از تولید ناخالص داخلی حدود ۵ درصد بود که اسامال به ۷ درصد خواهد رسید.

...لیوان / یک نگاه

ایران هفتمین تولیدکننده مرکبات جهان

ایران جزو ۱۰ کشور جهان از نظر جنگلکاری است.

ارزش صادرات خدمات فنی و مهندسی ایران به ۱/۴

میلیارد دلار می‌رسد.

صادرات خودرو و قطعات آن به ۲۱ میلیارد دلار می‌رسد.

ایران نوزدهمین قدرت اقتصادی جهان است.

دومین کشتی ساخت ایران، پس از به آب اندازی اولین

کشتی اقیانوس پیمای ایران، به آب انداخته شد.

ایران کم بده‌ترین کشور خاورمیانه در سال ۲۰۰۵

ایران ۲ نیروگاه مزارعی در عراق احداث می‌کند.

ایران تنها کشور مجاز به صادرات هلوپار در دریای خزر



(۱)

چه توقع‌هایی از یک بچه نوزده ساله دارند! من پس فردا باید بروم سربازی، آنجا به اندازه کافی آدم می‌شوم! دیگر لازم نیست از الان هرروز صبح ساعت هفت بیدار باش بدهند و مرا بفرستند توی صف نانوائی! تا شب هزار جور امر و نهی کنند که "پیاژ نداریم" "سبب زمینی تمام شده" "ماست نگرفتی؟" "فیش‌گاز را بردی پرداخت کنی؟" "امروز باید با پسرخاله حوری ریاضی کار کنی" "دوتا بیل به باغچه نرزی یک وقت، می‌میری!!" آقا جان به‌کی بگویم من هنوز بچه‌ام! باید فقط به فکر کنکور باشم. پس فردا که قبول نشدم همه می‌خواهند مرا به سیخ بکشند و بگویند معلوم نیست وقتم را کجاها تلف کرده‌ام!



(۲)

نوزده سالگی سن کمی است؟ قدیم‌ها پسرهای نوزده ساله دوتا بچه‌هم داشتند! خود همین بابای عزیز ما که دائم از بوی شیردهانمان ایراد می‌گیرد، بیست سالش بود که زن گرفت. حالا به ما که رسید آسمان تیبدا! همه یادشان افتاده که توی سن‌سال من عاشق شدن حماقت محض است و اسمش را باید گذاشت عشق‌های زودگذر نوجوانی یا خیابانی. می‌گویند حالا کلی وقت مانده تا من معنی تعهد و مسؤولیت را بفهمم. آقا جان چطور ثابت کنم که من دیگر بزرگ شده‌ام و برای خودم مردی هستم؟ معنی تعهد و عشق و مسؤولیت را هم خوب می‌دانم!

سردار کارگر تصریح کرد: طبق این مصوبات که از ابتدای اسامیل نیز اجرایی شده، دانشجویان در مقاطع مختلف فقط ۶ ماه فرصت قانونی برای معرفی خود به معاونت وظیفه عمومی دارند. در غیر این صورت و با گذشت حتی یک روز از این مدت آنان غایب محسوب شده و مشمول قوانین غایبان از خدمت سربازی می‌شوند. معاون وظیفه عمومی ناجا در عین حال خاطر نشان کرد: دانشجویان در صورتی که در مقاطع تحصیلی بالاتر پذیرفته شوند می‌توانند به راحتی یا بهره‌مندی از معافیت تحصیلی به ادامه تحصیل تا مقاطع عالی بپردازند.

۴۵ درصد معافیت پزشکی بیماران چشمی بودند

سردار کارگر در بخش دیگری از صحبت‌هایش اعلام کرد: طبق آمارهای موجود، در سال گذشته ۶۵ درصد معافیت‌های صادر شده در ۷۵۵ مرکز وظیفه عمومی مستقر در سراسر کشور مربوط به متقاضیان معافیت‌های پزشکی و ۲۵ درصد معافیت کفالت بوده است. حال آن که بیماری‌های استخوانی و اسکلت با ۳۰ درصد و بیماری‌های روانپزشکی با ۵ درصد بیشترین سهم معافیت‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. وی افزود: براساس آمارهای سال ۸۴ بیشترین معافیت صادره در تهران، اصفهان و خراسان و کمترین معافیت‌های صادر شده نیز مربوط به استان ایلام بوده است. به گفته سردار کارگر در سال گذشته ۲۸۹ هزار و ۱۸۰ فقره معافیت تحصیلی برای متقاضیان داخل کشور و ۱۲۲۶ فقره معافیت تحصیلی نیز برای متقاضیان مقیم خارج از کشور صادر شده است.

۱۷ میلیون نفر کاهش مراجعه به مراکز وظیفه عمومی

معاون وظیفه عمومی ناجا سپس با اشاره به تلاش‌های صورت گرفته و تجهیزات مراکز وظیفه عمومی به سیستم‌های پیشرفته و متخصصین با تجربه و ماهر گفت: در سال ۸۱ حدود ۴ میلیون نفر، در سال ۸۲ حدود ۱۰ میلیون نفر، در سال ۸۳ حدود ۱۵ میلیون نفر و در سال ۸۴ حدود ۱۷ میلیون نفر کاهش مراجعه به مراکز عمومی داشته‌ایم.

وی در پایان به جوانان و مشمولان وظیفه عمومی توصیه کرد: تا حد امکان این افراد تلاش کنند امور مربوط به سربازی یا سایر تقاضاهای مربوط را به صورت شخصی پیگیری کرده و از فرستادن اعضای خانواده یا دوستان برای پیگیری امور مربوطه خودداری نمایند. چرا که بسیاری از اعضای خانواده اطلاعات دقیق و تکمیلی مشمولان را در اختیار نداشته و به دنبال مراجعات مکرر به مراکز وظیفه عمومی ضمن ایجاد ازدحام کاذب به بروز مشکلاتی برای دیگر مراجعان نیز دامن می‌زنند.

جزئیات تازه‌ای از اقدامات سارقان سریالی

جزئیات تازه‌ای از اقدامات تبهکارانه یک تازه عروس و داماد جوان در جریان بازجویی‌های قضایی فاش شد.

این زوج جوان با انتخاب طعمه‌هایشان از میان آگهی‌های روزنامه‌ها، نقشه سرقت‌های خود را طراحی و به اجرا درمی‌آوردند. عروس و داماد دزد در اقدامات خود به عنوان خریدار خانه وارد عمل شده و به تقلید از پرونده قتل‌های سریالی زنان خانه‌دار تهرانی دست به سرقت می‌زدند. راز اقدامات این زوج جوان به دنبال اعلام شکایت یکی از مالباختگان از سوی پلیس آگاهی تهران فاش شد. این زن وقتی پس از ۴ ساعت جسس شدن در حمام خانه‌اش توانست خود را نجات دهد، با مراجعه به پلیس، خواستار پیگیری و دستگیری دزدان خانه‌اش شد. با توجه به اطلاعاتی که این زن و سه زن مالباخته دیگر از مشخصات ظاهری دزدان در اختیار پلیس قرار داده بودند، به دستور بازپرس "توکلی" از شعبه پنجم دادرسی جنایی تهران، چهره‌نگاری رایانه‌ای از آن‌ها انجام گرفت. پلیس سرانجام پس از چند روز با شناسایی مخفیگاه دزدان، آنان را به دام انداخت. داماد جوان وقتی به همراه همسرش در شعبه بازپرسی حاضر شد، در این باره گفت: مدتی بود که از زن اولم جدا شده بودم، با دختر جوانی که از ساکنان جنوب کشور بود، آشنا شدم. علی‌رغم مخالفت‌های بسیار، ما باهم ازدواج کردیم. چون پول کافی برای تهیه وسایل زندگی نداشتیم، پیشنهاد دامم به شیوه پرونده قتل‌های سریالی دست به سرقت



بزنیم، بدین منظور ما از اهواز به تهران می‌آمدیم. در مدت یک روز طعمه خود را انتخاب می‌کردیم. سپس در مراجعه دوم نقشه سرقت را اجرا کرده و به اهواز برمی‌گشتیم. بنابراین گزارش، از آنجایی که احتمال داده می‌شود دامنه فعالیت این دزدان بسیار گسترده‌تر از ۴ موردی که تاکنون شناسایی شده و آنان به سرقت از آن خانه‌ها اعتراف کرده‌اند باشد، بازپرس توکلی با دستور چاپ عکس زوج جوان از مردم و کسانی که توسط آن دو، مورد سرقت قرار گرفته‌اند، خواست تا با مراجعه به شعبه پنجم بازپرسی دادرسی جنایی تهران یا اداره آگاهی تهران مراتب را اطلاع دهند.

درخواست ملاقات به خاطر افتادن کلاه گیس شوهر

"سر شوهرم طاس است، دیگر نمی‌خواهم با او زندگی کنم" این شکایت زن جوانی است که به دادگاه خانواده مراجعه کرده تا از شوهرش طلاق بگیرد. این زن جوان به قاضی شعبه ۲۶۰ دادگاه خانواده تهران گفت: یک سال پیش در دانشگاه با "وحید" آشنا شدم و چون ظاهر خوب و آراسته‌ای داشت از او خوشم آمد چون ظاهر مرد برایم خیلی اهمیت داشت. بعد از مدتی وحید به همراه خانواده‌اش به خواستگاری‌ام آمد و باهم نامزد شدیم. دوران نامزدی خوبی داشتیم تا اینکه سه ماه پیش باهم ازدواج کردیم. فردای روز عروسی‌مان شوهرم گفت که می‌خواهد حقیقتی را به من بگوید. او گفت که سرش طاس است و در بیرون از خانه از کلاه گیس استفاده می‌کند. از افشای این راز شوکه شده بودم. چون مطمئن بودم اگر دختران فامیل راز کچلی شوهرم را بفهمند مرا مسخره خواهند کرد. به همین خاطر از وحید خواستم رازش را پنهان نگه دارد، اما از بد حادثه یک شب که در خانه مادرم در جمع خانواده نشسته بودیم، دختر کوچک خواهرم به آغوش وحید پرید و هنگامی که گرم بازی با او بود، ناگهان چنگ در کلاه گیس‌اش انداخت و به این ترتیب کلاه طاس شوهرم باعث شلیک خنده مسخرآمیز حاضرین شد. از دیدن این صحنه چنان خجالت‌زده شده بودم که دلم می‌خواست در زمین فرو بروم. از فردای آن شب نیش‌زبان و حرف‌های طعنه‌آمیز حاضرین خواهران و دختران فامیل شروع شد و بالاخره تصمیم گرفتم به دادگاه خانواده بیایم و به خاطر اینکه شوهرم مرا در ازدواج فریب داده است تقاضای طلاق کنم. قاضی دادگاه خانواده پس از شنیدن حرف‌های این زن جوان، پرونده را به شورای حل اختلاف فرستاد تا مشاوران بتوانند از گسیختن رشته این زندگی مشترک جلوگیری کنند.

شعله‌های آتش یک اشتباه بر جان دختر فریب‌خورده

دختر جوان هنگامی که متوجه شد باردار شده با ریختن بنزین روی خود اقدام به خودسوزی کرد. ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه هفته گذشته ماموران ایستگاه ۵۲ آتش‌نشانی از وقوع یک آتش‌سوزی در یکی از خانه‌ها در خیابان شکوفه واقع در بزرگراه نواب باخیر شدند. آن‌ها با حضور در محل متوجه شدند دختر ۲۴ ساله‌ای به نام رقیه با یک ظرف بنزین به داخل دستشویی حیاط منزلشان رفته و پس از ریختن بنزین بر روی لباس‌هایش با شعله کبریت خود را به آتش کشیده است. بدن سوخته این دختر توسط ماموران آتش‌نشانی به بیمارستان شهید مطهری منتقل شد و با تلاش پزشکان از مرگ حتمی نجات یافت.

رقیه درباره انگیزه خود از این اقدام گفت: از حدود یک سال پیش با پسر جوانی دوست شدم و به من وعده ازدواج داد. روز گذشته متوجه شدم باردار هستم به همین خاطر موضوع را با او در میان گذاشتم و درخواست کردم عقدم کند اما او همه چیز را انکار کرد و من هم از ترس بی‌ابرویی در نزد خانواده‌ام تصمیم به خودسوزی گرفتم.

رکوردشکن یک دقیقه و ۱۰ ثانیه کم آورد

"دیوید بلین"، ماجراجوی مشهور آمریکایی، در ثبت یک رکورد جدید ناکام ماند. وی قصد داشت بیش از ۸ دقیقه و ۵۸ ثانیه بدون نفس کشیدن زیر آب بماند که موفق به انجام چنین کاری نشد. برای اینکه وی به این رکورد دست یابد پاهای خود را با زنجیر به کف یک گوری مملو از آب بسته بود اما پس از گذشت ۷ دقیقه و ۸ ثانیه ناگهان بدنش سیاه شد و به همین دلیل دو غواص بلافاصله به داخل گوی شیرجه زدند و زنجیرهای وی را آزاد کردند. او هم اکنون تحت مراقبت‌های پزشکی قرار دارد.

اعلام ضوابط جدید معافیت تحصیلی دانشجویان

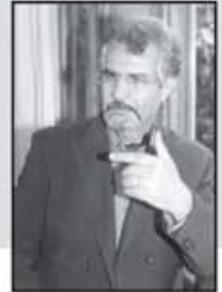
با تغییر آیین‌نامه‌ها و تصویب مقررات جدید، حداکثر مدت تحصیلی و میزان بهره‌مندی از معافیت در مقاطع مختلف تحصیلی برای سال جاری اعلام شد. سردار سرتیپ "بهنم کارگر" معاون وظیفه عمومی ناجا با اعلام این خبر گفت: تا مدتی قبل تا زمانی که فرد از سوی مراکز مختلف آموزشی و دانشگاهی معترف، دانشجو یا دانش‌آموز اعلام می‌شد، با مشکلی به نام غیبت از سربازی مواجه نبود. اما براساس تصمیمات و مصوبات جدید که در قالب آیین‌نامه رعایت سقف سنوات تحصیلی مشمولان خدمت وظیفه عمومی به وزارتخانه‌های علوم و بهداشت و درمان ابلاغ شده است حداکثر مدت تحصیل دانشجویان در دوره‌های مختلف براساس ضوابط جدید اعلام شده است.

وی افزود: بر این اساس هم اکنون حداکثر مهلت قانونی دانشجویان برای پایان تحصیل در دوره کاردانی سه سال، کارشناسی ناپیوسته سه سال، کارشناسی ارشد ناپیوسته سه سال، دکترای ناپیوسته ۵ سال، کارشناسی پیوسته ۶ سال (به زودی ۵ سال می‌شود)، کارشناسی ارشد پیوسته ۸ سال (به زودی ۷ سال می‌شود)، دکترای پزشکی پیوسته و دامپزشکی نیز ۷ سال است.

مغرور شدن مرد تازه به

دوران رسیده

قسمت دوم



دکتر کیهان‌نیا ۱۹۴۸۸۷۷۴

اشاره:

هفته گذشته در مورد زندگی (ناشویی زن و شوهری تازه به دوران رسیده صحبت کردیم. خانم برای مشاوره به دفتر می‌آید و از شوهر پولدارش، از افلاق بد وی و بی‌منطق بودن و دست بزن او می‌گوید و بیان می‌کند با وجود دو بچه دوست ندارد متی خانواده‌اش از مشکلاتشان باخبر شوند و برای تداوم زندگی حاضر است هر کاری بکند. از معایب همسرش می‌گوید و می‌گوید. در پایان مشاوره از او می‌خواهم برای دفعه بعد از معایب خودش هم بگوید تا بتوانم مشکل‌اش را حل کنم.

جلسه بعد از زودرنجی خود و مساس بودنش، از پیش‌داوری‌های منفی‌اش، از فشمش می‌گوید و در پایان بیان می‌کند اینها همه عیب‌های من است و دست مؤدم نیست، نمی‌دانم چه کنم؟ اینک ادامه بحث:

... شهامت او را ستودم و گفتم: "شما تقریباً همه عیب‌هایتان را عنوان کردید. ولی از آنجایی که همه آدم‌ها هم عیب دارند، هم حسن، شما باید به خوبی‌هایتان نگاه کنید و وقتی احساس اعتماد به نفس به شما دست داد، برای رفع عیب‌هایتان اقدام کنید. برای این کار هم قدم اول‌تان را برداشتید. یعنی تصمیم گرفتید به مشاور مراجعه کنید و کردید. حالا من نه، هر مشاور دیگری در سطح شهر، هر کسی که خودتان دوست داشتید یا ترجیح می‌دادید بروید پیشش. حالا قرعه به نام من افتاده و از شما ممنونم که مرا لایق دانستید. من هم تشکر را با تلاش برای کمک به شما نشان می‌دهم." تمرین‌هایی به او دادم و قرار شد در جلسه بعد با شوهرش صحبت کنم. وقتی با آقا ظاهر مواجه شدم، استنباط کردم مردی تحصیلکرده، باشعور و متین است. سعی می‌کرد خیلی موجه و منطقی به نظر آید و به اصطلاح آب‌تو دیت باشد. در حرفه‌اش نیز به دلیل تلاش بسیار موفق بود. او معتقد بود انسان باید از شرایط و امکاناتی که دست سرنوشت در اختیارش گذاشته است، حداکثر استفاده را بکند.

کمی که صحبت‌های پراکنده کردم، گفتم: "آقای مهندس، کمی از مشکلات فیما بین بگویید." گفت: "ستاره خیلی پر حرف است. خیلی غرغر می‌کند. دائم به من گیر می‌دهد و جر و بحث داریم. از داد و فریادها و گله‌هایش دیگر خسته شدم. زود هم اشکش سرازیر می‌شود و بیشتر عصبی‌ام می‌کند. از خانواده‌اش خیلی راضی‌ام، ولی خودش بی‌نهایت اذیتم می‌کند. اصلاً نمی‌فهمد من چه موقعیتی داشتم و حالا به چه موقعیتی رسیدم. من مشکلات خانوادگی دارم. آنها یک عمر در فقر زندگی کردند و سختی کشیدند. حالا که دستم باز شده، باید به آنها کمک کنم. ولی وای اگر بخوام به مادر یا برادرم پول بدهم. غر می‌زند، اعتراض می‌کند و داد می‌کشد. اگر پنهانی این

اصلاً نمی‌شهرت من چه

موقعیتی داشتم و حالا به

چه موقعیتی رسیدم

کار را بکنم. وقتی فهمید الم شنگه به پا می‌کند و من را از خودم و خودش بیزار می‌کند. در همه کارهایم دخالت می‌کند. می‌گوید چرا منشی داری، اصلاً حالی‌اش نیست یک شرکت به آن بزرگی مگر می‌شود منشی نداشته باشد. دوست دارد صبح تا شب تلفنی با او حرف بزنم. هر شب باید بازجویی پس بدهم چرا فلان وقت موبایلم را خاموش کردم. به خرجش نمی‌رود بودن در یک جلسه مهم یعنی چه که موبایلم را خاموش می‌کنم. استقلال رأی در محل کار حق من است. ولی ستاره می‌خواهد در مورد ریزترین مسائل تحت کنترلش باشم. وقتی شب خسته و کوفته می‌آیم، می‌گوید مثل سابق چرا برایم حرف نمی‌زنی و از کارهایت نمی‌گویی. من و تو باید مثل قبل باشیم. پول که نباید عوض‌مان کند. هر چه می‌گویم پول عوض نکرده، می‌گوید نه خیر، تو خیلی عوض شدی، مغرور شدی، پررو شدی، خلاصه شروع می‌کند به من و فامیلم بد گفتن و شدیداً ناراحت و عصبی‌ام می‌کند. گفتم: "خب، اینها معایب ستاره خانم بود. حالا از خوبی‌هایشان بگویید." گفت: "ستاره زنی نجیب و کاری است. آشپزی‌اش

خیلی خوب است. حسایی به بچه‌ها می‌رسد. به من هم همینطور. خیلی تمیز است. بیشتر وقتش در خانه صرف می‌شود. خیلی من را دوست دارد و جانش برای بچه‌ها می‌رود." پرسیدم: "می‌دانید روحیه همسران چگونه است و چه شخصیتی دارد؟" جواب داد: "بله، خیلی حساس و زودرنج است. خیلی به من وابسته است." پرسیدم: "پس چرا حرف طلاق پیش آمده و چرا هر بار دعویاتان می‌شود، پیشنهاد طلاق می‌دهید؟" کمی عصبی گفت: "برای اینکه از دستش خسته شدم. من باید کار کنم و زندگی‌مان را پیش ببرم. ولی او دائم به پر و پایم می‌پیچد و کلافه‌ام می‌کند." پرسیدم: "خدای نکرده الان اگر از هم جدا شوید، چه کار می‌کنید؟" به سردی جواب داد: "هیچی. بچه‌هایم را می‌دهم خواهرم نگه دارد تا خودم زن دیگری بگیرم." گفتم: "حتماً خواهرتان گفته زن برای تو فراوان است و چه بسیار دخترها که آرزو دارند شوهری مثل شما داشته باشند؟" با غرور گفت: "او هم نگوید، خودم می‌دانم." گفتم: "حتماً مادران هم نظر ایشان را دارند و می‌گویند راحت هر دختری را انتخاب کنید، زن‌تان می‌شود؟" گفت: "به هر حال مادر حامی

بچه‌هایش است. این حرف هم در خانواده طبیعی است." به یاد حرف ستاره خانم افتادم که می‌گفت این آقا خیلی به خود غره شده است. دیدم اگر چه خود مشکلات شخصیتی زیادی دارد، اما در این مورد کاملاً حق با وی است. از آن لحظه تصمیم گرفتم مشکلات طلاق را برای طاهرخان بررسی کنم تا نتیجه بگیرد ثروت و تمکن مالی نمی‌تواند جایگزین مهر و محبت مادری برای فرزندان شود. گفتم: "شما هر قدر پول داشته باشید، به اندازه محمدرضا شاه ندارید. هر قدر قدرت داشته باشید، به اندازه دوران سلطنت او ندارید. او شاه ایران بود. هزاران مشاور و کارشناس و متخصص دور و برش بود. امکانات بی‌حد و حصر داشت. بچه‌هایش هم همینطور. یادتان است همسری به اسم فوزیه داشت؟" گفت: "بله." گفتم: "شاه از این زن جدا شد. ولی یک دختر به اسم شهناز از او داشت. شنیدید که؟" جواب داد: "بله." گفتم: "خب، این بچه به رغم همه‌ی محبت‌ها و امکاناتی که برایش فراهم بود و هرگونه سرویسی که به او داده می‌شد، خوشبخت نبود. در پایان زندگی هم دچار مشکلات عاطفی شد. فکر می‌کنید

در جامعه ما وقتی کسی پولدار می‌شود از فرط هیجان و ذوق‌زدگی خود را گم می‌کند و دیگران هم به دلیل بهره‌وری از ثروت و گاه سوءاستفاده در این زمینه او را به بیراهه می‌کشانند

معرفی کتاب



حق با مادر بود!

نویسنده: باربارا مک فارلند، ویرمینیا واتسون (هولدن) ترجمه: سوسن ملکی مقدمه: اکیهان‌نیا چاپ: صادق شمارگان: ۳۰۰۰ جلد ناشر: نشر مادر قیمت: ۱۲۵۰۰ ریال

از قرن‌ها پیش تضاد فکری بین فرزندان و والدین‌شان وجود داشت که چون ناشی از تفاوت سن و نگاه آن دو به زندگی بود، آن را امری اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند، ولی هرچه به طرف زندگی شهرنشینی رفتیم این تضادها بیشتر شد به طوری که گاهی به صورت بگومگوهای تمام ناشدنی و کشمکش خودنمایی می‌کند بیشترین تجربه‌هایی که در گذشته کارساز بود، امروزه کارایی ندارد و عصر تکنولوژی همه چیز را درهم ریخته، عصری که با پیدایش علوم و فنون جدید مانند کامپیوتر، لیزر، اینترنت، شبکه‌های ماهواره‌ای و... همراه است و اوضاع را از آنچه بود، بدتر کرده است. به این ترتیب شناخت نوجوانان و جوانان و کنار آمدن با آنان هر روز پیچیده‌تر می‌شود چرا فرزندان ما با وجودی که خود را نیازمند ما می‌دانند ولی میل به سرپیچی و تمرد در آنان نهادینه شده است؟ چرا ما و فرزندانمان باید رو به روی هم باشیم درحالی که می‌توانیم کنار هم باشیم؟ چه کار کنیم که مشورت و تبادل نظر را با احساس اجحاف، تحمیل و تحکم عوضی نگیرند و نگویند شما زورگو هستید؟ چه کار کنیم که نظارت ما را کنترل مستقیم و بی‌چون و چرا نیندازند؟ چه کار کنیم که تجربیات ما را که به قیمت جوانی‌مان به دست آمده جدی بگیرند و ما را رو به روی خود نینندند و... با خواندن کتاب حاضر رابطه‌مان را با فرزندانمان صمیمی‌تر و دوستانه‌تر کنیم تا آنها ما را به حریم خود راه دهند.

درباره جنایت‌ها و بدرفتاری نامادری‌ها با فرزندان شوهرشان از زن قبلی بخوانیم. این یک شق آن است. یک شق دیگر که معمول‌تر است دو به هم‌زنی‌های آن خانم خواهد بود. یعنی آنقدر از بچه‌های همسر اول‌تان پیش شما بد می‌گوید تا آن بخت برگشته‌ها را از چشم‌تان بیندازد. یا این که مدام شما را به جان آنها می‌اندازد و زندگی را به آنها و شما جهنم می‌کند. در صورت اینکه همسر دوم‌تان از بابت‌های فوق نامادری ایده‌آلی باشد، بچه‌ها که بزرگ شدند، کم‌کم به این فکر می‌افتد کاری کند که به بچه‌های خودش ارث بیشتری برسد. حالا اگر عادل باشد و سعی نکند بچه‌های زن اول‌تان را از ارث محروم کند. بنابراین دائم می‌گوید این را به نامم بکن، آن را به نامم بکن. چرا؟ برای اینکه بعد از صد و بیست سال که شما فوت کردید، می‌خواهد به بچه‌های خودش مال بیشتری برسد. می‌بینید در صورت همچنین خطی، می‌خواهد چه دورنمای تیره‌ای را برای خودتان و بچه‌های گل‌تان تدارک ببیند؟ آن گل‌ها چه گناهی کردند که می‌خواهد یک کودکی یا نوجوانی سخت و پر از مشکل و ناامنی را به آنها تحمیل کنید؟ به نظر شما این کار صحیح است؟ آیا این خودخواهی نیست؟ آیا مادر و خواهر شما از این عواقب وحشتناک هم حرفی می‌زنند یا نه، فقط می‌گویند صد در صد خوشبخت می‌شوید؟ آیا خواهر شما می‌تواند تحمل کند بچه‌هایش زیر دست زنی دیگر بزرگ بشوند که برای بچه‌های شما چنین روا می‌دارد؟ خوب، چرا به جای اینکه قصد کنید با همسر دوم سازش داشته باشید و یک عمر به خوبی و خوشی سر کنید، مشکلات یا همسر اول‌تان را رفع نمی‌کنید؟ به خصوص که خودتان فرمودید ستاره خانم نجیب است و کلی حسن دارد و به خوبی از اداره منزل و بچه‌ها برمی‌آید. حالا بماند این ظلم که می‌خواهد ایشان را از جگر گوشه‌هایشان دور کند. مثل اینکه خودتان فرمودید جانشان برای بچه‌ها می‌رود. حالا یک کم عصبی هستند و چند تا عیب دارند، شما باید حکم طلاق صادر کنید و راه‌تان را بکشید و بروید؟ این رسم خوبی نیست که به جای پرزبایی طاووس پاهای زشتش را نگاه کنیم یا متوجه زیبایی چشم زاغ نباشیم، برخورد با عیوب ستاره خانم راه و روش خاص خودش را دارد...

چرا؟" گفت: "نمی‌دانم." گفتم: "برای اینکه کمبود محبت مادری داشت. خودش هم توانست زندگی زناشویی موفق داشته باشد. شوهر مهمی هم کرد ولی آخر و عاقبت نتوانست با او زندگی کند. حالا سر بچه‌های خودش چه آمده، نمی‌دانم. ولی مطمئنم آنها هم چندان محبت مادری ندیدند. چون مادرشان محبت مادری ندیده بود و آن را یاد نگرفته بود تا به بچه‌های خودش عرضه کند. خوب، شما پول و قدرت‌تان از شاه سابق بیشتر است که می‌خواهید جا پای او بگذارید؟" مخصوصاً این مثال را زده بودم تا به عینه متوجه شود پول جوابگوی نیاز فرزندان به محبت مادر نیست. متأسفانه در جامعه ما تا وقتی کسی پولدار می‌شود، از فرط هیجان و ذوق‌زدگی فوری خود را گم می‌کند. دیگرانی هم که می‌توانند راهنمایش باشند، مثل پدر و مادر، به دلیل بهره‌وری از ثروت وی و گاه سوءاستفاده در این زمینه، او را به بیراهه می‌کشانند. از جمله همین مادر و خواهر آقا طاهر که از پس در گوشش خوانده بودند زن برایش فراوان است، او هم باورش شده بود. به یقین آقا طاهر نزد خود اندیشیده بود زنی جوانتر و خوشگل‌تر برمی‌گزیند که با شئونات امروزی‌اش همخوان باشد. بچه‌ها هم از بی‌مادری درمی‌آیند و همه چیز بر وفق مراد پیش می‌رود. اما قصد کرده بودم او را از این خواب خوش بپرانم. گفتم: "بله، آن دختری که همسر مرد پولداری مثل شما می‌شود، اولش می‌گوید من کلفتی تو و بچه‌هایت را می‌کنم. ولی بعد از مدتی می‌گوید بچه می‌خواهم. می‌خواهم از تو بچه‌ای داشته باشم. ناچارید محض دلگرمی او و نیز اعطای حق شرعی و قانونی‌اش او را هم مادر کنید. مدتی که گذشت، ایشان می‌گوید باید یک بچه دیگر بیاوریم. بچه‌مان تنها است و برادر یا خواهر می‌خواهد. دوباره مجبورید با خواسته‌شان موافقت کنید. خوب، دو بچه که از همسر اول‌تان داشتید، دو تا هم از این همسر. حالا باید دو جفت بچه متفاوت بزرگ کنید. تازه اگر این خانم خیلی خوش قلب باشد و از انسانیت کم نداشته باشد، یک عمر باید تملقش را بگوید و غلام حلقه به خودش باشد تا به دو بچه اول مثل بچه‌های خودش محبت کند. حالا اگر این کار را بکند که کمتر چنین چیزی اتفاق می‌افتد و خدا نیاورد آن روزی را که دوباره آن خیرهای وحشتناک را

در سرزمین وحی

(۲)

هر کس به عنوان زائر به عربستان سفر کند می‌گوید "به مکه رفته"، نمی‌گویند "به مدینه رفته" هر چند که تعداد روزهای اقامت در مکه و مدینه یکسان است. چرا؟!

البته لازم به ذکر نیست که صاحب همه خانه‌ها خداست و وقتی به دیدار خانه خود خدا می‌روی، طبیعی است که از این دیدار به عنوان مهمترین بخش سرفت یاد کنی. اما خانم‌ها لذت چنین دیداری را بیشتر حس می‌کنند، چرا که اگر در مدینه حق نداشتند وارد قبرستان بقیع یا قسمت‌های اصلی و قدیمی مسجد النبی و حرم پیامبر ص بشوند، در مکه می‌توانند با خیال راحت وارد مسجد الحرام بشوند. کسی در تعیین زمان ملاقات با خداوند، به جنسیت‌شان نگاه نمی‌کند و ورود به همه جا آزاد است.

دستیابی به این آزادی سرخوش کننده، مقدماتی لازم دارد که در آدابیه به نام "محرم شدن" شکل می‌گیرد. برای رعایت حرمت مکه و مسجد الحرام، جایی که در آن می‌خواهی به ملاقات خداوند بروی، باید لباس پاکیزه و مباح به تن کنی. نیت تقرب به خداوند داشته باشی و لیبیک بگویی. آن وقت در تمام مدتی که محرم هستی، کارهایی بر تو حرام می‌شود که حرمت هر کدامشان حکمتی دارد. باید از هر آنچه که تو را درگیر مسائل دنیوی و مشغول کننده می‌کند، دوری کنی. نگاه کردن در آینه، استفاده از عطر و ادکلن و روغن و زبور و انگشتر و سرمه، زینت جسم است که عمری به آن پرداختی. چه لذتی دارد که برای چند ساعت هم که شده تنها به آرایش روح فکر کنی! از این روست که دروغ و فخر و مباحات و لذت‌های دنیایی هم حرمت پیدا می‌کند. اگرچه اموری مثل قسم خوردن به نام خداوند و دروغ‌گویی و فخر فروشی در همه

حالت ناپسند است اما در اینجا بهتر می‌توانی ترک آنها را تمرین کنی چون اگر در این مورد حواست را جمع نکنی، ممکن است کفاره‌ای مثل گوسفند یا شتر به گردنت بیفتد و این تنبیه خوشایندی برای ما آدم‌های دنیا زده نیست!

در مسجد شجره محرم می‌شویم، جایی که رسول خدا (ص) و ائمه (ع) در آنجا احرام می‌بستند و به همین دلیل صفای خاصی دارد. گروهی از خانم‌های اصفهانی از من می‌خواهند "لیبیک" را برایشان تکرار کنم و به ما "حاجی! بادم" تعارف می‌کنند که از وجه تسمیه‌اش خوشم می‌آید! "لیبیک، اللهم لیبیک. لیبیک، لا شریک لک لیبیک..." بعد از مستقر شدن در هتل "زمره الاصلیل" مکه، برای انجام اعمال عمره مفرده به مسجد الحرام می‌رویم و آن لحظه‌ای با شکوه شکل می‌گیرد، لحظه‌ای که خانه‌ای را می‌بینی که سال‌ها از فرسخ‌ها فاصله رو به آن نماز می‌خواندی و حالا به هنگام نماز خواندن، درست پیش چشمان توست، نگین سیاهی در کویر...

حالا می‌فهمی "جلال آل احمد" با چه حسی خودش را "حسی در میقات" دانسته. در ذهنت جمعیت موجود را چند برابر می‌کنی و دلت به یاد عظمت حج تمتع می‌تپد. باسبیل جمعیت همراه می‌شوی و با طواف، قربان صدقه خدایم روی. چقدر قلبی مسجد الحرام را دوست داری، هر جای آن که باشی کافی است به سوی آن خانه‌ی دوست داشتنی بایستی به نماز!

سعی میان صفا و مروه، کسانی را که به پیاده روی عادت ندارند یا مسن و از کار افتاده‌اند و در عین حال می‌خواهند خودشان بدون ویلچر این راه را ببیمایند، نیازمند خوردن مسکنی مثل "پروکسی کام" می‌کنند اما به‌طور کلی راهپیمایی در آن تالار خنک سرپوشیده و فکر کردن به داستان تاریخی

زنی که به گمان یافتن آب، هفت بار راه بین صفا و مروه را رفت و برگشت، تجربه تازه‌ای است. به یاد نوحه مداح کاروان می‌افتی که می‌گفت هاجر هفت بار این مسیر را پیمود تا این که چشمه زمزم جوشید و او و پسرش سیراب شدند، اما در صحرای کربلا، چه حماسه‌ها که اتفاق افتاد اما آبی به لب تشنگان همراه امام حسین (ع) نرسید. تقابل این دو واقعه، دلت را به درد می‌آورد.

و اما ازدواج

شاید بدانید یکی از چیزهایی که به فرد محرم حرام می‌شود، ازدواج است. در این حالت اگر متاهل باشی تا پایان اعمال، به همسرت حرام می‌مانی و اگر مجرد باشی ازدواج به تو حرام خواهد بود. در کاروان ما، پسری بود به نام "وحید" که با پدر و مادرش به حج آمده بود و بیست و نه سال سن داشت. او از لحظه اول ورود به مدینه، نگران همین موضوع بود و وقتی من داشتم از محدودیت حضور زنان در اماکن مختلف مدینه شکایت می‌کردم، بدون آن که به این نکته دقت کند که حرمت ازدواج، برای دختران مجرد هم وجود دارد، گفت: "ما مردها که مشکل بزرگتری داریم! فکرش را بکنید، اگر در خواندن حمد و سوره نماز طواف نساء، اشتباه کنیم، همه‌ی زن‌های دنیا بهمان حرام می‌شوند." به هنگام انجام اعمال هم اگر پدر یا مادرش سوالی از او می‌کردند، می‌گفت: "از همسر سابقان بپرسید!" (پدر و مادر او هم مثل هر زوج دیگری، تا پایان اعمال به یکدیگر نامحرم باقی می‌مانند) و از روحانی کاروان می‌خواست‌های پدر و مادرش را داشته باشد: "اینها به هم نامحرم‌نمانند: من همین یک دانه مادر را دارم ها!!" خیلی از جوان‌ها، اصلی‌ترین دعایشان را که

یکی از محاسن حج عمره همین است که به خاطر وجود جمعیت کمتر، برای همه چنین فرصت هایی پیش می آید که به قسمت های مختلف کعبه یا مسجدالنبی نزدیک شوند و از برکات این نشانه های روشن خداوندی در روی زمین بهره ای ببرند.

افسوس که بی توجهی سعودیان در گوشه و کنار مکه هم حس می شود، به عنوان مثال از جایی که می گویند روزگاری خانه حضرت خدیجه (س) بوده (در یکی از بهترین محلات مکه)، هیچ نشانه ای به جا نمانده است. فقط می دانی که این خانه در حول و حوش ستون بزرگی که بالای آن ساعت نصب شده، قرار داشته و با کمال تأسف، کمی دورتر، جایی که به احتمال قوی جزو حیاط آن خانه مقدس بوده، وضوخانه و دستشویی زنانه ساخته اند.

با تمام این حرف ها، مکه شهری است که حس و حال روزهای تولد اسلام را با قدرت عجیبی به آدم منتقل می کند. رنگ و بوی نزول وحی هنوز با جنان شدت غریبی در همه جا جریان دارد که نمی توانی تحت تاثیرش قرار نگیری. محل تولد پیامبر اسلام (ص) که امروز، به کتابخانه ای تبدیل شده، قبرستان ابوطالب که مدفن بزرگانی مثل خدیجه (س)، عبدالمطلب و هاشم و سایر اجداد پیامبر، ابوطالب و ... در آنجاست، غار ثور و غار حرا (که در موردش حرف خواهم زد) و خود مسجدالحرام که مدفن هزاران پیامبر است، چگونه می تواند با بی توجهی عمدی و غیر عمدی گروهی خاص، به فراموشی سپرده شود؟

اینجا سرزمینی است که دو باغ از باغ های بهشت در آن واقع است: حضرت علی (ع) فرمود: "چهار مکان در دنیا از باغ های بهشت است: مسجدالحرام، مسجدالنبی، مسجدبیت المقدس و مسجد کوفه."

اینجا جایی است که برگزیده خداوند است: پیامبر خدا (ص) فرمود: "خداوند از هر آفریده، برگزیده ای دارد. انتخاب او از سرزمین ها، مکه، مدینه و بیت المقدس است."

اینجا سرزمین جوشش زمزم است که بنا به گفته حضرت محمد (ص)، "بهترین چشمه جاری روی زمین" است، اینجا جایی است که می توانی جای پاهای حضرت ابراهیم (ع) را در آن ببینی و با نگاه به کعبه، عبادت کنی.

شاید در این سفر کسانی را ببینی که چون از گرما و سختی ها آزاده شده اند، نالان هستند و خدای ناکرده زبان به شکوه و شکایت می گشایند اما به گفته حضرت علی (ع): "اگر خدا می خواست، سنگ های کعبه را از طلا و یاقوت و محل آن را در محدوده ای خوش آب و هوا قرار می داد ولی در آن صورت معلوم نبود که مسلمانان، برای خدا به سفر می روند یا برای تفریح. انتخاب آن محدوده، آزمایش مردم است."

واقعیت هم همین است که در سفر به مکه، "هر کسی از ظن خود شد یار ما" اما بی تردید جاذبه روحانی این سفر بر هیچ کس پوشیده نیست...

۱۵امه دارد

یا نایی بگیرد که به جای شما این کار را انجام بدهد. خوشبختانه تمام مسائل اسلام از جمله همین اعمال حج و عمره، اگر چه دقیق، اما ساده اند و با کمی دقت، نه تنها هراسی به دل شما راه نخواهد یافت بلکه با تمام وجود از انجام این اعمال لذت خواهید برد: همان طور که ما در آغاز می ترسیدیم که خدای ناکرده موفق نشویم اعمالمان را به درستی انجام بدهیم اما وقتی کار به مرحله عمل رسید دیدیم که همان امور دقیق و به ظاهر مشکل، چقدر زیبا و پرمفهوم و لذت بخشند: احرام، طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو)، طواف نساء و دو رکعت نماز آن که پایان بخش همه ای این مراسم است...

سرزمین باغ های بهشتی

بعد از آن است که با خیال راحت می توانی هر وقت دلت خواست به مسجدالحرام بیایی، طواف کنی، سری به صفا و مروه بزنی، در بالکن های سرتاسری طبقه دوم که از همه سو به خانه خدا مشرف است بنشین و قرآن بخوانی و لذتش را

اگر اشتباه کنیم همه ی زن های دنیا بهمان حرام می شوند!

ببری. می گویند لمس حجرالاسود، به معنای دست بیعت دادن با خداوند است و آن را سنگی از سنگ های بهشت می دانند. در طول شبانه روز، صف های طولی در کنار حجرالاسود می بینی که از مردم مشتاق لمس آن، تشکیل شده است. به ما توصیه شده بود که در صورت شلوع بودن این صف ها، از دور به حجرالاسود اشاره کنیم که همان تعبیر دست کشیدن به آن را دارد. اما یک روز که با هم اتاقی ام برای طواف مستحب رفته بودیم و اصولاً نوبت صف مردها بود که حجرالاسود را لمس کنند، به طور معجزه آسایی، سرباز عرب که بالای حجرالاسود می ایستد و مأمور حفظ نظم است، به ما اشاره کرد و اجازه داد که بدون مزاحمت، پیش برویم و با وجود همه گناهان و شرمندگی هایمان، به این سنگ بهشتی دست بکشیم. پیش از آن هم، رکن یمانی که محل ورود فاطمه بنت اسد به خانه کعبه و خروج او پس از تولد فرزندش، حضرت علی (ع) است، درست وقتی ما به آن رسیده بودیم خلوت شده بود و ما توانستیم آن را لمس کنیم. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: "هیچ گاه نزد رکن یمانی نرفتم مگر آن که جبرئیل کنار آن ایستاده بود و برای لمس کننده آن طلب آمرزش می کرد."

به هنگام افتادن اولین نگاهشان به خانه خدا، قابل استعجاب می یافتند، به همین امر خطیر ازدواج اختصاص داده بودند که البته جزو توصیه های روحانی کاروان هم بود: "جوان های یک همسر خوب و یک شغل مناسب و آبرومند از خدا بخواهند، چرا که این دو مورد بی تردید در خوشبختی و خیر دنیا و آخرتشان تعیین کننده اند." دختری با نگرانی می گفت: "آدمی اینجا دعا کنیم یک شوهر خوب گیرمان بیاید، حالا خوب است کلاً ازدواج به ما حرام بماند!!" وحید می گفت: "مادر من که مطمئن است وقتی برگردیم تهران، بلافاصله می گویند بیا، این هم عروست، بردار و بیا!"

یک بار همانطور که مشغول انجام طواف مستحب بودیم، در یک لحظه، سر و صدای اطرافمان کم شد و در آن میان صدای زنی که درست پشت سر ما بود، در گوشمان پیچید: "خدایا این دختر هم شوهر کنه!!"

خیال نکنید بحران ازدواج چیزی است که فقط گریبان ما جوان های ایرانی را گرفته باشد! هر جوانی به خصوص اگر مسلمان باشد و گوشه چشمی هم به توصیه های دینش داشته باشد، آرزومند یافتن کسی است که در کنار او به آرامش و سعادت برسد.

روزی در گوشه ای از مسجدالحرام روی پله ها نشسته بودیم که با دو دختر ترک اهل ترکیه آشنا شدیم و اگر چه زبان همدیگر را نمی فهمیدیم سعی کردیم با هم ارتباط برقرار کنیم. ابتدا یکی از آنها که اسمش "ریحان" بود، لیختدی زد و با اشاره به ما فهماند که "چشم و ابروی شما زن های ایرانی بسیار زیباست" معنی کلمه "گوزل" را می دانستم و بی اختیار به یاد مصطفی صندل آنها افتادم که در شعری می خواند: "گوزل، گوزل... تکرار آهنگین این کلمه، ریحان را به خنده انداخت و او با اشاره به من فهماند: "پس آمده ای دعا کنی یک مصطفی صندل گیرت بیاید!" گفتیم: "تو چطور؟ لابد دلت یک تارکان می خواهد؟! خندید و با انجام حرکت خاص خودشان، "لهی آمین" گفت!

از او پرسیدم چند ساله است؟ با اشارات انگشت، ۲۵ را نشان داد. وقتی از زیبایی معصومانه آنها تعریف کردیم، گفت: "ما بعد از ازدواج خوشگل می شویم!" و از این که وقتی مردهای را برای طواف دور کعبه می آورند، می ترسد، حرف زد.

در هتل و بین اعضای هر کاروانی هم، از آنجا که بعضی از خانم های پا به سن گذاشته فکر می کنند بزرگترین کارخبری که می توانند در این شهرهای مقدس انجام بدهند، سر و سامان دادن به وضعیت جوان های مجرد است، خواستگاری و سوال کردن از دخترها و پسرهای مجرد در مورد وضعیت زندگی و خصوصیات همسر ایده آلسان، بازار گرمی دارد. در واقع، بسیاری از دعاهای جوان ها یا اولیایشان در مورد ازدواج، حتی پیش از پایان گرفتن سفر، مستجاب می شود!

اگر انجام یکی از اعمالتان را فراموش کنید و به ایران برگردید، تمام آنچه بر شما حرام بوده، همچنان حرام باقی می ماند تا این که به مکه برگردید و قضای اعمالتان را به جا بیاورید

ورزش کنید، مخصوصاً شما!



بنا به گفته‌ی محققان انجام یک برنامه ساده‌ی ورزشی در مبتلایان به بیماری مزمن انسداد ریوی، فواید زیادی از جمله افزایش قدرت تحمل ورزش را به همراه دارد. بیماران می‌توانند این برنامه‌ی ورزشی را در خانه برای تقویت عضلاتی که در کار تنفس فعالیت دارند انجام دهند. محققان به این نتیجه رسیده‌اند که توان ورزشی مبتلایان به انسداد ریوی بسیار پایین است و پرورش تحمل ماهیچه‌های تنفسی براساس افزایش سطح دی‌اکسیدکربن استنشاقی می‌تواند در این زمینه مفید باشد اما به تجهیزات پیچیده و گران‌قیمتی نیاز دارد. این محققان روش ساده‌ای ابداع کرده‌اند که در آن یک لوله‌ی متصل به یک دهنی فضای راکد ریه‌ها را افزایش می‌دهد و موجب استنشاق دوباره دی‌اکسید کربن بازدمی می‌شود. در یک بررسی مشاهده شد که میزان تحمل ورزش در افرادی که از روش فوق استفاده نمودند به طور چشمگیری افزایش یافت به طوری که از ۱۸ دقیقه به ۲۸ دقیقه رسید.

امیدی تازه برای افراد چاق

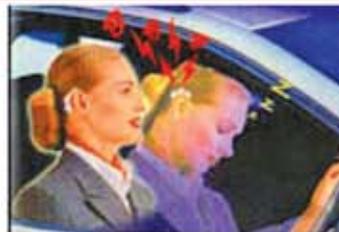
دانشمندان اعلام کردند افزایش میزان تولید یک نوع هورمون طبیعی که در معده تولید می‌شود می‌تواند راه تازه‌ای برای درمان چاقی مفرط باشد. بالا بودن سطح این هورمون که آکسیتومودولین نام دارد اشتها را مهار کرده و همزمان باعث افزایش میزان فعالیت می‌شود که از چاقی بدون عوارض جانبی می‌کاهد.

یکی از دانشمندان در این باره می‌گوید: این مساله که رژیم گرفتن معمولاً به کاهش فعالیت منجر می‌شود اغلب تلاش برای کاهش وزن را دشوار می‌سازد. این نخستین بار است که معلوم شده این هورمون بر تحرک جسمی می‌افزاید و به علت اینکه به طور طبیعی در بدن یافت می‌شود بعید است عوارض جانبی داشته باشد. افراد چاق‌تر معمولاً میزان کمتری از این هورمون در بدن دارند.



راه‌حلی تازه...

محققان مدعی هستند که اخیراً دارویی برای پیشگیری از بارداری تهیه کرده‌اند که توسط مردان مصرف می‌شود و نه تنها صددرصد از بارداری پیشگیری می‌کند بلکه هیچ نوع عارضه جانبی ندارد. این دارو حاوی دو واحد از هورمون زنانه پروژسترون و هورمون مردانه تستوسترون است. هورمون پروژسترون در دوره‌های سه‌ماهه به صورت آمپول تزریق می‌شود و هورمون تستوسترون در پوست کار گذاشته می‌شود و به تدریج جذب بدن می‌شود. این هورمون هم باید هر سه ماه یکبار تجدید شود. داروهای فوق بین ۳ تا ۵ سال آینده آماده و قابل دسترسی خواهد بود.

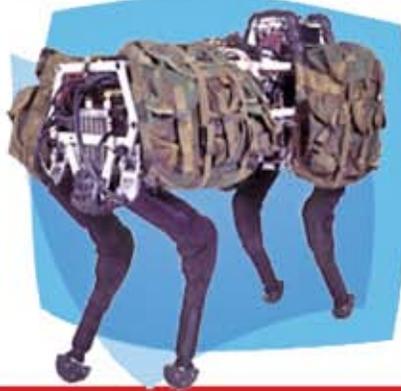


دستگاه ضدچرت

دستگاه ضدچرت وسیله‌ای کوچک است که در پشت گوش قرار می‌گیرد و هنگامی که حس کند سر شما به نشانه خواب‌آلودگی در حال خم شدن و افتادن است با ایجاد ارتعاش به شما هشدار می‌دهد.

یک دوش عالی!

قطرترین سردوش جهان با قطر ۳۵ سانتی متر و با ۲۲۵ روزنه خروج آب. این سردوش دارای سیستم شستشوی خودکار بوده و هرگز منافذ آن در اثر رسوب مواد آهکی مسدود نمی‌شود. این سردوش توسط تکنولوژی تزریق هوا کار می‌کند به طوری که حباب‌های هوا با فشار به جریان آب رانده می‌شود.



روبات باربر

این روبات جالب می‌تواند تا وزن ۶۰ کیلوگرم را با خود حمل کند. سرعت حرکت آن ۵ کیلومتر در ساعت است و از تپه نیز می‌تواند بالا برود. وزن آن ۸۰ کیلوگرم، ارتفاعش ۷۰ سانتی متر و سوختش بنزین است. این روبات دستگاه کنترل از راه دور نیز دارد همچنین هر مسیری را می‌تواند به طور خودکار طی کند.

یک ساعت متفاوت

خواب‌تان خیلی سنگین است؟ خوب پس این را امتحان کنید! این ساعت شما را تنها در صورتی زنگش قطع می‌شود که پازل ۴ قسمتی آن تکمیل شود. هنگامی که زنگ این ساعت به صدا در می‌آید قطعات پازل آن به هوا پرتاب می‌شود و فرد دیگر نمی‌تواند با فشردن یک دکمه زنگ ساعت را قطع کند.



جیپا فوق‌العاده



خودروی جیپ زیر، دو دیفرانسیل دارای دوموتور مجزا و ۱۶ سیلندر می‌باشد. توان آن ۳۳۵ اسب بخار بوده و قادر به بالا رفتن از شیب ۶۵ درجه و پایین آمدن از شیب ۸۵ درجه است. هر چهار چرخ این خودرو به فرمان متصل می‌باشد. چرخ‌های جلو و عقب این خودرو می‌توانند در جهت یکدیگر و یا در خلاف یکدیگر حرکت کنند که در مورد دوم خودرو می‌تواند ۳۶۰ درجه به دور خود بچرخد. این جیپ ۱۷۰۰ کیلوگرم نیز وزن دارد.

بتن شفاف

بتن "لیتراکن" نیمه شفاف است و می‌تواند نور را از خود عبور دهد. در ساخت این بتن از فیبرهای نوری بهره گرفته شده است. همچنین بتن خم پذیر جدیدی ساخته شده که ۴۰ درصد سبک‌تر از بتن‌های عادی بوده و ۵۰۰ برابر بیشتر نسبت به شکستن و ترک برداشتن مقاوم است. این بتن توسط فیبرهای ویژه ای مسلح گردیده است.





منصور پاورزاده
وکیل دادگستری و
مشاور حقوقی
۰۹۱۲ - ۲۱۰ - ۱۱۶۵

بوی فتنه

قسمت سوم

خشمی مبهم بود. در تنهایی دعا می‌کرد و اشک می‌ریخت و نفرین می‌کرد. اشکهای ناشی از خفت و عجز و نفرت به چشمهایش می‌نشت. او از این اشکها در مدت ۲۴ سال زندگی مشترکش با جهانسوز فراوان ریخته بود. اشکهای زلال و سوزان. اشکهای باز خرید نشده... به محض اینکه صدای پای شوهرش را می‌شنید، می‌لرزید و آهسته می‌گفت:

- خدایا به ما رحم کن.

انگار که دیو وارد می‌شد. و این یک واقعیت بود. او مثل دیو وارد می‌شد، مثل دیو راه می‌رفت و غذایی خورد و فحش می‌داد و حمله می‌کرد. برای آنکه کسی بتواند مثل دیو باشد. دو چیز لازم است؛ یکی کم شعور بودن و دیگری با اخلاق و معنویت و انسانیت میانه خوبی نداشتن و جهانسوز هر دو صفت را به حد کمال دارا بود. از دیدن بدن لرزان و کبودحوا و آه و ناله او لذت می‌برد و هر چه فحش بلد بود تثار آن سیاه بخت می‌کرد. حوا کینه‌اش را در گوشه قلبش پنهان می‌کرد و چیزی نمی‌گفت. شب و روز گوش به زنگ بود و از خود مراقبت می‌کرد. جهانسوز برای اینکه زهر چشم بیشتری از حوا بگیرد. شلاقش را در هوا تکان می‌داد و او را به شدت کتک می‌زد.

حوا فریاد می‌زد:

- خاله، به دادم برس. این دیوونه داره منو می‌کشه...

و کاری از دست خاله بر نمی‌آمد و حوا چند دقیقه بعد از حال می‌رفت و نقش بر زمین می‌شد. خاله او را به کناری می‌کشید و سرش را به دامن می‌گرفت و شقیقه‌ها و گردن و دستها و پاهایش

را می‌مالید. حوا کم‌کم به هوش می‌آمد. با کله‌ای سنگین و دردناک و گونه‌هایی الو گرفته. از زور خستگی خوابش می‌برد ولی خیلی زود از شدت درد بیدار می‌شد و به سختی از این دنده به آن دنده می‌غلطید. بچه‌های کوچک و معصومش را می‌دید که بالای سرش ایستاده‌اند و هاج و واج او را نگاه می‌کنند و بی‌صدا اشک می‌ریزند. بعد از هر فصل کتک خوردن، احساس می‌کرد که دیگر کار تمام شده و خواهد مرد. ولی بعد از چند روز در میان بهت و ناباوری خاله و جهانسوز، آبی زیر پوستش می‌دوید و از جا بلند می‌شد. انگار نه انگار که کتک خورده. خاله با تعجب به او نگاه می‌کرد و می‌گفت:

- برو پسر، خدا پشت و پناحت باشه...

امیر. چند روز بعد بدون خداحافظی از حوا و بچه‌ها راهی دیار غربت شد و حوا بی‌توش و توان و بدون حامی و پناهگاه باقی ماند. جهانسوز در غیاب امیر بر شدت حملاتش افزود. افکار بد به مغز بیمارش بیشتر هجوم آورد. همیشه او را متهم به گناهان ناکرده‌ای می‌کرد. حوا با تنهایی و وحشتناکی خو گرفت. هیچ کس را نداشت. در طول چند سال زندگی مشترک با امیر، تنها دو بار پدر را دید. دوبار به دیدنش آمده بود. اما جهانسوز اجازه نداد او وارد خانه شود و به اتاق دخترش برود و با نوه‌هایش بازی کند. با خفت و خواری او را رانده بود. کسی اجازه نداشت به خانه حوا بیاید. او هم اجازه بیرون رفتن از خانه را نداشت. در لاک خود فرو رفته. دایما آه می‌کشید و حسرت می‌خورد. احساس می‌کرد در هیچ جای این دنیای بزرگ جایی ندارد و آن قدر بی‌حضور شده که همه فراموش کرده‌اند. نمی‌فهمید برای چه به دنیا آمده است. تنها می‌نشت، تنها می‌خوابید، تنها می‌خورد و هیچ کس نمی‌پرسید کجاست و چه می‌کند و چه می‌خواهد و چه نمی‌خواهد. از بس کتک خورده بود. زنی شده بود خودخور، صبور، دلشکسته و غمگین و بیزار. همیشه غم عجیبی در ته چشمهایش دو می‌زد. در ژرفای عجیبی فرو رفته بود. دیگر

حرف نمی‌زد.

جرأت حرف

زدن نداشت.

محیط خانه

همیشه یکتواخت

و عصبی بود.

تنها صدای فریاد

و فحش جهانسوز

و سفیر گوشخراش شلاق او بود که دیوار سکوت را می‌شکست. حوا دایما احساس خستگی و گرفتگی می‌کرد. همه چیزش را گم کرده بود. نه کسی می‌آمد و نه می‌رفت. نه جنجالی بود و نه جشنی و نه عزایی. مادر امیر هم از زور کتک‌های جهانسوز بیشتر وقتها در بستر بیماری افتاده و از ته حنجره حرف می‌زد. انگار صدایش از ته چاه بیرون می‌آید. با رنگ پریده و نگاه بی‌رمق و کم سو می‌دید. همه زحمت‌هایش بر باد رفته. درد می‌کشید و تسلیم تقدیر شده بود. تارهای موی سفید در انبوه گیسوان سیاهش حالت متضادی پدید آورده بود. زنی شده بود سر تا پا ملایمت و اندوه و تسلیم. تمامی وجودش آکنده از

اشاره

پدر امیر، مادرش را کتک می‌زد و به او توهین می‌کرد. امیر به این خاطر خانه را ترک کرد و به مشهد به منزل خاله‌اش رفت. آنجا با دختر خاله‌اش حوا ازدواج کرد و صاحب فرزند شدند. اما حوا، بنای ناسازگاری گذاشت و همواره به امیر غر می‌زد که چرا در آمد زیادی ندارد. در این بین جهانسوز، پدر امیر، بدون مقدمه، سر و کله‌اش پیدا شد. جهانسوز به حوا گفت اگر امیر به تهران بیاید، دیگر احتیاجی نیست پول بابت اجاره منزل پردازد و اینگونه وضع تان خوب می‌شود و... امیر گول خورد و شغلش را رها کرد و به تهران آمد. دومین و سومین فرزندشان هم به دنیا آمد، اما وضعیتشان از قبل بدتر شد. جهانسوز هم، به خاطر ورزش عضلانی، هیكلی به هم زده بود و همواره موجب اذیت و آزار همسایگان را فراهم می‌کرد. و مردم را با داد و فریادهای خود، به وحشت می‌انداخت. او آدم پست و خودخواهی بود و چون دچار ضعف جنسی شده بود، با همه دشمن شده بود... حتی نمی‌گذاشت امیر و حوا هم با کسی رفت و آمد کنند. امیر، تصمیم گرفت به زاین برود و کار کند و پولی به دست بیاورد. مادرش او را از این کار منع کرد و به او گفت زن و بچه‌ات را دست بدرت نسیار و امیر اصرار که بذار برم...

ادامه ماجرا...

- تو که نمی‌تونی تو شهر و مملکت خودت پول دربیاری چطور می‌خوای تو دیار غربت
- آیه یأس نخون. می‌رم ینگه دنیا دو سه سالی کار می‌کنم. شاید گشایشی در زندگی‌ام حاصل بشه. وقتی پول داشته باشم، دیگه پدر نمی‌تونه به من زور بگه. دیگه مجبور نیستم تحملش کنم. چون الان ضعیف و بی‌پول هستم، تو سرم می‌زنی. در مورد تصمیم من فعلا به "حوا" چیزی نگو. به محض اینکه اونجا شروع بکار کنم، خرجی بچه‌ها رو می‌فرستم.
مواظب حوا و بچه‌ها باش. کارهایی کرده‌ام. تا چند روز دیگه می‌رم...

مادر نمی‌دانست چه بگوید و چه بکنند؟ حتی توان بیزار شدن از خود را هم نداشت. تهی شده و نایود. بی‌پشت و پناهی او را پوک کرده بود. درونی انباشته از ترس و تشویش داشت. خاموش و خشکیده و نیمه جان به امیر نگاهی کرد و آهسته گفت:

- عجب جوانی داری دخترا فکر نمی کردم دیگه سر از بالش برداری.

"حوا" خسته دل و غم آلود و پرخشم بود. احساس می کرد به راهی گنگ قدم گذاشته. پای در معرکه ای گذاشته که خود نمی خواسته. گیج و گنگ به خاله نگاه کرد و گفت:

- باید خوب می شدم. من چند تا بچه قد و نیم قد دارم. امیر که گذاشته و رفته، بچه هامو دست کی بسپارم؟ کی تر و خشک شون کنه؟ مادرم هم که طلاق گرفته و با مرد دیگری ازدواج کرده و معلوم نیست کدوم گوری رفته. پدرم هم که معلوم نیست کجا کپه مرگش رو می ذاره. مرگ همیشه از یک وجبی من رد می شه و منو نمی بینه. کاش همه دست از سرم برمی داشتن و می گذاشتن کنار بچه هام زندگی کنم. دیگه ناخوش شده ام. نغله شده ام از بس لگد به پهلوا و شکمم خورده. علیل شده ام. به استکان آب که می خورم عقم می گیره. می خوام. یک کوه بالا بیارم.

- حق با توه. واقعاً راست می گی. خدای من. چه قدر این مرد به من و تو فحش داده و بد و بیراه گفته. جقدر با شلاق پشت من و تو رو و داغ و کیود کرده.... چرا در زندگی من و تو این قدر بد آوردیم؟

حوا نمی شنید. چشمهای سیاهی می رفت، دلش گروپ و گروپ می زد، پوک و پوش شده بود. چهره خود را در آب و آینه اگر می دید، شاید وحشت می کرد. میت شده بود. خاک دیوار... حرفی نزد و به اتاق خود رفت.

یک ساعت بعد عقربه های زمان ساعت ۱۰ شب را نشان می داد. حوا کنار پنجره نشسته و بیرون را نگاه می کرد. بچه ها خوابیده بودند. جهانسوز و خاله در اتاق دیگر طبق معمول جدالی پایان ناپذیر داشتند. سوز و سرما از لای پنجره به درون می آمد و در موهای حوا می دوید و پیشانی عرق آلودش را نوازش می داد. بوی خاک باغچه نگاه می کرد، یاد قبرستان می افتاد، بدون این که شباهتی بین آن دو باشد. حوا آرام و بی صدا در کوچه پسکوچه های تاریک خاطرات خود پرسه ای زد و یاد سالهای دور افتاد. آن زمان که کودک پاک و معصومی بود و احساسات پاکي داشت. ایامی را به خاطر آورد که ۱۲ سال بیشتر نداشت و در تنهایی و خلوت وضو می گرفت و چادر نماز گلدارش را به سر می کرد و به نماز می ایستاد و دست به دعا برمی داشت و از خداوند می خواست که پدر را از دام اعتیاد نجات دهد، و سپس سر بر زانوی مادر می گذاشت و می گریست و قسم یاد می کرد که همیشه مهربان باشد. یاد آن زمان افتاد که تمامی وجودش آکنده از شرم و آرم بود و از همه ناشناخته ها رم می کرد... ناگهان زنگ خانه به صدا درآمد. شادی و غمی غریب زیر پوستش سوختن گرفت تنش لرزید. بند قلبش پاره شد.

- کیه این موقع شب در می زنه؟ کی جرأت کرده زنگ این خراب شده را بزنه؟ حتما از جانش سیر

شده. شاید آشنایی باشه. شاید فریادرسی باشه. شاید امیر باشه؟ با سرعت برخاست و به طرف در دوید. در را باز کرد. در آستانه در مردی را دید با قیافه وارفته و خرد شده. شکسته و در هم ریخته و مچاله شده. کثیف و ژولیده. خوب دقت کرد. پدرش بود. بله. آقا "مرتضی" بود. دلش می خواست حرفی بزند، اما گریه امانش نداد. بی اختیار خودش را در آغوش پدر انداخت. بوی گند لباسهای پدر آزارش داد. خودش را عقب کشید و با تعجب گفت:

- بابا، اینجا چکار می کنی؟ این همه مدت کجا بودی؟ چه شد که یادی از من بدبخت و فلک زده کردی؟

من جایی ندارم که به تو پناه بدهم. خودم هم توی این خراب شده زیادی هستم. برو همان جایی که بودی. الان جهانسوز می آد و تو رو می بینه و بیشتر

دیوونه می شه و آش ولاشت می کنه.

"مرتضی" سرش را پایین انداخته و حرفی نمی زد. موهای بلند و سفید و صافش پهنای صورتش را گرفته و مانع از آن می شد که هوا اشکهای او را ببیند. خجالت می کشید در چشمهای دخترش نگاه کند و به او بگوید در زندان بوده و مادرش از او طلاق گرفته.... حوا از ترس مثل مبل بید می لرزید و ترس او زمانی به اوج خود رسید که صدای پای جهانسوز را از پشت سر شنید و فریاد غول آسای او را که:

- این موقع شب با کی داری درد دل می کنی؟ به به آقا مرتضی! کجا از این طرفها؟ تا حالا کدوم قبرستونی بودی؟ بیا داخل مافنگی. معتاد بی همه چیز....

مرتضی سرافکننده و خمار. ایستاده بود. حوا با سرعت به خانه برگشت. به دست و پای خاله افتاد و التماس کرد.

- خاله، تو رو خدا کاری کن بابامو اذیت نکنه. اونو کتک نزنه. فردا صبح هر جور شده ردش می کنم. به جهانسوز بگو امشب دندون روی جگر بذاره و سر به سرش نذاره. هر چی باشه پدرمه. قبول دارم معتاده. بهش بگو امشب با بابام کاری نداشته باشه. عوضش صدبار منو کتک بزنه!

- خاله جون این قدر زار نزن. بذار ببینم چه کاری می توئم بکنم. حالا بابات کجا رفته؟ چرا نیومد؟....

چند دقیقه بعد جهانسوز با خنده وقیح و زشت خود وارد شد و گفت:

- این کتافتو انداختمش تو حموم گوشه حیاط. من اونو به خونهام راه نمی دم. تا صبح باید اونجا زندانی باشه. هیچکس حق نداره به او سر بزنه.

- کار خوبی نکردی. اون بیچاره بعد از چند سال اومده سری به دخترش بزنه و نوه هاشو ببینه. ناسلامتی مهمون ماست. یک شب که هزار شب

مرگ همیشه از یک وجبی من رد می شه و منو نمی بینه

نمی شه. امشب از سرما توی اون حموم سرد و نمور سیاه می شه. کمی رحم داشته باش. - رحم به کی و به چی؟ آدمی که به خودش و زن و بچه هاش رحم نکرده و خودشو اسیر دم و دود و گرد و دوا کرده، مستحق رحم نیست. می خوام صد سال سیاه سر به تنش نباشه. - این قدرها هم که فکر می کنی آقا مرتضی مرد بدی نیست. آدم مهربونیه. تو هیچ وقت خوبی دیگران رو نمی بینی.

- تو از کدوم خوبی حرف می زنی؟.... حوا به گوشه اتاق خزیده و شاهد صحبت های خاله با شوهرش بود.

می دانست تلاش خاله بیهوده است. می دانست در سینه جهانسوز اصلاً قلبی وجود ندارد که نرم شود.... به آرامی اشک می ریخت. هر چه به اطراف نگاه می کرد می دید هیچ چیز در زندگی ندارد

غیر از غم و غصه هایی که دایم او را از درون می خورد و پوک می کند. ناگهان فریادی کشید و زبانش باز شد. میل به اعتراض در وجودش طغیان کرد:

- لعنت به تو مرد. تو یک دیوانه احمق بیشتر نیستی....!

- جهانسوز برگشت و نگاهش را چون مته در نگاه حوا دوخت و گفت:

- چی شده؟ امشب بلبل زبون شدی! نکته باباتو دیدی شیر شدی؟

اگه فکر می کنی او می تونه به تو کمک کنه، کور خونیدی. انگار دیواره هوس کتک خوردن کردی. اتفاقاً موقع بدی نیست. بذار اون معتاد مافنگی از دور صدای ناله تو رو بشنوه و بفهمه چه جوری از دخترش پذیرایی می شه.

- اگه دوست داری منو بکش و به باقی گناهانت یک گناه دیگر هم اضافه کن. یالا دیگه. منو بکش. بالاخره قیامت می هست. روز جزایی هست. روز حساب و کتابی هست. دلت به این خوشه که من ضعیف و بی پناه رو میان خاک و خل پرتاب کنی و با مشت و لگد و شلاق لت و پارم کنی. فکر می کنی این مردانگی است که پدر مفلوک و بیچاره ام را توی این سرمای سخت، توی اون بیغوله بیندازی؟ فکر می کنی من خبر ندارم "امیر" جقدر پول برای ما می فرسته و تو همه رو بالا می کنی. امیر بدبخت فکر می کنه تو دیار غربت جون می کنه و پول درمی آره و زن و بچه هاش در این جا در ناز و نعمت به سر می برن. نمی دونه همه رو یک نامرد بالا می کنه و ما داریم از گرسنگی له له می زیم. او داره به خاطر صنار سه شاهی پدر خودشو در میاره و تو هم این جا پدر من و بچه هاشو در میاری. کاش زودتر می اومد و همه چیز رو می دید.



تکنیک‌های تست زدن در کنکور

- ۱- محل صحیح گزینه‌ها اتفاقی و متعدد است، به هیچ وجه به شکل‌های موجود آمده طبیعی در اثر پر کردن محل گزینه‌ها توجه و تردید ننمایید.
- ۲- برگشت در تست (مجددا خواندن تست و گزینه‌های آن) برای خواننده‌ی زبده، خطاست.
- ۳- باید آگاه باشید که زمان کافی برای خواندن و جواب دادن به یک تست محدود است. بنابراین باید یک بار خواند و یک بار علامت زد به همین دلیل فرصت بازگشت محدود است و بازگشت در علامت زدن مجدد صحیح نیست، یعنی اکثریت افرادی که در علامت زدن تست‌ها بازگشت می‌نمایند تست‌های صحیح را دستکاری می‌کنند و موجب غلط کردن تست‌ها می‌شوند.

معرفی شهر - رشته و دانشگاه موردنظر مهندسی مواد

ساخت مواد با انبساط و انقباض معین، ساییدگی خاص، مقاومت تعیین شده در برابر فشار و کشش و ویژگی‌های گوناگون دیگر، مبحثی است که در صنایع متفاوت با آن برخورد می‌نماییم و نیاز به موادی با ویژگی‌های خاص و البته ارزان باعث تحقیقات و دستاوردهای زیادی در این زمینه گردیده است. می‌توان این مواد را به ۳ گروه فلزات، مواد پلیمری و مشتقات نفتی، سرامیک تقسیم‌بندی کرد. گروه دوم بصورت مستقل در قالب مهندسی پلیمر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و گروه اول و سوم زمینه‌ی کاری مهندسی مواد است.

این رشته دارای سه گرایش متالورژی استخراجی، متالورژی صنعتی و سرامیک است. متالورژی استخراجی ادامه کار مهندسی معدن و مهندسی این رشته در زمینه ریخته‌گری و شکل دادن مواد، اطلاعات وسیعی کسب می‌کنند. گرایش سرامیک نیز ساخت و بکارگیری جامداتی با خواص مشخص را که اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آنها غیرفلزی و غیرآلی هستند مدنظر قرار می‌دهد.

فازغالتحصیلان می‌توانند در مقطع کارشناسی ارشد در یکی از گرایش‌های جوشکاری، شکل دادن فلزات، خوردگی و حفاظت از فلزات و... به ادامه‌ی تحصیل بپردازند.

کارخانجات مختلف صنایع فلزی و محصولات سرامیک و بخش‌های مختلف صنعت و وزارت صنایع و معادن از مراکز جذب فارغ‌التحصیلان به شمار می‌رود.

دانشگاه	شاخه	میان‌تراز	میان‌رتبه	آخرین فرد قبولی
صنعتی شریف	مهندسی مواد	۶۷۷۶	۱۶۰۴	۱۹۱۷
تهران	متالورژی استخراجی	۶۶۶۶	۲۲۳۹	۲۴۸۵
تهران	متالورژی صنعتی	۶۵۹۳	۲۰۲۲	۲۱۶۹
صنعتی امیرکبیر	متالورژی صنعتی	۶۴۲۵	۲۲۵۹	۲۳۲۰
علم و صنعت	سرامیک	۶۳۸۶	۲۳۶۳	۲۷۵۶
قزوین	متالورژی صنعتی	۶۳۹۶	۳۴۲۷	۳۹۳۶
قزوین	سرامیک	۶۳۸۱	۲۹۰۳	۳۰۲۷
صنعتی اصفهان	متالورژی صنعتی	۶۳۷۱	۳۴۶۳	۴۱۸۶
فردوسی مشهد	متالورژی صنعتی	۶۳۵۰	۴۶۸۹	۴۹۲۴
یزد	متالورژی صنعتی	۶۲۳۶	۴۲۰۶	۴۵۸۴
شیراز شبانه	متالورژی صنعتی	۶۰۲۷	۵۲۷۳	۵۹۳۶
مالک اشتر شبانه	متالورژی صنعتی	۵۴۰۷	۱۸۴۴۰	۲۰۷۱۵

در دانشگاه آزاد بالاترین نمره در این رشته به مهندسی مواد، متالورژی صنعتی در تهران علوم و تحقیقات به تراز ۶۲۲۴ (سال ۸۳: ۶۲۰۵، سال ۸۲: ۶۲۳۲ - سال ۸۱: ۶۴۰۳) و با پیش‌بینی اضافه شدن ۱۵۰ عدد به تراز در اسسال و پایین‌ترین نمره به مهندسی مواد - متالورژی صنعتی / استخراجی نجف‌آباد به نمره‌ی ۵۰۰۴ در سال ۸۴ (۸۳: ۵۴۲۰ - ۸۲: ۵۳۸۴ - ۸۱: ۵۱۷۵) است در اصل شما با میانگین نمره‌ی عمومی: ۴۲٪ و اختصاصی ۳٪ و کل ۱۶٪ می‌توانید در پایین‌ترین رشته‌ی دانشگاه آزاد قبول شوید.

هشدار به اولیاء و داوطلبان کنکور

متأسفانه، هرچه به کنکور نزدیک‌تر می‌شویم و اضطراب شما عزیزان بالاتر می‌رود، یکسری سوچو در قالب کارهای آموزشی از این استرس‌ها سوءاستفاده کرده و با کلماتی بنام تست‌های احتمالی، حدس سؤالات کنکور شما را به دام خود می‌اندازند. ای کاش فقط بحث مالی بود ولی متأسفانه شما با تکیه بر این مطلب ۱۰۰٪ نادرست، روند مطالعاتی خود را تغییر داده و حاصل تمام فعالیتی که تا به این تاریخ کرده‌اید با چنین تبلیغاتی به هدر می‌رود. از شما عزیزان خواهش می‌کنم که به چنین تبلیغاتی توجه نکنید و مطمئن باشید که اگر ثبت‌نام نکنید بهره‌ی بهتری نیز خواهید برد. در

الله، ای کریمی که بفشندوی عطایی و ای مکیمی که پوشندوی فطایی و ای امدی که در ذات و صفات بی‌همتایی

کسانی که دقیقه ۹۰ به فکر کنکور افتاده‌اند...

درست است که فرصت زیادی باقی نیست اما از همین جا که در مسیر قرار گرفته‌اید باید تمام فکرتان را به هدف تمرکز کنید. یک دوندۀ اگر دایم بخواید به پشت سر خود نگاه کنید، بخش عمده‌ای از انرژی خود را از دست می‌دهد و فراموش خواهد کرد که برای به دست آوردن هدفی در این مسیر گام نهاده است. بهترین راه این است که به جای نگاه کردن به رقبای خود، به هدفتان نگاه کنید. مطمئناً حجم کتابها و مطالبی که قرار است مطالعه کنید شما را نگران کرده است. به علاوه اینکه حتماً باید فرصتی برای تست زدن هم پیدا کنید. باید این واقعیت را بپذیرید که در فرصت باقیمانده، مطالعه‌ی همدی کتاب‌ها و مطالب، ممکن نیست. اگر به مطالعه بخشی از مباحث درسی بپردازید اما آنها را به طور کامل مطالعه کنید و نسبت به آموخته‌هایتان تسلط داشته باشید در حد خود موفق خواهید بود. حال با این تفسیر منطقی است بیشتر چه مباحثی را بخوانیم و چه مباحثی را حذف کنیم. به این مثال توجه کنید:

فصل ۲ فیزیک ۳ (الکتریسیته ساکن) در رشته ریاضی با فصل ۱ فیزیک ۳ در رشته تجربی از سال ۶۲ تا ۸۴ به جمع ۸۰ سؤال یکی از منابع سؤال‌خیز کنکور است. یعنی در هر سال بین ۳ تا ۴ سؤال از این مبحث در هر سال تست داشتیم. حال وقتی به ریز مباحث موجود در آن توجه می‌کنیم به ۱۵ ریز سرفصل یا پاراگراف ۷ نوع سؤال می‌رسیم که از ۱- یادداشت ریاضی ۲ - قانون کولن ۳ - میدان الکتریکی ۴ - تعریف میدان الکتریکی... ۱۱ - ظرفیت خازن ۱۲ - عامل مؤثر بر ظرفیت خازن تخت ۱۳ - انرژی خازن ۱۴ - بستن خازن‌ها ۱۵ - مسائل ترکیبی در کل این ۱۵ ریز مبحث در این ۴ سال:

الف - یادداشت ریاضی - به هم بستن خازن - تعریف کمی میدان الکتریکی جزء ریز مباحثی است که هر سال ۱ تا ۲ تست از آنها داشته‌ایم.

ب - میدان الکتریکی حاصل از ذره باردار و نیروی وارد جزء ۲ مبحثی هستند که هر سال یکی درمیان جزء توجه طراحان سؤال بوده و سؤالی که ریز مبحث اول از آن سؤال می‌آمده از ریز مبحث دوم سؤال نداشتیم و بالعکس.

ج - ۱۰ ریز مبحث دیگر در این ۴ سال هیچ سؤالی از آنها طرح نشده است. بدین ترتیب شما عزیزان که در هر سطحی هستید می‌توانید از این تاریخ به بعد روش مطالعه و زمانبندی خود را تحت کنترل قرار دهید.

حال سؤالاتی که دانش‌آموزان در این قسمت از ما می‌پرسند و به دید خود منطقی است، اینست که:

۱- اگر اسامی منابع سؤال خیز تغییر کند ۲- اگر کنکور به همین سادگی بود چرا همه‌ی دانش‌آموزان، همه‌ی مطالب را می‌خوانند و برای رفع نگرانی این دسته از دانش‌آموزان بدین باید بگویم که ما در این ۴ سال اخیر در حدس مباحث سؤال‌خیز فقط ۸٪ خطا داشتیم و این عدد بسیار خوبی برای گروه پیشگام بوده و اما در جواب آن دسته از بچه‌هایی که همه چیز را از دید منفی می‌بینند باید بگویم در حال حاضر بیش از ۳۳/۰۰۰ تست در هر رشته تقسیم‌بندی شده و این کار تحقیقاتی حدود ۲ سال است. پس شک به دل خود راه ندهید.

توجه به آمار قبولی و درصدهای کسب شده

طبق آمار کسب شده در بین دانش‌آموزان تجربی، فقط ۸۹۰ نفر توانسته‌اند ریاضی خود را بیش از ۵۰٪ بزنند یا در بین داوطلبان ریاضی فقط ۷۵۴ نفر توانسته‌اند بالای ۴۰٪ سؤالات گسته را حل کنند. پس چه دلیلی دارد که ما همه‌ی مطالب و مباحث این درس را بخوانیم، وقت بگذاریم و در نهایت هم در سر جلسه‌ی کنکور مثل دیگر دوستانمان با مشکل مواجه شویم. اگر نتوانید واقع‌بین باشید و بخواید احساسی پیش بروید، مطمئن باشید که در کنکور لطمه خواهد خورد. این کار خارج از آرامشی که به شما در اتمام مباحث خواهد داد یک حسن بزرگ دیگر هم دارند و آن استفاده از وقت تست‌هایی است که در کنکور از آن مباحث می‌آید. یعنی شما در تست‌های کنکور وقت این سؤالات را برای مابقی تست‌ها اختصاص خواهید داد که این روش یکی از راه‌حل‌های مشکل کمبود وقت در سر جلسه‌ی کنکور است.

ب - در طول روز یک بحث خاص را چند بار گوش کنید تا نسبتاً در ذهنتان بنشیند.
 ج - در پایان روز، حدود ۳۰ دقیقه، سراج تست یا تمرین همان بحث بروید و هم صورت و هم پاسخ را بخوانید.
 د - روش حل آن مساله یا تست را روی کاغذ یادداشت کنید.
 ه - سعی کنید وقتی به تست مشابه و تکراری رسیدید قبل از نگاه به پاسخ داده شده آن تست را بصورت ذهنی حل نمایید.
 و - حال در فردا یک آزمون ۱۰ سؤاله از بحث دیروز بگیرید. بده، تعجب نکنید این همان معجزه صداست!
 من به شما عزیزانی که می‌خواهید یک درس را کنار بگذارید این قول را خواهم داد که در زمان باقیمانده یا یک زمان مناسب برای آن درس، آن هم در ساعات غیردرسی، درصد آن درس را حداقل به بالای ۵۰٪ برسانید.

دانش آموزان موفق

در این هفته در خدمت ۲ دوست ساعی و سخت‌کوش به نام‌های کاشانی و موسوی‌زاده هستیم که یکی در رشته‌ی انسانی رتبه ۹۰۹ و دیگری در رشته‌ی تجربی رتبه‌ی ۸۵۴ را کسب کرده‌اند. چون هر دو در یک تاریخ و طبق روش برنامه‌ریزی، توانسته‌اند به رتبه‌ی ذکر شده برسند سؤالات را کلی از هر دوی این عزیزان می‌پرسم.
 سؤال ۱: تاریخ مراجعه و آشنایی با بنده را بگویید؟
 ۱۲ اردیبهشت یعنی حدود ۲ ماه قبل از کنکور.
 سؤال ۲: تا آن تاریخ حدوداً چند درصد مباحث را به اتمام رسانده بودید؟
 در دروس عمومی حدود ۶۰٪ مطالب و در اختصاصی‌ها حدود ۴۰٪ مطالب را خوانده بودیم.
 سؤال ۳: کیفیت مطالعاتی شما در آن بحث به چه ترتیب بود؟
 در کنکور سنجش عمومی را در حدود ۴۰٪ و اختصاصی را حدود ۲۵٪ زدم و همین نتیجه برای ما یک شک بزرگ بود.
 سؤال ۴: در اولین مرحله‌ی برنامه‌ریزی چکار کردید، بصورت جامع توضیح دهید؟
 اول هدف‌هایمان را مشخص کردیم بعد نیت کردیم و بعد هم شروع، آن هم چه شروعی. فکر می‌کنم در تمام تاریخ تحصیلمان آنقدر درس نخوانده بودیم. از تمام لحظات و ثانیه‌ها حداکثر استفاده را کردیم. واقع بین حرکت کردیم، مباحث را طبقه‌بندی کردیم و آنهایی که زیر ۳۰٪ بودیم به همراه نخوانده‌ها ظرف مدت ۱۱ روز خواندیم البته در این ۱۱ روز مباحث با کیفیت بالای ۳۰٪ را نیز کمی دوره کردیم. ما در مطالعه‌ی مرحله‌ی اول از روش تلفیقی استفاده کردیم. طول مدت برنامه حدود ۴۷ روز بود که تا آن مدت حدود ۵ بار کل مطالب را به روش‌های مختلف دوره کردیم و بالای ۷ بار هم بصورت همزمان در ساعات غیردرسی، مطالب را بصورت شنوایی (نوارهای صوتی) مرور کردیم و در یک هفته هم یک اردوی جمع‌بندی و نهایی.
 سؤال ۵: منظور از نیت و بعد هم یک شروع جدی چیست؟
 آقای مهندس، وقتی بعد از جلسه با خودمان صحبت کردیم باور کردیم که می‌توانیم و توانمندیم و نباید به گذشته و کارهایی که انجام دادیم فکر کنیم. ما تصمیم گرفتیم که حتی اجازه ندهیم حتی ۱ ثانیه را تلف کنیم و منظور از شروع کردن هم این است که ما شاید تا آن تاریخ تلاش می‌کردیم ولی کافی نبود. تلاش به همراه هزارویک فکر دیگر اصلاً نتیجه‌بخش نیست. شما به ما یاد دادید که تلاش برای زنده ماندن با دیگر تلاش‌ها فرق می‌کند و ما هم آن نوع تلاش را درک کردیم و واقعا هم فهمیدیم که همیشگی است.
 سؤال ۶: برای داوطلبانی که الان خوانده‌ی مطالب شما هستند در همان زمان سال گذشته خودتان (حدود ۲ ماه تا کنکور) چه پیشنهادی داری؟
 تنها مطلبی که می‌گویم این است که با خودتان روراست باشید و ببینید که چقدر هدف‌تان برای خودتان مهم است پس همین الان مجله را کنار بگذارید، نیت کنید، بلند شوید و یاعلی بگویید و یک شروع محکم و جدی داشته باشید و اجازه ندهید حتی ۱ ثانیه را از دست بدهید.

سخن مشاور

اگر مشکل دارید، احتمالاً یک مقصر در جایی به کمین نشسته است و تمام حرکات شما را تحت نظر دارد و این مقصر کسی نیست مگر سهل‌انگاری. سهل‌انگاری نقاب‌های متعددی بر چهره دارد که از میان آن‌ها شکل‌ها زیر شاخه‌ی تر هستند:
 ۱- اگر یک روز بیشتر طول بکشد فرقی نمی‌کنند پس این کار را تا فردا به تعویق می‌اندازم.
 ۲- اگر چند دقیقه دیرتر بروم، اتفاقی نمی‌افتد، مگه همه سر وقت می‌آیند.
 ۳- من جز آن دسته از افرادی هستم که تحت فشار بهتر کار می‌کنم.
 ۴- فقط ۱۵ دقیقه دیگر تلویزیون نگاه می‌کنم.
 ۵- فردا مطمئناً جبران می‌کنم.
 ۶- دیگه دیر شده و من قبول نمی‌شوم و
 هرگاه توانستید در مقابل این جمله‌ها دوام بیاورید، آن‌گاه افق روشن را خواهید دید.

بعضی از این تبلیغات با معرفی کادر دروغین با القاب ۱۰۰٪ نادرست دکتر و مهندس یا طراحان سالهای گذشته هر داوطلبی دچار اشتباه می‌شود برای من جای سؤال است که چرا با توجه به شکایت‌های مکرر داوطلبان در سالهای گذشته هیچ ارگان یا سازمانی جلوی اینگونه مؤسسات بظاهر آموزشی را نمی‌گیرند!
 من در سال گذشته، شاهد نابودی داوطلبانی شدم که تا به این تاریخ تمام سعی و تلاش خود را کرده بودند اما با چنین تبلیغاتی به گمراهی کشیده شدند. شما عزیزان مراقب باشید!

تمرین تمرکز حواس

تمرکز مطلق و ثابت نیست، نسبی و متغیر است. در یک درس بیشتر در درس دیگر کمتر، در یک اطاق بیشتر، در اطاق دیگر کمتر. در یک زمان بیشتر، در زمانی دیگر کمتر، در یک فرد بیشتر و در فردی دیگر کمتر و... اما تمرکز ذاتی نیست آکناسی است، پس با تمرین و رشد و پرورش می‌توانید تمرکز را بدست آورید. تمرکز همانند عضله و حافظه است به دلیل اینکه با انجام تمرینات مخصوص، آن را می‌توان پرورش داد. پس با تمرینات داده شده، تمرکز خود را تقویت کنید. شاید این تمرین برای شما ساده یا بی‌جانانه بیاید اما تنهاترین راه‌حل همین است. در این هفته به یک تصویر رنگی منظره نگاه کنید و تمام ذهنتان را متوجه آن کنید. این تمرین باید ۴ دقیقه طول بکشد و در طول روز ۴ بار تکرار شود. البته در تمرین باید موارد تمرکز تغییر کند. مثلاً در اولین تمرین به منظره، در دومین تمرین به یک فرمول و انواع مسائلی که تا به حال از آن حل کرده‌اید در سومین تمرین به لغات زبان انگلیسی خوانده شده و مرور ذهنی آنها و در چهارمین تمرین به تاریخ ادبیات‌های خوانده شده. اگر در حین تمرکز به موضوعات دیگر فکر نکنید و هر بار که ذهنتان منحرف و حواس‌تان پرت پرت می‌شود، تلاش کنید که سریعاً به موضوع مورد تمرکز برگردید تا به تدریج شرطی شوید که در هنگام تمرکز، به موضوعات دیگر فکر نکنید. اما در این هفته بعد از انجام چهارمین مرحله‌ی تمرین روز خود، در پایان شب، قبل از خواب در اطاقتان یک شمع روشن کنید (حتماً اطاق را آنقدر تاریک کنید که فقط تنها روشنایی داخل اطاق از شعله‌ی شمع باشد). حال به مدت ۲ دقیقه بدون پلک زدن به شعله‌ی ثابت شمع نگاه کنید. باید تمام سعی خود را بکنید که پلک نزنید پس از پایان ۲ دقیقه شروع به پلک زدن کرده و تا ۵ بار این عمل را تکرار کنید (یعنی ۱۰ دقیقه قبل از خواب) در حین نگاه کردن سعی کنید با شعله‌ی شمع حرف زده یا رنگ‌های مختلف در آن را کشف کنید به آرامش شعله توجه ویژه داشته باشید و در این مدت به هیچ چیز جز شعله شمع فکر نکنید. در هفته آتی با بازکردن راه‌های تنفسی و نگاه به شعله‌های متحرک و موارد دیگر تمرکز شده را چند برابر خواهیم کرد

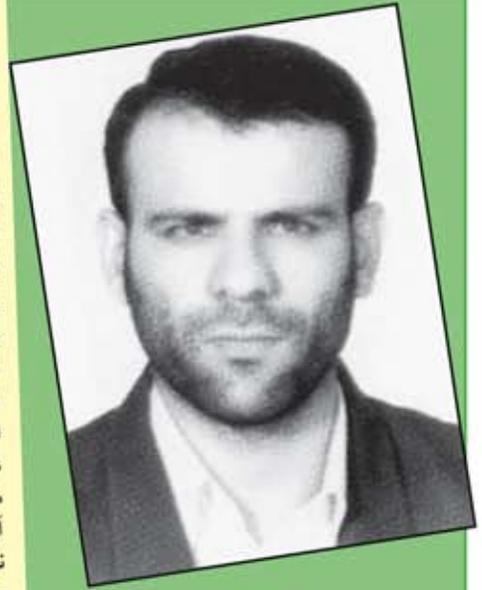
پاسخ به سؤالات

ویژه‌ی داوطلبان فنی‌حرفه‌ای و کار دانش:

بسیاری از بچه‌های مشغول به تحصیل در این شاخه، چند هفته‌ای است تماس می‌گیرند و در خصوص نحوه‌ی مطالعه‌ی دروس یا روش برنامه‌ریزی سؤالاتی می‌پرسند. در پاسخ به این عزیزان باید بگویم که به علت تمرکز ما در رشته‌های دبیرستانی و پیش‌دانشگاهی متأسفانه من از نوشتن مطلب در این شاخه در مجله معذورم، اما هر موقع که شما با مشکل خاصی در خصوص برنامه‌ریزی مواجه شدید می‌توانید با روابط عمومی پیشگام تماس گرفته و با ذکر مشخصات و مشکل خود از نقطه نظر بنده در خصوص ادامه‌ی مسیر تحصیلی‌تان مطلع شوید. اما به عنوان تذکر باید بگویم که قبولی در این شاخه بسیار آسان است. در حدی که شما در یک دوره‌ی ۴۹ روزه با یک ساعت متعادل بدون کمک از هیچ کلاسی قبول خواهید شد.

فقط اگر تمام اصولی را که در برنامه در اختیاران می‌گذارم اجرا کنید. اما از بین سؤالات شما بسیاری روش مطالعه‌ی درسی محاسبات فنی را سؤال کرده‌اند که در پاسخ باید بگویم اولین قدم این است که حتماً در این درس، کتاب درسی را مینا قرار دهید (بعلمت اینکه در ۴ سال اخیر ۶۹٪ سؤالات کنکور عیناً از متن کتاب، مثال و تمرینات بوده است.) ابتدا فرمول‌های اصلی کتاب را در کاغذ سفید پشت سرهم یادداشت کنید. پس از اینکه فرمول‌ها را خوب یاد گرفتید شروع به حل تمرینات اصلی و سپس کتاب‌های تست معتبر کنید. روش حل تست و تمرین تلفیقی است یعنی اولین تست، صورت سؤال را بخوانید و بعد روش حل را به دقت مطالعه کنید و روش حل انجام شده را قدم به قدم بنویسید. حال در تست بعدی اقدام به حل تست نمایید.

۱- در حل تمرینات، سعی کنید از ماشین حساب استفاده نکنید، چرا که در کنکور استفاده از ماشین حساب ممنوع است. تعداد سؤالاتی که دو درس محاسبات فنی ۱ و ۲ می‌آید. ۲۰ سؤال است و تقریباً هر ساله از هر کتاب ۱۰ سؤال می‌آید.
 ۲- بسیاری از دانش‌آموزان مطرح کرده‌اند که یک درس را کنار گذاشته یا یک مبحث را نمی‌خوانند بخوانند، در جواب باید بگویم که صددرصد در اشتباهید. درست است که فکر می‌کنید در این درس یا مبحث ضعیف هستید، اما با ۲ روش پی‌درپی با یک زمان حداقل آن هم در زمان‌های پرت (غیردرسی) به راحتی می‌توانید در آن درس نمره‌ی خوبی کسب کنید. روش من برای شما عزیزان اینست که
 الف - اول در ساعات پرت و غیردرسی اقدام به گوش دادن نوار صوتی آن مبحث یا درس نمایید.



گفتگو با
«احمد کمالی فواه»
طراح و سازندهی دستگاه
کلمپ دافلی فضا لوله‌های
نفت و گاز

قدمی مثبت برای مملکت برداریم

اشاره: در هفتمین جشنواره فناوری، بخش دانشمویی در پژوهش‌های کاربردی در رشته مکانیک آقایان مهندس «محمد مهدی زارع بیدکی» با ارائه طراحی و ساخت دستگاه جوش اتوماتیک لوله (کالسنک و ینگ) و مهندس «احمد کمالی فواه» با ارائه طراحی و ساخت دستگاه کلمپ دافلی فضا لوله‌های نفت و گاز مشترکاً مقام دوم را کسب کردند. بر آن شدیم که گفتگویی با آقای کمالی فواه داشته باشیم و علل موفقیتشان را از زبان خودشان بشنویم و بشواییم:

لطفا خودتان را معرفی کنید:

احمد کمالی خواه هشتم متولد ۱۳۵۵، ساکن شهر سبزوار. دوران ابتدایی را در مدرسه فلسطین منطقه ۱۵ تهران و اول راهنمایی را در مدرسه آیت... صدر و دوم و سوم راهنمایی در مدرسه نمونه امام خمینی و دبیرستان را در مدرسه نواب صفوی منطقه ۱۲ تهران گذراندم. سال ۱۳۷۳ رشته مکانیک شاخه طراحی جامدات دانشگاه علم صنعت قبول شدم و سپس کارشناسی ارشد را در دانشگاه امیرکبیر، رشته طراحی کاربردی، به پایان رساندم و سال ۱۳۸۲ به خدمت سربازی رفتم و پس از بیست ماه خدمت همکاری‌ام را با شرکت نوین سازان ستاره‌ی صنعت شروع کردم و به عنوان طراح مشغول به کار شدم. سال ۱۳۷۹ ازدواج کردم و حاصل آن فرزندنی چهار ساله است. پنج خواهر و یک برادر دارم که همگی کوچکتر از بنده هستند. والدینم مدرک ششم ابتدایی قدیم دارند و از هیچ کوششی برای پیشرفت علمی فرزندانشان دریغ نکردند.

درمورد طرح ارائه شده در جشنواره بگوئید.

این طرح در بین ۱۸۰ طرح ارائه شده به عنوان بهترین طرح برگزیده شد.

کلمپ یکی از مهمترین تجهیزات جوشکاری لوله‌های خطوط انتقال است که در فرایند جوش، لوله‌ها را در کنار هم تثبیت و هم محور می‌کند و کلاً به دو نوع خارجی و داخلی تقسیم می‌شود. دستگاه ساخته شده از نوع کلمپ داخلی همراه با پشت بند است که کاربرد آن در جوشکاری لوله‌ها باروش اتوماتیک می‌باشد. این دستگاه دارای مجموعه‌های اصلی زیر است:

۱- کفشک فولادی: جهت فشار آوردن به دو لوله جفت شده جهت تثبیت آنها.

۲- جک پنوماتیکی: برای تولید نیروی مورد نیاز

کفشک‌های فولادی.

۱- مخزن: برای تثبیت فشارهای هوای فشرده‌ی مخزن.

۱-۴- سیستم کنترلی: شامل شیرهای برقی و قطعه کاربر که فرمانهای مختلف را اعمال می‌کند.

۵- سیستم پیش‌ران: شامل موتور برقی و چرخ که کلمپ را داخل لوله حرکت می‌دهد.

۱-۶- سازه جلو: شیرهای برقی و و المان‌های پنوماتیکی بر روی آن نصب می‌شود.

۱-۷- سازه عقب: چرخهای محرک و متحرک و مخزن بر روی آن نصب می‌شود.

ایده‌ی اولیه از کجا و چگونه نشأت گرفت؟

ایده‌ی اولیه توسط شرکت IoEC (تاسیسات دریایی) که عمل لوله‌گذاری در دریا را انجام می‌دهد پیشنهاد شد قابل ذکر است کلمپ -- مهمترین تجهیز دستگاه -- از خارج توسط آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و هلندی‌ها انجام می‌شد. همکاران شما در این طرح چه کسانی بودند؟

مهندس محمد علی توکل زاده، حسین صفری نژاد، علی پشیمان و مصطفی گل محمدی.

* دستگاه مذکور تولید انبوه شده است؟

بله، چند دستگاه دیگر در سطح فنی طراحی فرقه جوش، دستگاه گان آبی، دستگاه جوش اتومات، کاسه‌ی پدال و... ارائه کرده‌ام که آنها نیز به تولید انبوه رسیده‌اند.

آیا در مسابقات دیگری هم شرکت داشته‌اید؟

خیر، اسامی به پیشنهاد دوستان در این جشنواره شرکت کردم که بحمد... مقام هم کسب کردم البته یک مقاله‌ام در مورد کامپوزیت‌های پایه فلزی در مجله معتبر خارجی سال ۲۰۰۳ به چاپ رسیده است.

علت موفقیت‌تان چه بوده است؟

شاید یکی از مهم‌ترین علتهای مطالعه دقیق و مخصوص درس‌های دانشگاه بود که دید وسیع و عمیقی به بنده داد. زمینه مساعدی که شرکت نوین سازان فراهم کرد و همچنین سعی و خطا و تجربه خود نیز از دیگر عوامل این موفقیت بود. ضمن اینکه اساتید با تجربه در دانشگاه و در شرکت نیز راهنمایم بودند.

چه پیامی برای جوانان دارید؟

با بهتر دانستن و بیشتر به کارستن دانسته‌هایمان در هر جایگاهی که هستیم قدمی مثبت برای مملکت‌مان برداریم و دست استعمارگران را از کشور کوتاه کنیم.



ناو جنگی



باور کنید یا نکنید... این مکالمه‌ی رادیویی بین یک ناو دریایی و مقامات ساحلی کانادا در اکتبر ۱۹۹۵ رخ داد:

اولی: لطفاً مسیر خود را ۱۵ درجه به سمت شمال تغییر دهید تا تصادمی رخ ندهد.

دومی: توصیه می‌کنم شما، مسیر خود را ۱۵ درجه به سمت جنوب تغییر دهید تا تصادمی رخ ندهد.

اولی: این کاپیتان ناو است که با شما صحبت می‌کند. مجدداً تکرار می‌کنم مسیر خود را تغییر دهید.

دومی: خیر. من هم تکرار می‌کنم شما مسیرتان را تغییر دهید.

اولی: ما در این ناو حامل ابزارآلات جنگی هستیم و یک ناو جنگی می‌باشیم همین حالا مسیرتان را تغییر دهید.

دومی: نمی‌توانیم زیرا ما در فانوس دریایی هستیم.

تاجر با هوش

روزی یک تاجر به بانکی در سان فرانسیسکو می‌رود و از مسؤولان آنجا می‌خواهد که به او یک وام ۵۰۰۰ دلاری بدهند زیرا به مدت دو هفته قصد سفر به اروپا را دارد. مسؤول بانک گفت، برای چنین وامی نیاز به ضمانتی معتبر است. بنابراین تاجر خودروی رولزرویس خود را به بانک به عنوان تضمین داد. همه چیز بررسی شد و بانک وام مذکور را به تاجر داد. خودرو هم در گاراژ بانک پارک شد.

دو هفته بعد تاجر وقتی برگشت کل ۵۰۰۰ دلار وام را به همراه ۱۵/۴۱ دلار سود آن برگرداند و خودرو را از گروه در آورد. مسؤول بانک گفت: "ما بابت سفر خوب‌تان به اروپا خوشحال هستیم اما وقتی که در مورد شما بررسی کردیم متوجه شدیم که شما صاحب چندین میلیون دلار پول هستید و متعجب شدیم که ۵۰۰۰ دلار وام دیگر برای چه بود؟" تاجر پاسخ داد: در سان فرانسیسکو کجا می‌توانستم جایی بهتر از بانک برای پارک کردن خودرویم به مدت ۲ هفته با مبلغ ۱۵ دلار گیر بیاورم؟"

خوشبختی مثل یک توپه!! وقتی در حال حرکت دنبالش می‌دویم و وقتی که ایستاده به آن لگد می‌زنیم.

عشق مثل یک ساعت شنی می‌ماند، همزمان که قلب را پر می‌کند مغز را خالی می‌کند.

برگ از درخت خسته می‌شود، پاییز همش بهانه است.

اگر یک مشکل بزرگ برایت پیش آمد نرو به خدا بگو یک مشکل دارم برو به مشکلات بگو من یک فدای بزرگ دارم.

چند SMS جدید

تکرار تاریخ

پسر: پدرجان! یادتان هست که می‌گفتید اولین دفعه که خودروی پدرتان را سوار شدید آن را درب و داغان برگردانید خانه؟

پدر: بله، پسر!

پسر: باز هم یادتان هست که همیشه می‌گویید تاریخ تکرار می‌شود؟

پدر: بله پسر!

پسر: خب، امروز بار دیگر تاریخ تکرار شد.

شما حرف بزن ...!

اولی: ببخشید با حرف‌هایم سر شما را درد آوردم. دومی: نه اختیار دارید. من حواسم جای دیگر است.



لیفند
بزتید

ستاره آینده آنفیلد از شیلی می‌آید

"رافائل بنیتز" سرمربی فهیم و اسپانیایی لیورپول که سال قبل در اولین فصل حضورش در "آنفیلد" مردان این تیم را به جام قهرمانی باشگاههای اروپا رسانید، اخیراً قراردادش را برای حضوری چهارساله در این تیم با مدیران باشگاه تمدید و خیال رنال مادرید و آ.ت. میلان را جهت فراخوانی به "سانتیاگو برنابو" و "سانسیرو" راحت کرده است.

حالا "رافائل بنیتز" که با "والنسیا" نام خود را به جهانیان شناسانده، در صدد است از لیورپول غولی به پا خاسته برای فصل آینده درست کند.

لیورپول بهترین تیم اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ هزاره دوم میلادی پس از حادثه ورزشگاه "هیسل" بلژیک در سال ۱۹۸۵ که منجر به مرگ ۳۹ انسان بی‌گناه در فینال جام قهرمانی باشگاههای اروپا میان یوونتوس و لیورپول گردید بمرور محو شد و محرومیتی نامحدود آنان را بدل به تیمی فراموش شده کرد.

لیورپول مجدداً در سال ۲۰۰۱ به رهبری "ژرار هولیه"ی فرانسوی در عرصه رقابتهای اروپایی بدل به غولی دوباره برخاسته گردید تا جایی که به غیر از جام قهرمانی اروپا و جام قهرمانی باشگاههای انگلیس همه چیز را به خود اختصاص داده و سوپر جام قهرمانی قاره و جام حذفی و اتحادیه باشگاههای انگلیس را نیز از آن خود کرد. اختلاف نظر "هولیه" با مدیران باشگاه باعث گردید تا مسؤولان این تیم عذر او را از "آنفیلد" بخواهند و دیگر حتی اجازه ورود به ورزشگاه را به وی ندهند. "رافائل بنیتز" جانشین این مربی بزرگ شد و از قضا در اولین فصل حضورش توانست جام قهرمانی قاره را از آن خود کند.

تلفیق بهترین مکمل‌های خطوط مختلف از جمله دلایل موفقیت‌های "بنیتز" بوده چرا که وقتی به ترکیب مردان این تیم نگاه می‌کنیم کاملاً به این حقیقت می‌رسیم و مجبور به اعتراف بر آن می‌شویم.

آمدن "رافائل بنیتز" به "آنفیلد" باعث شد تا بازیکنان اسپانیایی هم همراه او به این شهر بندری مهاجرت کنند که سرآمد آنان "لونیز گارسیا" و "فرناندو مورینتس" هستند که حالا با حضور "مارک گونزالس" شیلیایی در این تیم جمع بازیکنان مناطق لاتین جهان در "آنفیلد" بیشتر می‌شود.

"مارک گونزالس" سال قبل از آلباسته خریداری شد، ولی نتوانست اجازه کار در بریتانیا را دریافت نماید، به همین خاطر به صورت قرضی در اختیار "رنال سوسپهداد" قرار گرفته و فصل فوتبال ۲۰۰۵-۲۰۰۶ را در این تیم پشت سر گذاشته است.

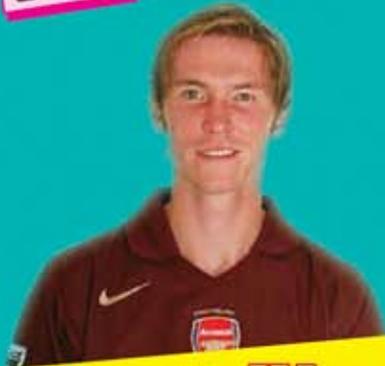
قدرت تکنیکی این بازیکن به حدی بالاست که در دیدار "رنال سوسپهداد - رنال مادرید" علی‌رغم حضور بهترین بازیکنان جهان در جمع مادریدی‌ها او به عنوان مرد برتر آن بازی انتخاب شد و زننده تک گل تساوی بخش "رنال سوسپهداد" نیز بود.

"بنیتز" درباره ستاره آینده "آنفیلد" می‌گوید: "او از سرعت غیرقابل باوری برخوردار است ضمن آنکه شیلیایی‌ها اصولاً بازیکنانی با تکنیک می‌باشند. مربی بزرگ لیورپولی‌ها کماکان عدم اجازه کار "گونزالس" در بریتانیا را مسأله‌ای ناشناخته توصیف می‌کند و می‌افزاید: "شاید حالا آنان به اشتباه خود پی برده و خواهند جبران آن می‌باشند.

به هر حال "مارک گونزالس" پس از پایان جام جهانی ۲۰۰۶ به محل تمرین لیورپول در "میل وود" Mel wood به ما ملحق خواهد شد و من به آینده وی در آنفیلد بسیار امیدوارم.

لیورپولی‌ها به دلیل درخشش "روبی فالور" کاپیتان دوباره بازگشته این تیم به "آنفیلد" قرارداد وی را برای یکسال دیگر تمدید کرده‌اند. مردی که بیش از ۴۰۰ بازی برای آنان انجام داده و به دلیل اختلاف نظر با "ژرار هولیه" مربی سابق این تیم از "آنفیلد" جدا شد و به "لندرود" شهر لیدز رفت و سپس به منچستر سیتی پیوست و حالا به صورت قرضی از منچستر سیتی جدا شده و برای ۶ ماه در اختیار لیورپول قرار گرفته و بعید بود که وی را برای یکی دو سالی لیورپولی‌ها استخدام نکنند.





حالا همه برای او سرو دست می‌شکنند

اضطراب پیروزی در برابر بارسلونا را به دلیل عدم دستیابی‌اش به جام قهرمانی قاره نخواهد داشت. آرسنال هفته قبل با سه گل "تیری هنری" دو هزار و دهمین بازی در "هایبوری" را پشت سر گذارد و پس از ۹۳ سال این ورزشگاه قدیمی را ترک کرد.

که در آستانه خداحافظی از دنیای بازیگری است، "ونگر" را به مراتب بهتر از "استیو مک لارن" دستیار کنونی "اریکسون" سرمربی تیم "میدلزبورو" می‌داند و می‌گوید: "ونگر" برای تصدی این پست بهتر از مربی کنونی ما در میدلزبورو می‌باشد.

به هر حال انتقادات شدید "اریکسون" از وضعیت مالی حاکم بر فوتبال انگلیس و نیز دست گذاشتن روی حرکاتی پنهان که در پشت پرده آن می‌گذرد، باعث شد تا فدراسیون فوتبال این کشور رسماً عذر او را بخواهد و پایان جام جهانی ۲۰۰۶ را پایان دوران ۵ ساله وی در تیم ملی انگلیس قلمداد نماید. مردی که در سال ۲۰۰۱ رسماً مسؤلیت تیم ملی انگلیس را به دست گرفت و در اولین ماههای حضورش توانست تیم پر قدرت آلمان را در خاکش با شکست ۱-۵ روبرو کند و تحقیرآمیزترین شکست تاریخ آلمانیها را به آنان تحمیل نماید.

البته گزینه‌های دیگری برای تصدی این پست وجود داشت که از جمله آنان می‌توان به "سام آلاردیس"، "آلن کریشلی" و "مارتین اونیل" اشاره کرد.

ولی در نهایت مسؤولین فدراسیون فوتبال دست روی "استیو مک لارن" گذاشتند و در آستانه بازی بزرگ چهارشنبه شب این هفته آرسنال - بارسلونا در فینال جام قهرمانی باشگاههای اروپا در "استاد دو پرنس" شهر پاریس خیال تماشاگران آرسنال را از این بابت راحت کردند و "ونگر" همانند ده سال گذشته مسؤولیت تیم آنان را در فصل آینده نیز به عهده خواهد داشت.

آرسنالی که هفته گذشته با پیروزی ۲-۴ در برابر "ویگان" جواز اتوماتیک وار به جام قهرمانی قاره در فصل بعدی را به دست آورده و حالا

مسؤولین تیم اشتوتگارت آلمان که سال گذشته "الکساندر هلب" هافبک و طراح بزرگ تیم ملی بلاروس را به آرسنال انگلیس واگذار کردند، حالا شدیداً از این قضیه پشیمانند و خواهان بازگرداندن وی به تیم خود می‌باشند.

"هورت هیلدت" مدیر اجرایی اشتوتگارت در این ارتباط می‌گوید: "او یکی از بهترین بازیکنانی بود که طی تاریخ فوتبال اشتوتگارت به این تیم آمد و ما واقعاً غنیمتی بزرگ را به سادگی از دست دادیم." "الکساندر هلب" در اوائل فصل فوتبال ۲۰۰۶-۲۰۰۵ که در آخرین روزهای خود به سر می‌برد در "هایبوری" و در جمع فننگداران لندن نشین موقعیتی درست و حسابی نداشت، ولی حالا در آخرین بازیهای فصل جایگاه ثابتی در جمع مردان آرسنال پیدا کرده و هرگز خواهان ترک این تیم نیست، زیرا سال آینده با رفتن "روبرت پیرس" به وایرئال اسپانیا جایگاه وی بهتر شده و مکانی ارزشمندتر در این تیم پیدا خواهد کرد.

مدیر اجرایی اشتوتگارت هم به این مسأله کاملاً واقف است و می‌گوید: "او در آرسنال جایی بهتر از اشتوتگارت دارد و بدین خاطر نمی‌توان از وی انتظار بازگشت به آلمان را داشت ولی من مطمئن هستم "هلب" در آینده‌ای نزدیک به تیم ما ملحق خواهد شد."

هلب که این روزها همه برایش سر و دست می‌شکنند در کنار مردانی همانند "فردریک لیونگ برگ" سوندی "گیلبرتو" برزیلی و "فابریگاس" اسپانیایی در آرسنال بدل به بازیکنی سرنوشت‌ساز شد و معمولاً در ترکیب آنان به صورت ثابت در میادین حضور پیدا می‌کند.

تنها رفتن "آرسن ونگر" به تیم ملی انگلیس می‌توانست باعث جدایی "هلب" از آرسنال شود که آن هم با علاقه‌ای که میان بازیکنان آرسنال و "ونگر" وجود دارد، منتفی شد و "ونگر"

پس از پایان جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان از این تیم نخواهد رفت و کماکان مسؤولیت آرسنالی‌ها را در دست خواهد داشت.

البته این مطلب را "گاری سات گیت" سانتر هافبک سابق تیم ملی انگلیس و کاپیتان کنونی میدلز بورو به نوعی دیگر مطرح می‌نماید.

"گاری سات گیت" معتقد است: "بهترین گزینه برای تیم ملی انگلیس "آرسن ونگر" است که سالهاست در انگلیس زندگی کرده و به تمام آداب، رسوم و فرهنگ ورزش ما آشنا می‌باشد. این بازیکن کهنه‌کار



اشتوتگارت خواهان
بازگرداندن "هلب"
به آلمان است.

این دوستی را برای آینده نمی‌خواهم

استاد گرامی می‌دانید دلم را شکستید زیرا چند هفته‌ای است برایتان نامه می‌نویسم و بی‌صبرانه منتظر راهنمایی‌تان هستم و دلم می‌خواهد زودتر از این انتظار خلاصی پیدا کنم. اما شما جواب نامه‌هایم را نمی‌دهید. همراز عزیز مدتی است عاشق پسر خاله‌ام شده‌ام و خیلی دوست دارم مدتی با او دوست باشم، اما این دوستی را برای زندگی آینده نمی‌خواهم ولی متأسفانه نمی‌دانم چرا به او وابستگی شدیدی پیدا کرده‌ام و با وجود اینکه او هیچ‌گونه احساسی نسبت به من ندارد و از رفتارهایش معلوم است که به دنبال دختر دیگری است اما من در تمام شبانه روز به او فکر می‌کنم. حالا از شما می‌خواهم که کمک کنید تا بتوانم او را فراموش کنم. با اینکه هیچ کس تا به حال با حرفهایش نتوانسته مرا قانع کند. امیدوارم شما با راهنمایی‌هایتان مرا سر عقل بیاورید.

دختر غمنا - مازندران

دختر خانم عزیز

بارها گفته‌ام اگر نامه‌ای از جوانی به دست همراز مجله برسد حتماً پاسخ داده می‌شود ولو نامه‌هایی (بی‌نام و نشان و بدون هیچ مشخصاتی) مانند این نامه شما...

نوشته بودید دلم را شکستید چون ۳ هفته است به همراز نامه نوشته‌اید ولی پاسخ داده نشده است. تکرار می‌کنم هر نامه‌ای به همراز برسد بی‌پاسخ نمی‌ماند. شاید نامه قبلی شما نرسیده است و یا پاسخ آن داده شده است. امیدوارم خیلی گله‌مند نباشید. عاشق پسر خاله خود شده‌اید ولی او اعتنایی به شما نمی‌کند و از این بابت ناراحت هستید و می‌گویید او را دوست دارم نه به خاطر زندگی! واقعا جای تأسف دارد که جوانی، فردی را دوست بدارد ولی نه برای زندگی. یعنی برای هوس و هوس! بعد هم پرسیده‌اید که "نمی‌دانم این علاقه‌ی من به خاطر چیست؟"

پاسخ این پرسش را خود شما هم می‌دانید. به دل خود مراجعه کنید و ببینید برای چی دوستش دارید؟ در حالی که او اعتنایی به شما نمی‌کند. آیا این هوس نیست؟ پرسیده‌اید (کمک کنید، چکار کنم تا فراموشش کنم...) پاسخ این است: به همان راحتی و بی‌خیالی که عاشقتش شده‌اید می‌توانید فراموشش هم بکنید، بخصوص که طرف مقابل هیچ‌گونه ارزشی برای شما قایل نیست. توصیه می‌کنم اینقدر خود را کوچک نکنید. به خودتان اطمینان داشته باشید و به خاطر یک دوست داشتن یک طرفه خود را بی‌نشان نخوانید. صبر کنید پسرهای خیلی بهتر از فرد مورد نظر منت شما را خواهند کشید. (برای کسی بمر که لااقل برایت تب کند). اگر باز هم برایم نامه‌نویسید حتماً خود را معرفی کنید یا اسم رمز خوب و شادی برای خود انتخاب کنید. سن خود را مشخص کنید و ضمناً بدانید پاسخ نامه‌ای که سه هفته پیش نوشته شده باشد هنوز خیلی زود است ولی بعدی یعنی همین نامه چی؟!...

از عاقبت این دوستی‌ها می‌ترسم!

همراز عزیز سلام، پسر ۱۷ ساله هستم با چهره‌ای زیبا و عاشق درس خواندن! مدتی است با دختری که دو ماه از خودم بزرگتر است آشنا شده‌ام و احساس می‌کنم که خیلی به من عادت کرده و در روز چندین بار از طریق تلفن با یکدیگر صحبت می‌کنیم که این مساله باعث شده افت تحصیلی شدیدی پیدا کنم. با وجود اینکه دلم می‌خواهد با او قطع رابطه کنم اما هر بار که می‌خواهم این مساله را مطرح کنم، نمی‌توانم زیرا او خیلی به من عادت کرده است. با این همه من از عاقبت این دوستی‌ها می‌ترسم و به همین خاطر منتظر راهنمایی شما هستم. مشکل دیگر این است که چون به ادامه تحصیل خیلی علاقه‌مند هستم و در خانواده‌ام به هیچ وجه کمبودی ندارم و تمام امکانات برایم مهیا است و قصد ادامه تحصیل در خارج از کشور را دارم می‌ترسم این مشکلاتی که برایم به وجود آمده مانع موفقیت‌هایم شود. در ضمن مزاحم تلفنی‌های زیادی دارم، می‌ترسم اعتماد و اطمینانی که در خانواده دارم از دست بدهم. حالا از شما می‌خواهم راهنمایی‌ام کنید.

م. ب. کومان

پسر خوبم (شکارچی‌ای که دنبال دو خرگوش است هیچ کدام را شکار نخواهد کرد...) نوشته‌اید علاقه شدیدی به تحصیل و ادامه آن دارید و اگر خدا بخواهد به کمک و راهنمایی پدر و مادر حتی آن را در یکی از کشورهای خارج ادامه خواهید داد. از طرف دیگر نوشته‌اید مدتی است با دختری که ۲ ماه هم از خودتان بزرگتر است ارتباط تلفنی دارید که باعث شده به درس و مدرسه کمتر برسید و افت تحصیلی داشته باشید. خدا کند این دختر خانم نیت بدی نداشته باشند که شما را مشغول کنند تا به هدف‌تان نرسید. اما مهم‌تر از همه، خود شما هستید که در این سن و سال نباید به این مسائل فکر کنید و باعث افت تحصیلی خود هم نشوید و خدای ناکرده اعتماد پدر و مادر را خدشه‌دار نکنید. نوشته‌اید چهره زیبایی دارید و به همین خاطر مزاحم تلفنی زیاد دارید. فکر می‌کنم



پندهای زندگی

اگر چنین باشد باید گفت بیشترین تقصیر را خود شما دارید که یا به دیگران شماره تلفن می‌دهید و یا به مزاحم‌های تلفنی فرصت می‌دهید که چنین کاری بکنند در صورتی که به راحتی می‌توانید به آنها پاسخ ندهید و در صورت تکرار توسط بزرگترها، آنها را از تکرار این کارها باز دارید و در مورد دخترخانم مورد نظر هم اگر خودتان بخواهید قطع رابطه بکنید خیلی راحت می‌توانید بخصوص که نوشته‌اید دوستی‌های این چنینی هم سن و سال‌های خود را مطالعه کرده‌اید و از این موضوع می‌ترسید که به حق ترس هم دارد. سعی کنید از امکانات فراوان خانواده به نحو بهتر و در راه مثبت استفاده کنید که خدای ناکرده پشیمانی بعدی پیش نیاید چون سودی نخواهد داشت. فعلا به فکر مطالعه‌ی بیشتر و حرکت به سوی هدف خوب خودتان باشید تا انشاءالله موقع فکرهای دیگر هم برسد و در مورد مشکلات پیش آمده اگر با خانواده بخصوص پدرومادرتان دوست هستید با آنها صحبت کنید تا به کمک آنها سریع‌تر به اهدافتان برسید.

پاسخ‌های محرمانه همراز

دختر خانم عزیز ر- الف از آباده - ۲۶ ساله خدا را شکر که در یک خانواده کارگری شریف و زحمتکش زندگی راحتی دارید و به نوشته خودتان راضی هستید، اما یک نگرانی خود ساخته را مطرح کرده‌اید و آن اینکه هنوز که ۲۶ سال سن دارید ازدواج نکرده‌اید و از چند نمونه خواستگاری هم نام برده‌اید که به سرانجام نرسیده است. اولاً باید گفت هنوز برای ازدواج دیر نشده است ثانیاً خواستگاری را که خود قبول نکرده‌اید یا پدر گرمی‌تان رد کرده‌اند حتماً خواست خدا هم بوده است و انشاءالله خواستگار مناسبی برایتان پیدا خواهد شد. خیلی عجله نکنید تا با دقت لازم و بطور صحیح انتخاب کرده باشید. نوشته‌اید نمی‌دانم چه کار کنم؟ لازم نیست در این مورد کار خاصی انجام بدهید اگر حوصله‌تان سر رفته است حتماً دنبال یادگیری مهارتی باشید تا به ارزش موجود خود بیفزایید. اینکه دست روی دست بگذارید و منتظر خواستگار بمانید کار عاقلانه‌ای نیست. خدا را شکر زیبایی لازم و کافی را دارید، خانواده آبرومند و زحمت‌کشی دارید و به نظر می‌رسد از هیچ نظر کمبود نداشته باشید، غیر از نگرانی از عدم خواستگار و آن هم حتماً پیدا خواهد شد. سن شما هم ایجاب می‌کند که در انتخاب حتماً دقت کنید و عجله هم نکنید که دیر نشده است و دلسردی موردی ندارد.

موفق باشید



**شاید اولش خوب باشد پول خوبی دستت
بباید، اما بالاخره دستگیر می‌شوی و سابقه‌دار**

دیر از خواب غفلت بیدار شدم

زد. من هم حرف هیچکدام شان را گوش نمی‌کردم و لجبازی‌ام بیشتر می‌شد. پدرم خیلی طرفداری‌ام را می‌کرد و با زبان همه چیز را حالی‌ام می‌کرد و من هم کاملاً مطیع‌اش بودم اما خداوند تنها حامی‌ام را از من گرفت. پارسال پدرم بیمار شد و دکتر برایش آمپول نوشت. ظاهراً اشتباهی تزریق کردند و حال پدر بد شد و مرد. مرگ پدر ضربه‌ی بزرگی برام بود. هیچ کس درکم نمی‌کرد. سعی کردم فوتش را بپذیرم اما یک جوری اعصابم به هم ریخت. خواهرها و برادرهایم مراعاتم را می‌کردند، اما من قاطعی می‌کردم و دست خودم نبود. فکر کردم سرکار بروم برایم خوب است البته برادر بزرگ و خواهر بزرگم مخارج ما را تامین می‌کردند. من به خاطر مشکلات خودم شروع به کار کردم. شش ماه در یک کارگاه خیاطی مشغول شدم اما دعوی لفظی بین من و صاحب‌کارم پیش آمد و بیرون آمدم. مدتی گذشت دوست نداشتم از برادر یا خواهرم پول دستی بگیرم. شاید اگر به آنها می‌گفتم، پول توجیبی می‌دادند. اما این کار را نکردم و بی‌پولی‌ام را خواستم با فروش کراک جبران کنم. تصمیم گرفتم تا وقتی یک موتور برای خودم دست و پا می‌کنم به افراد مواد مخدر بفروشم. سراغ یکی از اهالی محل رفتم و از او مواد خواستم و او هم ۲۵ سوت به مبلغ ۲۷ هزار تومان کراک داد بدون اینکه پولی بگیرد تا وقتی آن را بفروشم و سهمش را بدهم. سر خیابان ایستادم و به جوانها نگاه می‌کردم هر شخصی را که فکر می‌کردم اهلش باشد صدا می‌زدم و می‌گفتم "جنس دارم" مرد لباس شخصی نزدیکم آمد و به او گفتم جنس دارم و او هم جنس خواست و دست کردم از جیبم مقداری کراک درآوردم که دستتید به دستم زده شد. از قرار معلوم پلیس بود با لباس شخصی و همان بار اول لو رفتم. اهالی که مرا می‌شناختند به مادرم خبر دادند و یک ساعت بعد مادرم به کلانتری آمد و همین که چشمش به من افتاد، گفت: "هر چی گفتم از این کارا نکن به خرجت نرفت، حالا بکش."

اصلاً فکر نمی‌کردم دستگیر بشوم، آن هم همان بار اول. قاضی حکم را صادر کرده است؛ دو سال زندان و هشتصد هزار تومان جریمه نقدی و ۵۰ ضربه شلاق حکم شلاق اجرا شده و سه ماه از زندانی شدنم می‌گذرد. ان‌شاءالله وقتی دو سال تمام شد، یک جوری باید پول را فراهم کنم تا بتوانم آزاد شوم. همین دو ماه حسابی خسته‌ام کرده است اما نمی‌دانم چطور می‌توانم دو سال را تحمل کنم؟! از اینجا که بیرون بروم سراغ کار می‌روم و هر ماه نصف پولم را به مادرم می‌دهم و نصف دیگر را خرج خودم می‌کنم. پسرهایم مرا بخوانند و برایشان درسی باشد که طرف خلاف نروند، شاید اولش خوب باشد پول خوبی دستت باید اما بالاخره دستگیر می‌شوی و سابقه‌دار.

البته خدا مرا دوست داشت همان بار اول لو رفتم و متوجه اشتباهم شدم و گرنه غرق فساد می‌شدم و بیرون آمدن از آن متجرب‌سخت بود. آبرویم نزد خواهرها و برادرها و اهالی محل رفت و شرم‌منده شدم، اما درس خوبی گرفتم درس خوب و تلخ. شما این تلخی را تجربه نکنید.

سراغ پسران مددجو می‌روم، جوانی مستاصل و نگران اتاق‌ها را نگاه می‌کند. دنبال مددکارش است تا خبر تازه را از او بگیرد. شلوار ورزشی به پا دارد و بلوزی بر تن ولیکن برای راحتی آن را به تن کرده است نه برای ورزش کردن. روانشناس وی را به من نشان می‌دهد و توضیح لازم داده می‌شود. از اینکه به عنوان متهم و مجرم مقابل می‌نشیند خجالت می‌کشد. سرش را پایین می‌اندازد و دستانش را قلاب می‌کند و با ندامت تمام می‌گوید: پشیمانم، افسوس که دیر از خواب غفلت بیدار شدم. نمی‌دانم به خاطر اینکه بچه آخری هستم نازم خریدار داشت یا اینکه چون عزیزدانه پدر بودم کسی جرات نداشت سر به سرم بگذارد. هفت برادر و سه خواهر هستیم. سه نفر از خواهرانم و چهارتا از برادرانم عروسی کرده‌اند. دو برادرم با من و مادرم در خانه‌ای استیجاری صبح را به شب می‌رساندیم که همه چیز به هم ریخت.

در مدرسه در دوران دبستان دوستان خوبی داشتم. کلاس قرآن می‌رفتم و درس را می‌خواندم، اما اول راهنمایی مدرسه‌ام که عوض شد انتخابم درست نبود.

بابچه‌هایی جور شدم که شر بودند. کم‌کم اذیت و آزار رساندن را یاد گرفتم. هم‌کلاسی‌هایم را اذیت می‌کردم و بیشتر مواقع هم مقصر بودم. معلم‌ها ابتدا با صحبت قضیه را فیصله می‌دادند و لیکن به مرور دادشان درآمد و مرا به دفتر مدرسه فرستادند. اصلاً درس نمی‌خواندم. هر بار که پای تخته سیاه می‌رفتم فقط گچ دستم می‌گرفتم هیچ چیز بلد نبودم بنویسم. کاش مثل بقیه شاگرد تئبل‌ها سر کلاس می‌نشستم چون درس‌ها را بلد نبودم و حوصله‌ام سر می‌رفت سر به سر بچه‌ها می‌گذاشتم یا با خودکار ماش فوت می‌کردم به پشت گردن‌شان، یا با سوزن به بدنشان می‌زدم و وقتی آنها می‌ترسیدند، قهقهه سر می‌دادم گاهی مواقع هم که کار من نبود معلم و بچه‌ها از چشم من می‌دیدند و تویخ می‌شدم، اخراج از کلاس و رفتن نزد مدیر مدرسه. در حیاط

مدرسه هم زنگ تفریح و ورزش با بچه‌ها یقه به یقه می‌شدم، خلاصه همه را عاصی کرده بودم و بالاخره دی ماه مدیر مدرسه هم عذرم را خواست و پرونده‌ام را زیر بغلم زد و مرا به خانه فرستاد.

دو سالی بیکار بودم و وردل مادرم، مامانم تا حرفی می‌زد پدر طرفداری می‌کرد، مثلاً می‌گفت سرکار برو، بابام می‌گفت: "بچه‌اس، گناه داره". با پسرهای محل دعوایم می‌شد، می‌آمدند در خانه شکایت می‌کردند، من هم تلافی می‌کردم و حسابی کتکشان می‌زدم که شکایت‌شان واقعی باشد! برادرهایم وقتی کتکم می‌زدند پدر قاطعانه روبه روی‌شان می‌ایستاد و می‌گفت: "بچه منه به شماها ربطی نداره بچه‌رو نباید



هیچ کدام بچه نبودیم که عشق
کودکانه به سرانجام بیاید

دخترک حسود

زمان زیادی طول نکشید تا توانستم اعتمادش را جلب کنم. هر روز رابطه دوستانه‌مان بیش از گذشته می‌شد. مادرم اصرار داشت عروسی باشکوهی برگزار کنیم اما نمی‌خواستم در ابتدای زندگی مخارج بیهوده متحمل شوم. مدتی طول کشید تا توانستم رضایت مادرم را با برگزاری مراسم مختصری جلب کنم و بدین ترتیب زندگی‌مان آغاز شد. زندگی خوبی داشتم. از انتخابم راضی بودم زندگی‌ام شیرین بود و مها را مثل دختر خود می‌دانستم. حتی بیشتر از مهرداد به وضعیتش رسیدگی می‌کردم. می‌دیدم که مهرداد هم راضی است. شش ماه از آغاز زندگی مشترکمان می‌گذشت و زندگی هر سه نفرمان تغییرات زیادی در این مدت کرده بود.

حالا هر سه نفرمان دارای خانواده خوشبخت و کاملی شده بودیم و خوشبختی‌مان زمانی پررنگ‌تر شد که متوجه بارداری‌ام شدم. خوشحال بودم که می‌توانم تجربه مادر شدن را پیدا کنم. دختر مهرداد با فرزند خود هیچ تفاوتی نداشت اما این حقیقت داشت که من او را در وجود خود پرورش نداده بودم و جان گرفتنش را حس نکرده بودم. به سرعت ماه‌های بارداری‌ام می‌گذشت. در این مدت مها بیشتر از هرکس دیگری کمک می‌کرد حتی وقتی کودکم بدنیا آمد اجازه دادیم خودش نام خواهرش را انتخاب کند. بعد از به دنیا آمدن دخترم توجه‌ام به مها بیشتر از گذشته بود، اما احساس می‌کردم هر وقت من یا مهرداد حتی برای دقایقی خواهرش را در آغوش می‌گیریم حالت چهره‌اش عوض می‌شود. اوایل توجه‌ام نمی‌کردم. اما کم‌کم حساسیت به این موضوع بیشتر شد. می‌دیدم که او دیگر مانند گذشته به خواهرش توجه‌ای ندارد و کمتر وقتش را در کنارمان می‌گذراند. کم‌کم مخالفت‌هایش با من آغاز شد. مهرداد معتقد بود تغییر اخلاقش دوره‌ای است اما این دوره سه سال طول کشید گاهی اوقات عصبانی‌ام می‌کرد و بدخلقی‌هایش حدی نداشت. حتی چند مرتبه موجب شد من و مهرداد با یکدیگر درگیر شویم. اما ماجرا فقط به اینجا ختم نشد کلاس چهارم ابتدایی را می‌گذراند که یک روز به بهانه مدرسه از خانه فرار کرد. بیشتر از مهرداد نگران بودم. دلم نمی‌خواست اتفاق بدی برایش بیفتد اما وقتی در خانه مادربزرگش پیدا شد به پدرش گفته بود که هیچ کداممان دوستش نداریم و من توجه‌ای به او ندارم.

و این سرآغاز جدی برای درگیری‌های من و مهرداد شد. بعد از فرار مها، مهرداد حساس شده بود. فکر می‌کرد من چه برخورد بدی با فرزندش داشته‌ام که موجب فرار دخترش از خانه شده‌ام. با آنکه خودش هم بهتر از هرکس می‌دانست فقط حسادت موجب بروز این مشکلات شده اما به من شک کرده بود. فکر می‌کرد بعد از بچه‌دار شدن دیگر مانند گذشته به مها توجه نمی‌کنم. هر روز مها دروغ تازه‌ای تحویل پدرش می‌داد که همین دروغ‌ها موجب شد اختلافاتمان حاد شود. هر شب در خانه‌مان بحث و جدل برپا بود. حتی پیشنهاد دادم که مها را به روانپزشک نشان دهیم و با مشاوره رفتارش را اصلاح کنیم اما مهرداد خیال می‌کرد من می‌خواهم به دخترش برچسب دیوانگی بزنم. چند سال است که تحمل می‌کنم، دخترم دو سال دارد، به مهرداد گفته‌ام هر وقت که توانست اخلاق دخترش را اصلاح کند به سراغم بیاید. امروز هم به خاطر مشاوره به دادگاه آمده‌ام، نمی‌خواهم زندگی‌ام از هم بیاشد اما دیگر توان مقابله هم ندارم.



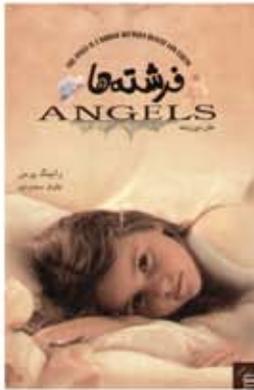
اوایل شاید نمی‌دانستم که چه می‌کنم. گنج و منگ بودم. دلم می‌خواست فقط به طریقی خودم را خلاص کنم. هر راهی که به فکر می‌رسید انجام می‌دادم هر فکری که به نظرم درست بود اجرا می‌کردم اما واقعیت زندگی چیز دیگری است، اگر خدا نخواهد و صلاح نباشد هرچقدر تقلا کنی باز بی‌فایده است.

تلاشم برای حفظ زندگی‌ام بی‌نتیجه بود. در وضعیت بدی بودم اما راهی برای رهایی از این محاصره نداشتیم. نمی‌دانم شاید همه اشتباه از جانب من بود و انتخاب درستی انجام نداده بودم. اما هرچقدر فکر می‌کنم می‌بینم با همسر مشکلی نداشتیم. یکدیگر را می‌خواستیم که ازدواج کردیم. هر دو موقعیت یکدیگر را می‌دانستیم و با آگاهی شرایط هم را قبول کردیم. هیچ کدام بچه نبودیم که عشق کودکانه به سرانجام بیاید و از روی احساس تصمیم بگیریم. هر دو بالغ و عاقل بودیم و همه‌ی ابعاد این تصمیم را در نظر گرفته بودیم.

بیشتر از سی و شش سال از عرم می‌گذشت. آخرین فرزند خانواده بودم همه‌ی خواهر و برادرم ازدواج کرده بودند سال دوم دانشگاه درس می‌خواندم که پدرم بر اثر بیماری مرد و من و مادرم تنها شدیم. درسم که تمام شد به سرعت از طریق یکی از آشنایان در اداره دولتی استخدام و شروع به کار کردم آن زمان هنوز آنقدر جوان بودم که دل مشغولی‌های الان را نداشتیم. تنها مشغله فکری‌ام پیشرفت در کارم بود. همان زمان‌ها هم خواستگاری داشتم اما هیچ کدام را مناسب زندگی نمی‌دیدم. هنوز آنقدر فرصت داشتم که برای ازدواج عجله نداشته باشم. روزها از پس هم می‌گذشتند و به زندگی خو گرفته بودم. هیچ چیز نمی‌توانست آرامش را برهم بزند. کم‌کم ستم بالا می‌رفت و مادرم برای ازدواجم اصرار داشت، اما هنوز من مورد دلخواه خود را پیدا نکرده بودم. اولین مرتبه در سن بیست و نه سالگی خواستگاری برابم آمد که ده سال تفاوت سنی داشتیم. مادرم چه آشوبی به پا کرد. می‌گفت آنقدر بهانه گرفتن که دیگر پیرمردها به سراغم می‌آیند. بعد از آن چند خواستگار دیگر داشتم که اکثرا جزو مردهایی بودند که یا از زن‌هایشان طلاق گرفته بودند و یا چند بچه داشتند و می‌خواستند همسری بگیرند که همسن بچه‌شان است. دیگر وسواسم برای انتخاب همسر بیشتر شده بود. می‌خواستم کسی به خواستگاریم بیاید که هیچ عیب و نقصی نداشته باشند. دیگر ستم از سی و پنج گذشته بود سعی می‌کردم دیگر به ازدواج فکر نکنم. از نظر اجتماعی و شغلی موقعیت خوبی داشتم اما از نظر خانوادگی هنوز هیچ استقلالی نداشتیم. وقتی "مهرداد" به خواستگاریم آمد اصلا فکر نمی‌کردم پیشنهادش را قبول کنم. از اقوام دور شوهرخواهرم بود. دو سال از مرگ همسرش می‌گذشت و یک دختر شش ساله داشت. وقتی خواهرم در موردش با من صحبت کرد اصلا تصمیم نداشتیم در موردش فکر کنیم اما وقتی خواهرم بامادرم قرارها را گذاشت دیگر نمی‌توانستم مخالفتی از خود نشان دهم. با خود فکر می‌کردم که او هم مثل مردهای قبلی رد می‌شود ولی مهرداد با دیگران فرق داشت. مرد مهربانی بود، از چهره‌اش می‌شد عمق قلبش را خواند. می‌گفت همسرش را دوست داشته و تصادفی که موجب مرگ همسرش شده و هیچ وقت فراموش نمی‌کند. بعد از مرگ همسرش موقعیت بدی را پشت سر گذاشته، حتی دخترش هنوز هم خاطرات روز تصادف و مرگ مادرش را به یاد می‌آورد. می‌گفت بیشتر از آن‌که به فکر خودش باشد بخاطر دخترش تصمیم به ازدواج گرفته اما حالا با دیدن من موارد دیگری هم دخیل در این شده‌اند که به خواستگاریم بیاید.

تصمیم‌گیری برابم سخت بود، خانواده دستم را باز گذاشتند اما همه ناپیدش می‌کردند. نمی‌دانم اما ندایی قلبی می‌گفت که با او خوشبخت می‌شوم. وقتی جواب مثبت را اعلام کردم همه چیز به سرعت پیش رفت و دو ماه بعد عقد کردیم. سعی می‌کردم در این مدت بیشتر خود را به "مها" دختر مهرداد نزدیک کنم. هر زمان که می‌دیدمش هدیه‌ای برایش می‌گرفتم

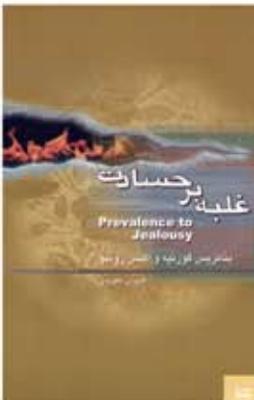
فرشته‌ها



(متن دو زبانه)
 نوشته: رامتینگ
 پرس
 ترجمه: نیلوفر
 مسمودی
 ناشر: انتشارات
 میمون
 تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
 تاریخ چاپ: ۱۳۸۴
 قیمت: ۸۰۰ تومان

فرشته‌ها در فرهنگ‌های مختلف به عنوان رابطی بین زمین و بهشت ارج نهاده می‌شوند. تصویر همراه با بال آنها نمادی از مهربانی و شادی، شجاعت و امید، نگرهبانی و وفاداری است. در بخشی از کتاب آمده است: امور آسمانی را باید عاشق بود تا بتوان شناخت.

غلبه بر حسادت



بناتریس کوریه
 هاگنس روسو
 فروزان تهویدی
 ناشر: انتشارات
 میمون
 چاپ اول:
 ۱۳۸۴
 تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
 قیمت: ۱۲۰۰ تومان

بروز حسادت در روان معمولاً با احساس غم، کدورت روح، ناخشنودی در مقابل خوشبختی دیگران، خصوصاً کسانی که به ما نزدیک‌ترند، همراه است. با نگاهی به اثرات روانی و معنوی‌ای که از حسادت ناشی می‌شود، به مشکلاتی که در روابط پیش می‌آورد و نارضایتی عمومی که ایجاد می‌کند، تنظیم یک روش مبارزه موثر علیه این صفت ضروری به نظر می‌رسد. در این کتاب شما به شناختن از حسادت و جنبه‌های مختلف آن، دلایل بروز، عواقب و از همه مهم‌تر درمان آن خواهید رسید.

برای شهید "حسین قجه‌ای" و یارانش
 که زمینه‌ساز آزادی خرمشهر شدند



فرزند زرین شهر

شیر مرد جبهه‌ی خرمشهر

"... والله من فقط می‌توانم برادر قجه‌ای را در یک کلمه معرفی کنم و آن این که او اسطوره‌ی مقاومت بود. این مرد در طی آن یک هفته‌ای که ما برای آزادسازی خرمشهر در خاکریز کنار جاده آسفالت اهواز - خرمشهر درگیر بودیم، خدا شاهد است که یک شب هم نخوابید. هیچ کدام از بچه‌ها ندیده بودند او حتی یک وعده غذایی را بنشیند توی سنگر بخورد. بعضی مواقع که بچه‌ها قوطی کمپوتی باز می‌کردند و به او می‌دادند، همان طور که داشت برای سرکشی به نیروها به این طرف و آن طرف می‌رفت آن را توی راه می‌خورد. یکسره در جلوی دشمن بود و آرپی‌جی می‌زد. آنقدر آرپی‌جی زد که خدا شاهد است گوش‌هایش کر شده بود و از آنها خون می‌آمد..."

"... جلو رفتم و به او گفتم: برادر قجه‌ای! سه روز تمام است که نخوابیده‌ای، لاف‌کمی استراحت کن.

حسین از جا بلند شد و گفت: الان وقت استراحت نیست. اگر آن لامذهب‌ها از این خاکریز بگذرند چه بسا تا خود اهواز هم کسی نتواند جلوی آنها را بگیرد.

حسین یک بار دیگر آرپی‌جی را مسلح کرد و از خاکریز بالا رفت. هنوز درست نشانه‌گیری نکرده بود که با اصابت گلوله‌ی تک تیرانداز عراقی از بالای خاکریز پرت شد. من که متوجه این موضوع بودم به سرعت خودم را به حسین رساندم و دیدم هنوز گلوله‌ی "آرپی‌جی" او سوار است و انگشتان بی‌جان حسین دور قبضه‌ی موشک انداز قفل شده‌اند. گلوله‌ی دشمن درست به وسط سر حسین اصابت کرده و جمجمه‌ی او را خرد کرده و صورت زیبایش غرق به خون بود..."

آن چه در بالا آمد فقط دو خاطره از انبوه خاطراتی بود که درباره‌ی حسین قجه‌ای فرمانده دلاور گردان سلمان از لشکر ۲۷ حضرت محمد رسول‌الله(ص) گفته شده است.

آزادسازی خرمشهر از دست دشمن متجاوز یعنی با دلاور مردی رزمندگانی مثل حسین قجه‌ای ممکن شد. او که به همراه نیروهای تحت امرش در محاصره نیروهای دشمن بود آنچنان مقاومتی از خود نشان داد که فرماندهانش را هم به حیرت واداشت. اگر حسین قجه‌ای و گردان تحت فرماندهی‌اش در روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ آن مقاومت سرسختانه را از خود نشان نمی‌دادند ممکن بود خرمشهر آزاد نشود. حسین قجه‌ای در سال ۱۳۳۷ در زرین‌شهر اصفهان به دنیا آمد و در حالی که قهرمان کشتی کشور بود از سال ۱۳۵۳ وارد مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی شد.

او تا زمان پیروزی انقلاب به عنوان یک عنصر برجسته مبارزاتی مطرح بود. پس از پیروزی انقلاب به سپاه پاسداران پیوست و فرماندهی سپاه زرین‌شهر را بر عهده گرفت و غائله آفرینی ضدانقلاب در منطقه ترکمن صحرا او را به گنبد کشاند.

کردستان و جبهه‌های غرب عرصه کارزار بعدی حسین بود و عاقبت به دنبال آغاز نبرد "الی بیت المقدس" که هدفش آزادسازی خرمشهر بود او و گردان تحت فرماندهی‌اش ماموریتی حساس را بر عهده گرفتند. ماموریتی چون تسخیر توپخانه دشمن در آن سوی جاده اهواز - خرمشهر. اما مقاومت دشمن موجب گشت تا حسین و نیروهایش که از رسیدن به این هدف بازمانده بودند، عهده‌دار حفظ ضلع غربی جاده شوند.

و بالاخره حسین قجه‌ای پس از سه شبانه روز نبرد، در روز پانزدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ پست دیوارهای خرمشهر مظلومانه به شهادت رسید.

صدای شما

جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران

(دوره پهلوی اول)



نویسنده: فاطمه صادقی

انتشارات: قصیده سرا

چاپ اول: ۱۳۸۴

تعداد: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۹۰۰ تومان

... بازخوانی سیاست‌های جنسی مصادف با دوره پهلوی اول است؛ آنگونه که در نشریات مشهور آن دوره نظیر کاوه، ایرانشهر، آینده، زبان زنان و... منعکس شده است. انتخاب این دسته نشریات از آن رو صورت گرفته است که در رشد و ارتقای اندیشه‌های ناسیونالیستی نقش مهمی را ایفا نموده‌اند. پرسش اصلی‌ای که کتاب به آن می‌پردازد آن است که آیا اندیشه‌های ناسیونالیستی را می‌توان با خواسته‌های زنان ایرانی جمع نمود یا خیر. آیا ناسیونالیسم در این دوره مبتنی بر ایده رهایی‌بخش زنان بوده است؟

بدین منظور کتاب با مروری کوتاه بر آرای ناسیونالیستی در روشنفکران پیش از این دوره به بررسی رابطه میان جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در دوره پهلوی اول می‌پردازد. به نظر نگارنده، ایده‌های ناسیونالیستی پیش از آنکه به آزادسازی زنان دلمشغول باشند، در راستای پیشبرد پروژه تجدد براساس شکل‌گیری دولت - ملت بوده‌اند.

سلام، سلام به شما عزیزان که دستهایتان از خاک و گل است و برای خوشحالی جوانان گام برمی‌دارید. امیدوارم که همیشه بهاری باشید. بعد از مدتی تصمیم به نوشتن نامه گرفتیم تا در خانواده بزرگ "جوانان امروز" هم سهمی از محبت داشته باشیم. بی‌مقدمه بروم سر اصل مطلب، (در مورد مجله شماره ۱۹۲۲) ۱- گزارشی به عنوان پیران هویت در صفحه ۸ چاپ شده بود که واقعا جای تشکر داشت. ۲- صفحه ۱۱-۱۰ (تازه‌های جهان دانش و فن) بسیار خوب است ۳- یادداشت به آدم معلوم خوب است ۴- از فرصت استفاده می‌کنم و از بازی خوب آقای پوریا پورسرخ در مجموعه وفا کمال تشکر را دارم و لطفاً گفتگوی هنری با آقای پوریا پورسرخ داشته باشید. ۵- گفتگو با احسان خواجه امیری جالب بود. ۶- آزمون خودشناسی شماره ۱۹۲۲ عالی بود. ۷- از صفحه "خنده جام" خیلی راضی‌ام و باز هم ممنون. ۸- صفحه "دلشوخی" بسیار خوب است و در شماره ۱۹۲۲ "خیار کلاس" بهتر از همه بود. ۹- صفحه یادداشت‌های یک آدم مجهول عالی‌ست و هیچ وقت آن را حذف نکنید. چون مخاطبان زیادی دارد. ۱۰- صفحه آخر مجله را بوستر کار کنید که از شما ممنون می‌شوم.

زینب آزدان و فاطمه شجاعی از بهبهان

دوستان عزیز می‌خواستم چند چیز را به شما بگویم. هرچند ممکن است اصلا خوشتان نیاید و اصلا هم به نامه‌ی من ترتیب اثر ندهید. تا حالا مجله‌ای به این تنبلی و بی‌مایگی ندیده‌ام. واقعا پیش خودتان چی فکر کرده‌اید، من الان حدود ۸ سال است که مجله‌ی شما را می‌خوانم ولی می‌بینم که این مجله هر روز بدتر از دیروز می‌شود. من مجله‌ای را می‌شناسم که برای مطالبی که بچه‌ها برایش ارسال کرده‌اند به آن‌ها حق‌التحریر می‌دهد. مجله‌ی شما سراسر با مطالب بچه‌ها پر می‌شود ولی... مجهول که صفحه‌اش را با کلی اراجیف پر می‌کند یا معلوم که از لوس بودنش و بی‌مزه بازی‌هایش نمی‌داند چه کار بکنیم. آخر این هم مجله است که شما دارید. حداقل یک فرم نظرسنجی در مجله بگذارید تا تکلیف با بعضی از صفحه‌های نتر مشخص شود. شاید می‌ترسید؟ واقعا که با این مجله گل کاشته‌اید!!!!

اگر حق‌التحریر مفت آن جا می‌دهید حداقل از کسانی استفاده کنید که آدم دلش نسوزد مثل رشته‌های ادبی. واقعا که باید به این حرف‌ها ترتیب اثر بدهید. هرچه قدر نامه‌های انتقادکننده را پاره کردید و در سطل زباله‌ها ریختید کافی است.

خداحافظ

دختری ۲۰ ساله از شاهین شهر

- خواهر محترم! ملاحظه فرمودید که نامه شما را با اندکی تغییری درج کردیم. البته به دو علت. علت اول اینکه بدانید به تمامی نامه‌ها پاسخ می‌دهیم و دلیل دوم اینکه اهل فن بدانند که اگر مطلبی از شما چاپ نکرده‌اند، چه دلیل محکمی دارد. ضمن اینکه دلیل ضعف مجله را مصداقی می‌فرمودید، بسیار بسیار ممنون می‌شدیم. حتما می‌دانید که بخش اعظم مطالب مجله، توسط نویسندگان حاذق و زبردست نوشته می‌شود. بخش دیگری که توسط خوانندگان مجله، به قول شما پر می‌شود، عمدتاً جهت تشویق و ترغیب نوجوانان و جوانان به امر نوشتن است. اهل معرفت می‌دانند بسیاری از داستانها و اشعار و... که توسط خوانندگان به دفتر مجله واصل می‌شود و ما چاپ می‌کنیم، به لحاظ فنی و تکنیکی ایرادات و اشکالاتی دارد، اما همان‌طور که عرض کردیم، صرفاً جهت تشویق آنهاست؛ و صداپتبه به این امر، افتخار هم می‌کنیم، چرا که مجله متعلق به همین افراد است. پیروز باشید و امیدواریم متصفانه‌تر قضاوت بفرمایید.

- خانم منور از ماهشهر

قبلا مصاحبه مفصلی با آقای فرزاد حسنی انجام داده‌ایم.

- خانم زهره واعظی از مشهد

خواهر محترم! ما هم اگر مجله‌ای کم و کسری داشته باشیم از بخش تکفروشی روزنامه، اتباع می‌کنیم؛ بخش آبونمان هم اگر برای شما نفرستاده، مطمئناً مجلات موردنظر شما را نداشته و تمام کرده‌اند. پیروز باشید

هادی مرزبان و دانیال حکیمی به آلمان می‌روند

"هادی مرزبان" و "دانیال حکیمی" نیز همراه با سه گروه نمایشی که برای اجرای نمایش در فستیوال فرایبورگ دعوت شده‌اند، به کشور آلمان سفر خواهند کرد.

مرزبان به عنوان بهترین کارگردان و حکیمی به عنوان بهترین بازیگر مرد بیست و چهارمین جشنواره تئاتر فجر برای نمایش "ملودی شهریارانی" به این سفر خواهند رفت.

همچنین احتمالاً محمدعلی خبری، رئیس شورای نظارت و ارزشیابی اداره کل هنرهای نمایشی نیز در این سفر حضور داشته باشد.

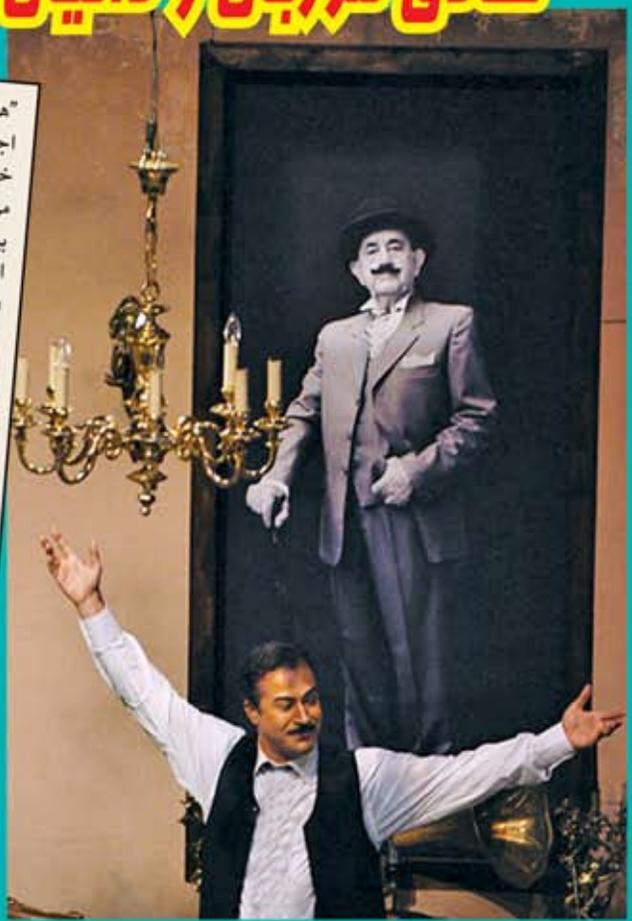
بر همین اساس سفر گروه‌های نمایشی که همزمان با جشنواره فجر توسط دیتراکومل، کارگردان آلمانی به فرایبورگ دعوت شده بودند، اواخر خرداد ماه انجام خواهد شد.

براساس دعوت دیتراکومل، نمایش‌های "دومتر در دو متر جنگ" به کارگردانی کارگردانی نیما دهقان، "فقط خدا حق دارد بیدارم کند" به کارگردانی محمد عاقبتی و "واقعیت اینه که خورشید دور ما می‌گرده" به کارگردانی سیامک احصایی، نمایش‌هایی هستند که در فرایبورگ اجرا خواهند شد.

نمایش "دومتر در دو متر جنگ" نوشته حمیدرضا آذرنگ است که با زبانی طنز، مسایل و پیامدهای مربوط به جنگ را عنوان می‌کند.

نمایش "فقط خدا حق دارد بیدارم کند" نوشته محمد چرم شیر است که متن آن را براساس یکی از داستان‌های زیبای اریک امانوئل اشمیت، "اسکار و بانوی سرخ‌پوش" نوشته و داستان آن درباره دوستی یک کودک سرطانی با یکی از پرستاران بیمارستان است.

"واقعیت اینه که خورشید دور ما می‌گرده" نمایشی است که سیامک احصایی آن را براساس یک فیلم کوتاه ایتالیایی ساخته و در آن ارتباط بین یک زن و مرد که به طور اتفاقی در خانه‌ای به سر می‌برند، نمایش داده می‌شود.



'آفتاب بر همه یکسان می‌تابد' فیلمی جاده‌ای است



سازنده "پروانه" ادامه داد: "فیلم جدید من یک اثر جاده‌ای است و داستان آن از کویر شروع می‌شود و بعد از گذشتن از شهرهای مرکزی ایران در شمال کشور به پایان می‌رسد."

رافعی افزود: "به علت روایت غیرخطی و جریان سیال ذهن "آفتاب بر همه..." که مدام داستان آن در گذشته و حال جریان دارد، فیلم تدوین خاصی را می‌طلبید که با توجه به تبحر محمدرضا موئینی در عرصه تدوین به خوبی این فضا در فیلم حفظ شده است. بعد از اتمام تدوین، صداگذاری و میکس را بهروز معاونیان انجام می‌دهد."

داستان "آفتاب بر همه..." درباره همراه شدن دو زن برای بردن شوهر یکی از آنها از بیمارستان است. در این فیلم لاله اسکندری، مریلا زارعی و احمد مهرانفر بازی دارند.

فیلم سینمایی "آفتاب بر همه یکسان می‌تابد" به کارگردانی "عباس رافعی" یک اثر جاده‌ای است که داستان آن از کویر شروع می‌شود و در شمال کشور خاتمه می‌پذیرد.

عباس رافعی در مورد روند آماده سازی فیلم جدیدش گفت: "محمدرضا موئینی تا به حال بیش از نیمی از تدوین "آفتاب بر همه یکسان می‌تابد" را انجام داده. فیلمبرداری فیلم فضای خاصی را می‌طلبید، چون باید صحنه‌هایی از سرسبزی و طراوت طبیعت را نشان می‌دادیم و زمان فیلمبرداری هم در فصل زمستان بود. بنابراین مدت زمان طولانی دنیال چنین مکانی می‌گشتم و آن را در دشت نازی واقع در اطراف ساری پیدا کردیم."

"حاتمی‌کیا" "حلقه همیشه سبز" را می‌سازد

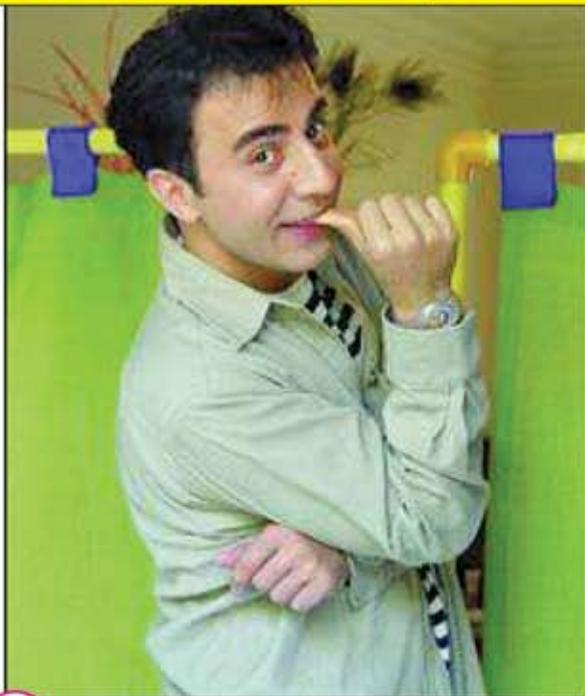


"تو کتاب هدیه" به کارگردانی "مرضیه برومند" و تهیه‌کنندگی "ابرج محمدی" و "مهران مهام"، "سال‌های برف و برفه" به کارگردانی "اسماعیل عقیقه" و تهیه‌کنندگی "سعید سلطانی"، "سایه به کارگردانی "علی‌رضا افخمی" و تهیه‌کنندگی "بهروز مفید" و "بوی گندم" به کارگردانی "همایون اسعدیان" و تهیه‌کنندگی "مصطفی عزیزی" سریال‌های چهارگانه در مرحله پیش تولید شبکه سوم سیما هستند. لازم به ذکر است، سریال "حلقه همیشه سبز" به کارگردانی "ابراهیم حاتمی‌کیا" نیز در مرحله تصویربرداری قرار دارد.

گروه فیلم و سریال شبکه سوم سیما، سریال‌های جدیدی را برای پر کردن اوقات فراغت مخاطبان این شبکه آماده کرده است. سریال تلویزیونی "راه شب" به تهیه‌کنندگی "محمود مسعود" و کارگردانی "داریوش فرهنگ" و "اولین شب آرامش" به کارگردانی "سعید شاهسواری" و کارگردانی "احمد امینی"، هم‌اکنون در مرحله پخش قرار گرفته‌اند. سریال آماده پخش این شبکه نیز "ترگس" است که کارگردانی آن را "سیروس مقدم" برعهده دارد و توسط "ابرج مهدوی" و "مهران مهام" تهیه شده است.

شادترین برنامه ایام نوروز کودکان و نوجوانان

عمو پورنگ



بر اساس نتایج یک نظرسنجی از بینندگان تلویزیون، برنامه "عمو پورنگ" به عنوان پربیننده‌ترین برنامه کودک و نوجوان شبکه یک در ایام نوروز سال ۸۵ انتخاب شد.

بر اساس نتایج نظرسنجی صداوسیما از کودکان و نوجوانان درباره‌ی برنامه‌های کودک و نوجوان نوروز امسال، ۹۱ درصد از پاسخگویان بیننده حداقل یکی از برنامه‌های کودک و نوجوان شبکه‌های یک، دو و پنج تلویزیون در ایام نوروز بوده‌اند.

پربیننده‌ترین برنامه‌ی کودک و نوجوان شبکه یک در این ایام برنامه "عمو پورنگ" با ۸۱ درصد، در شبکه دو برنامه "فتیله عیداً تعطیله" با ۷۶ درصد و در شبکه پنج کارتون "تام و جری" با ۷۵/۵ درصد بوده است.

همچنین پربیننده‌ترین برنامه کودک و نوجوان که به مناسبت ایام عزاداری در تعطیلات نوروز پخش شد، فیلم سینمایی کارتونی "توفان نوح" عنوان شده است. شادترین برنامه در این ایام از نظر بینندگان برنامه "عمو پورنگ" با ۴۳ درصد بوده است. شاد و سرگرم کننده بودن برنامه‌ها مهمترین عامل استقبال بینندگان از برنامه‌های کودک و نوجوان تلویزیون در ایام نوروز ذکر شده است.

استاد حسین کسبیان

و بازی مرگ بر صحنه‌های زندگی!



مادر (علی حاتمی)، آرایشگاه زیبا (مرضیه برومند)، دل نمک (امیر قویدل)، شقایق (مجید قاری‌زاده)، رؤیای یک نیمه‌شب تابستان (داریوش مؤدیان)، تحفه هند (محمدرضا زهنایی)، سلطان و شبان (داریوش فرهنگ) و... استاد سال‌های آخر عمر خود را تنها و به دور از همه‌ی هیاهوهای رایج هنری می‌گذراند. خانه‌ای کوچک در جنوب شهر داشت و زندگی عارفانه‌ای را پی گرفته بود. ضمن این که تنها در فیلم‌های فرمان‌آرا بازی می‌کرد. حالا یا او را فراموش کرده بودند، یا خود دوست نداشت. در مراسم افتتاحیه جشنواره تئاتر فجر در سال ۸۴، در حرکتی پسنندیده از استاد حسین کسبیان تجلیل شد. این مرد بزرگ تئاتر کشور را پس از بیماری و انتقال به بیمارستان به خانه منتقل کردند و عاقبت این هنرمند مهجور و خوب در غروب دلگیر ۱۴ اردیبهشت به سوی معبود پرواز کرد. استاد در میان اندوه دوستان و دوستان و همکاران قدیمی و جدید به سوی قطعه هنرمندان بهشت زهرا رفت و در آرامگاه ابدی خود آرامید.

بهمن فرمان‌آرا: حسین دوست خوبی برای من بود

بهمن فرمان‌آرا در فقدان بازیگر فیلم‌هایش گفت: حسین دوست خوبی برای من بود و من همیشه به او بزرگمرد کوچکی می‌گفتم. به دلیل آنکه او عزت نفسش را حفظ کرد و زمانی که این کار مشکل بود به همه چیز تن نداد. او فقط کارهایی که دوست داشت انجام می‌داد. افتخار می‌کنم کسبیان در فیلم‌های من بازی کرد و چون او برای فیلم‌های من خوش یمن بود آن فیلم‌ها با موفقیت رو به رو می‌شدند.

ایرج راد: غم بزرگی بر دل تئاتری‌ها گذاشت

"ایرج راد" بازیگر و مدیرعامل خانه تئاتر گفت: حسین کسبیان از میان ما رفت و غم بزرگی بر دل همه‌ی تئاتری‌ها گذاشت، چیزی که از این هنرمند همیشه در یاد من خواهد ماند عظمت، بزرگواری و صاحب سبک بودنش در کار هنر، تواضع و افتادگی، انساندوستی، وقار و متانتی بود که همیشه در او وجود داشت. ما هیچ وقت نفهمیدیم این هنرمند تنگدست و فقیر است، زیرا او همیشه سرش را بالا نگاه می‌داشت و تقاضای هیچ کمکی نمی‌کرد و هرگز به خاطر پول تن به کاری نمی‌داد.

استاد "حسین کسبیان" سال ۱۳۱۲ در تهران متولد شد. از سال ۱۳۲۱ فعالیت تئاتری خود را آغاز کرد و یک سال بعد وارد هنرستان هنرپیشگی تهران شد. وی از سال ۱۳۳۵ در تئاتر آناهیتا به سرپرستی زنده‌یاد "مصطفی اسکویی" به کار مشغول شد. در سال ۱۳۳۷ با عنوان رئیس دبیرخانه موزه‌ها در وزارت فرهنگ و هنر استخدام شد و دو سال بعد که گروه تئاتر "هنرملی" به سرپرستی "عباس جوانمرد" تاسیس شد، عضو هیات مدیره گروه تئاتر هنر ملی شد. استاد از سال ۱۳۳۸ فعالیت در دوبله را تجربه کرد و از سال ۱۳۵۱ کار در سینما را به عنوان بازیگر شروع نمود. او در سال ۱۳۴۵ گروه تئاتر "۲۵ شهریور" را تاسیس کرد که عباس جوانمرد، عزت‌ا... انتظامی، علی نصیریان و... نیز عضو این گروه بودند و به همراه گروه دیگری که داوود رشیدی، محمدعلی جعفری و... در آن حضور داشتند هر کدام یک ماه برنامه اجرا می‌کردند.

استاد تا سال ۱۳۶۰ به فعالیت‌های تئاتری خود ادامه داد و آخرین نمایشی که در آن حضور داشت تئاتر "الموت" به کارگردانی "مجید جعفری" بود که خسرو شکیبایی و فریماه فرجامی از دیگر بازیگران آن بودند. اولین کار جدی مرحوم کسبیان در حوزه تئاتر به سال ۱۳۳۲ باز می‌گردد. او در این سال در نمایش "پنجه" که در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران اجرا شد روی صحنه رفت. این نمایش مورد استقبال گرم تماشاگران قرار گرفت. پس از آن او در نمایش "هیاهوی بسیار بر سر هیچ" به کارگردانی زنده‌یاد اسکویی به عنوان بازیگر نقش اول همراه "عزت‌ا... انتظامی" ایفای نقش کرد. پس از انقلاب او بیشتر در فیلم‌ها و سریال‌ها به ایفای نقش پرداخت. بدون شک بازی زیبا و به یاد ماندنی او را در سریال "سلطان و شبان" (داریوش فرهنگ) به خاطر دارید. استاد ایفاگر نقش "تلخک" در این مجموعه بود که خیلی مورد توجه قرار گرفت.

ازجمله کارهای مطرح استاد می‌توان به این فیلم‌ها و سریال‌ها اشاره کرد: رگبار (بهرام بیضایی)، شازده احتجاب، خانه‌ای روی آب و یک بوس کوچولو (بهمن فرمان‌آرا)، آقای هیروگلیف (غلامعلی عرفان)، مترسک (حسن محمدزاده)، بند (غلامحسین طاهری دوست)، پرونده (مهدی صباح‌زاده)، آن سفر کرده (احمد نیک آذر)، طغیان (جهانگیر جهانگیری)، پدر بزرگ (مجید قاری‌زاده)، غریبه (رحمان رضایی)، گمشدگان (محمدعلی سجادی)، باد سرخ (جمشید ملک‌پور)، چون باد (محمدعلی سجادی).

صدای شما

ویژه هنری

فلم صمدی - تهران

با پوریا پورسرخ که مصاحبه داشتیم، سال گذشته با امین زندگانی هم مصاحبه داشتیم. هانیه توسلی مصاحبه نمی‌کنند اما سعی می‌کنیم با سولماز غنی گفتگویی داشته باشیم.

ندا منصوری فواید - ورامین

با شخصیت‌های هنری که گفتید سعی می‌کنیم مصاحبه کنیم.

غلامرضا شهنسوار - خرمسور

اگر دقت کرده باشی جسته گریخته به سینمای بالیوود می‌پردازیم. تصور می‌کنیم سینمای بالیوود را در همان صفحه‌ی سینمای جهان کار کنیم بهتر است تا با عنوان سینمای بالیوود.

بابک ج. - رشت

سوفی کیانی و خاطره اسدی بازیگران فیلم "دیشب پایانو دیدم آیدا" را سخت بتوان پیدا کرد. ضمن این که آن دو بدون هماهنگی کارگردان‌شان مصاحبه نمی‌کنند.

آسمان پشت پنجره - کرگان

لطف شما و سایر خوانندگان مجله، همیشه شامل حال ما بوده است، سپاسگزاریم.

یاسمین - همدان

یاسمین خانم، ما این اجازه را نداریم که تلفن و آدرس هنرمندان را در اختیار خوانندگان مجله قرار بدهیم. این اطلاعات نزد ما امانت است و آنان چنین انتظاری از ما ندارند.

همانی - تهران

پیشنهادهای خوبی دادید که در حد امکان ما سعی می‌کنیم به آن‌ها جامه‌ی عمل بپوشانیم. از این که باحساسیت خاصی صفحات هنری را دنبال می‌کنید، متشکریم.

فرزانه تقفدی نظریان - بشرویه

در مورد بنیامین سعی می‌کنیم گفتگویی با او داشته باشیم.



رامبد جوان و سیما ساکتی

"رامبد جوان" بازیگر، کارگردان سینما و تلویزیون در یک اثر معروف حضور خواهد یافت.

رامبد جوان قصد دارد به سفارش نیروی انتظامی، انیمیشن‌های معروف راهنمایی و رانندگی را به شکل تصویری بسازد. نکته جالب در مورد این کار، بازیگران تلویزیونی است که جوان قصد استفاده از آنان را در کار دارد.

از قرار معلوم جوان قصد دارد به جای کلیه شخصیت‌هایی محبوب این انیمیشن، از کم‌دین‌های تلویزیونی بهره ببرد و هم‌اکنون هم مشغول رایزنی‌های نهایی است تا طی روزهای آینده این بازیگران را انتخاب کند. جوان پیش از این قصد داشت سریالی را برای شبکه سوم سیما جلوی دوربین ببرد، اما به نظر می‌رسد با پیشنهاد نیروی انتظامی برای ساخت این پروژه، فعلاً تولید مجموعه تلویزیونی توسط جوان متفی شده و او قصد دارد این پروژه را جلوی دوربین ببرد.

هم‌اکنون جوان به همراه گروه تولیدش در دفتر تولید این پروژه مستقر شده و پیش تولید کار را شروع کرده است و پیش‌بینی می‌شود با انتخاب بازیگران طی روزهای آینده این پروژه به زودی جلوی دوربین برود.

پروژه‌ی تصویری انیمیشن‌های راهنمایی و رانندگی توسط نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران به جوان سفارش داده است و هنوز نحوه‌ی پخش آن به طور کامل مشخص نشده است.

البته شنیده می‌شود این پروژه قرار است در آیت‌های مختلف تولید و بعد در یک سی‌دی به بازار عرضه شود، اما هنوز در این مورد چیزی قطعی نیست. یادآور می‌شویم "پیمان قاسم‌خانی" نیز هم اکتون پروژه‌ای را در حال آماده‌سازی دارد که قرار است عرضه آن به شکل سی‌دی صورت گیرد و اگر پروژه‌ی رامبد جوان هم به این صورت پخش شود، دومین پروژه‌ای است که امسال به شکل حرفه‌ای تولید و به صورت سی‌دی عرضه خواهد شد.

جدول فروش فیلم‌های ایرانی

نام فیلم	روزهای اکران	فروش کل به میلیون تومان
زیر درخت هلو	۶۰	۵/۴۳۴
هوو	۴۶	۲/۲۷۵
آتش‌بس	۱۲	۱۳۶
ازدواج به سبک ایرانی	۳۲	۷/۲۴۵
یک تکه‌نان	۴۶	۸/۷۰
مریای شیرین	۱۹	۸/۳۶

جدول فروش فیلم‌های خارجی

نام فیلم	روزهای اکران	فروش کل به میلیون دلار
ماموریت غیرممکن ۳	۱	۴۸
کاروان	۲	۳۱
An American...	۱	۳/۶
جان بکن	۲	۹/۱۷
پرواز ۹۳	۲	۲۰
عصر یخبندان: ذوب	۶	۲/۱۸۳

معلوم هنر دوست

با خانواده عصر جمعه رفته بودیم پارک چیتگر تهران، خیلی باصفا. جاتون خالی به ۲۰ نفری بودیم، همه چی رو از تو ماشین‌ها آوردیم پایین تا آخر شب گل بگیم و گل بپشونیم؛ خنده بازار و شوخی. آسمون گرفته بود، گفتم بارون می‌آد اما کسی جدی نگرفت. بیهو بارون گرفت، اول همه به ماشین‌ها هجوم بردن، وقتی دیدن من خیلی عادی رفتم زیر یه درختی دارم صفا می‌کنم، همه اومدن پیشم. خلاصه جاتون خالی خیلی صفا داشت.

اگه ناراحتی، خب نخون، کسی مجبورت کرده؟ خداییش مجبوری؟ آخه این چه حرفیه می‌زنی؟ پس هنرمندا خیلی باکلاس و تریپ بالان و فوتبالیست‌ها فلان و فلان؟! خوبه تو خودتم خیلی ورزشکاری و گاهی وقتا پیاده‌روی می‌کنی!

از یکی شنیدم که آقای..... تو استودیویی گفته: - البته نقل به مضمون - "بناکی ان که ما براشون بخونیم؟" البته تو جمله‌بندیش انگاری واژه "لمین" هم بوده.

لازم نیست بگم که چقدر از این اتفاق متأثر شدم. حالا این آقا چه جور می‌خواد ترانه‌ی جام جهانی ایران رو بخونه من که سر در نمی‌آرم؟

یه هنر پیشه‌ی سوپر استاری به نام... دل به دختر بیچاره‌ی ساده رو به دست آورده و باهاش عروسی کرده. تا این جاش چیزی نیست، اما

بعدش آقای هنرپیشه همین دختر ساده‌ی عاشق رو، طلاقش می‌ده. بعد دخترک می‌فهمه به مسافر کوچولو تو راه داره، به آقای هنرپیشه خبر می‌ده،

اون زیر بار نمی‌ره. بعد تولد یه دختر بی‌گناه آزمایشات پزشکی نشون می‌ده که پله، آقا پدر اون فرشته‌ی پاکه. دخترک عاشق می‌خواد هر جوریه

هم بچه‌شون رو نگه داره و هم این که به سایه‌ای مت شوهر بالای سرش باشه. اما آقای هنرپیشه تو دادگاه با چند تا زن دیگه شم درگیره....

باید به چی فکر کرد؟ به این زن‌های بیچاره؟ به عشق یا به اون دختر پاک و معصومی که بدون این که بخواد، اومده تو این دنیا؟

این هفته، سه روز فقط کارم خوندن نامه‌های پر از مهر و محبت شما بود. خواستم کوتاه جواب بدم تا زودتر نامه‌های سال قبل تموم بشه. امیدوارم ازم دلخور نشین، چه لحظات خوبی

وقتی نامه‌هاتون رو می‌خونم، احساس می‌کنم همه تون دور و برم هستین. راستی بعضی‌ها می‌گن شب‌های جمعه وقتی می‌خوابم به بچه‌های معلوم فکر کنم و براشون دعا کنم، یه دقیقه کمه، اگه موافقین چند دقیقه‌ای

بشه. حالا هر کی دعاش زودتر تموم شد، شد. امیدوارم خدا، دلای پاک‌تون رو، پر از معرفت و عشق و محبت کنه.

"عقل پرسید که دشوارتر از مردن ویست عشق فرمود فراق از همه دشوارتر است."

(فروغی بسطامی)

پاسخ به نوشته‌های شما

وعد و برق - گیلان

این خط برعکس تو منو کشته، آخه چه جوری می‌نویسی؟ خیلی تمرین کردی نه؟

جنتلمن - خورموج

دستت درد نکنه ولی بیچاره رو کچل نکنی!

سیمرغ از شهر عشق

"هرروز را آغاز می‌کنم به امید فردایی بهتر..." حالا که این رو نوشتی بسم... آغاز کن، دیگه غصه‌خوردن نداره سیمرغ! تو سی مرغ نه فتح!

m - صومعه‌سرا

ای کاش همه مت تو بدونن که "زمین خوردن مهم نیست، دوباره بلند شدنه، که مهمه" پس یلدای تویی داشتی. از کی رنگی جوانان ممنون، از کجا آوردیش؟

B - ستاره

نوشتی: "بهره اهالی رویامونو، بدون توقعی جواب کنیم/ نباید حتی رو بهترین کسا تو بدترین جاها حساب کنیم!" امیدوارم از چیزی که برام نوشتی، پشیمون شده باشی. ما که خیلی مخلصیم.

پوپو - شهر بابک

همیشه فکر می‌کنیم ما غمگین‌ترین انسان جهانیم، اما در مقابل غم‌های بزرگ دیگران حقیریم.

پشت کنکوری - ساری

حالا که خوابات یه جورایی واقعی می‌شه، خداییش اگه یه خواب بد واسه‌م دیدی زود بگو تا یه جورایی جلو اون اتفاق بد رو بگیرم، ای ول.

علی شوقی - تبریز

سعی می‌کنم انتقادپذیرتر، گزیده‌گوتر، دیرباورتر، شادتر و مهربان‌تر باشم، خوبه؟ اینم بگم که خیلی خوشحال شدم که بازم برام نوشتی. یادت باشه که باید موفق باشی.

۲۰۲۰ - mostafa - green - قم

آق مصطفی دستت درد نکنه که از خدا واسه پینا، زری، منیره، مینا و نوشین آرزوی سلامتی کردی. اما ای کاش قدری خوش‌خط‌تر می‌نوشتی.

تینا - calm - رامشیر

به مینا، منیره و... گفتمی که خدا داره امتحان‌شون می‌کنه، باید بگم چه امتحان سختی؟ اما مادر، تو باید دل مادر سفر کرده‌ات رو شادمان کنی تینا، خدا بهت کمک می‌کنه.

زهرا - دهدشت

۳۱ اردیبهشت تولدته، بهت یه تبریک سبز می‌گم تا همیشه اردیبهشتی باشی. باید حتماً "چشمه‌ی بلقیس" دهدشت رو ببینم، به دوستان سلام برسون.

کوکس کچل - شیراز

خیلی شرمندگی تو شدم، آخه انگاری با جوابم حسایی حالت رو گرفتم، امیدوارم کرکسا دست به بخششون خوب باشه! سعی می‌کنم به توصیه‌های خواهرانه‌ات عمل کنم. از بابت کاستی که برام نفرستادی ممنون!

کوروش - شیراز

اول که نامه‌ات رو می‌خوندم، فکر کردم مال کرکسه. داشتم شاخ درمی‌آوردم که بیهو به امضاء تو رسیدم. امیدوارم خدا شفات بده! عجب درد بی‌درمونی گرفتی کوروش...

پرستوی مهاجر - توکمن چای

پرستوی مهاجر خوش اومدی. دوستان، پرستو به همه بچه‌ها سلام رسونده و این شعر رو واسه پشت کنکورپها نوشته: "اگر در خواب دیدی گربه‌ی کور/ بدان تو رد شوی از سد کنکور" بچه‌ها، همه‌تون موفق باشین.

وروجک - خورموج

تموم خوشبختی‌های دنیا رو می‌تونی به دست بیاری، البته اگه حس بی‌نیازی رو در خودت تقویت کنی. خوشبختانه تو این جور می‌هستی.

نیلوفر NB - تهران

تو و تموم بچه‌های معلوم، قشنگ‌ترین قلب‌های دنیا رو دارین، قلب‌هایی که واسه خوب بودن، محبت‌کردن و عاطفه رو پاس داشتن می‌تپه. خدایا این دلا رو سالم و تپنده نگهدار باش.

دریای غم - تبریز

وحید برات پیغام داده بود و تو واسه وحید چیزیای خوب خوب نوشتی و کلی ازش تشکر کردی... امیدوارم شادی به خونه‌تون اومده باشه. عروسی داداش یا آبجی رو می‌گم.

مایکل بزافسکی - بچستان

"رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود..." بهتره



تو کارات آهسته و پیوسته بروی، حتماً موفق می‌شی و این که می‌خوای آدم بزرگی بشی باید زحمت بیشتری بکشی. در ضمن بهتره به چیزایی فکرکنی که باعث غصه‌ات می‌شن. از بابت نقاشی و کارت پستال ممنون.

جکی چان - خواب

جکی تو هم بهمینی هستی، نمی‌دونستم؟ بابا ای ول. یه جمله‌ی قشنگ نوشتی بذار واسه بچه‌ها بنویسم: "اگر روزی شان و مقامت پایین آمد، نوید مشو، زیرا آفتاب هر روز هنگام غروب پایین می‌رود تا بامداد روز دیگر بالا بیاید!"

R - D - نشاترود

اکثر ما بزرگترا در مقابل بچه‌ها خیلی خودخواه هستیم، همیشه به خودمون فکر می‌کنیم! خدایا، هیچ بچه‌ای رو بی‌پدر و مادر نکن... افسوس!

تیمام - رامشیر

"تیمام؟" ممکنه بگی معنی تیمام چیه؟ راستی خوش اومدی بچه محله تینا، امیدوارم شما دوستای

بارم جواب دادم. مگه عاشق شدن دل بخوایه که هر کی دلش خواست عاشق بشه؟ منم عاشق شدم بدون این که عشق ازم اجازه بگیره!

*** zizi - بابل**

کیجا جان فعلاً فقط به کنکور فکر کن، وقت برداشت محصوله. از این که با پیام کلی خوشحال شدی، خوشحال شدم. به "امیر بازواری" سلام برسون.

*** ستاره‌ی آسمون شب - تهران**

"سلام. برگشتم تا دوباره کنار شما دوستای خوبم باشم." اینو ستاره نوشته و منم می‌گم خوش اومدی، صفا آوردی. دیگه گم نشی‌ها!

*** مهیت، فرشته و ابلیس - دزفول**

"... تا به حال به خودت نگاه کرده‌ای، آیا هنوز انسانی؟"

قطعه‌ی قشنگی نوشتین و منو به جورایی بیچوند. باید به این نکته فکر کنم. خوشحالم که گاهی چیزی برام می‌نویسین.

*** فاطمه - سنقر**

"چرا بعضی از ما باید این قدر غرق در غرور بشیم که حتی دوستانمون رو فراموش کنیم؟..." چه فاطمه دلت رو کی شکونده تا سه سوت حالش رو بگیریم؟ برام بنویس. اینم فال تو: "اکنون که ز گل باز چمن شد جو بهشتی / ساقی می‌گلگون بطلب بر لب کشتی..."

*** شیوا f1sh - نی‌ریز**

شیوا خیلی خیلی خوش اومدی، بابا گرافیکت نامه می‌دی بدون نه نقاشی توپ؟ دفعه‌ی بعد منتظر به کار خوب ازت هستم. اون چه خطی بود نوشتی؟ میخی، چکشی، بیلی و ...

*** غریبه ۷۲۲ - نی‌ریز**

ا... هیچ معلومه تو کجایی؟ اول بگم جواب اون سؤال سخت رو پیدا نکردم. بعدشم اینو بگم که هر جا هستی سلامت و موفق باشی، این رو هم بگم که خیلی غافلگیر شدم تو نامه‌ی شیوا تو رو دیدم.

*** ساحره - نی‌ریز**

پس گفتمی به فال برات بگیرم، چشم. اجازه، اینم فال تو: "حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد / از سر پیمان گذشت بر سر پیمانده شد..." سبز باشی.

بچه‌ها نوشته هاتون رسید

مژی جون - گلگواه، Sunboy - بشرویه، فرزانه - بهتره تنها به خدا توکل کنی، تینا Calm - رامشیر همراه با به بغل گلبرگای رز، مریم - قانیه، نامه مال اسفنده ولی حالا رسیده، حنا به با به نامه ی ۴۸ صفحه‌ای، مژگان در آسمان پرستاره‌ی شب - رشت، احمد NESTA "K - - کاشمر، عاشق تنها - مشهد، سرت لای درگیر نکنه، حسین زینتی - مینو دشت، "مجله‌ی مهوت" خیلی قشنگه، "HellBoy - فیروزآباد فارس.

باغای شهریار باشه.

*** هری پاتر - خواب**

هری دوتا نوشته ازت دارم ولی مال ۸/۸/۱۷ و ۸/۹/۱۷ تا حالا کجا بودن؟ نمی‌دونم چرا این قدر دیر به دستم رسید. اما چیزی از خوشحالی من کم نکرد. برات آرزوهای خوب می‌کنم.

*** بچه‌میت - مشهد**

حالا شدی بچه مثبت، شایدم قبلاً گفتم ولی تو یکی از بهترین اسامی بچه‌های معلوم رو داری. ما باید یاد بگیریم که همیشه مثبت باشیم.

*** نسرین خاتمی فرد - سرگان**

نسرین خانوم، خیلی ازم دلخوری، نوشته‌هاتون رو به صاحبان اصلی‌شون رسوندم، از این که لطف کردین و چند خطی برام نوشتین، منت گذاشتین!

*** جنتمن - خورموج**

فکر کنم بعضی از دیدگاهات احتیاج به عمل جراحی داشته باشه، نه؟ این قدر نکات رو منفی نکن.

*** ساده‌دل - ززند**

من این شانس رو نداشتم به زیارت خانه‌ی خدا و کربلا نایل بشم، امام رضام - قربونش برم - مارو تحویل نمی‌گیره چه برسه اون جاها، امیدوارم همیشه خوابای خوب ببینی...

*** زهرا ۱۲ ساله - بابل**

وای زهرا خانوم، پس آبجی zizi هستی، خیلی خوش اومدی. واسه تولدم به کاردستی قشنگ درست کرده بودی که هنوزم دارم. واقعا خوشحالم به معلومی ۱۲ سالمه به جمع ما اضافه شده. به ابجی‌ها سلام برسون.

*** معصومه - لارستان**

گفتمی مامان رفته پیش فرشته‌ها، امیدوارم یاد و خاطره‌اش همیشه تو دلت جاویدان باشه. معصومه خانوم به جمع معلومی‌ها خوش اومدی.

*** هرمیون - خواب**

ای کاش نقاشی رو با خودکار مشکی می‌کشیدی که بشه چاپش کرد، با مداده و کمرنگ. به دختر خاله‌ها (المیرا و سارا) سلام برسون. سبز باشی.

*** عاشق بی‌معشوق - گلاژ**

متأسفم که به عاشق بی‌معشوق دیگه از تهران با این اسم برام نامه می‌ده، ولی می‌تونین هردوتون عاشق بمونین، تو در گلاژ واو در تهران، موافقی؟ آخه عشق به اندازه کافی بزرگه که هر دو می‌تونین عاشق باشین!

*** فرزانه اسفندیاری - گلستان**

"تا شکوفه سپید سبب / تازیانهای به دست باد دید ریخت!"

قشنگه، سعی می‌کنم دیگه تو سینما دعوم نشه.

*** سونیا - تهران**

"خداوند دعای کسانی را که برای فراموش کردن نفرت به درگاهش استغاثه می‌کنند می‌شنود اما دعای کسانی را که از عشق می‌گریزند، اجابت نمی‌کند." جمله‌ی قشنگی نوشتی، امیدوارم آسمون دلت خیلی آفتابی باشه.

*** شادی - تهران**

عجب سؤال سختی کردی شادی، ولی شاید به

خوبی واسه هم باشین. از این که تو هم واسه وحید دعا می‌کنی حتما خوشحال می‌شه.

*** معلوم عاشق - تهران**

امیدوارم دلت اون قدر بزرگ بشه که بتونی واسه همه‌ی آدمای غمگین دنیا، دعا کنی.

*** صالح قیاسی - نهاوند**

بابا ماشین و گواهی‌نامه مبارک، ای ول سردبیر، صالح تو داری کم کم از ما دور می‌شی و به جای می‌رسی که دیگه معلوم رو نمی‌بینی! حتماً به نسخه از مجله‌تون رو برام پست کن. صالحی جان خیلی باارامی، از این که دلت واسه دردی دیگرون می‌گیره!

*** شاهپرک سرخ ۲۲ - سرخه**

شاهپرکا وقتی دارن رو گلا پرواز می‌کنن، باید خیلی مواظب خارها باشن! نه این که دیگه سراغ گلا تون، نه، فقط باید هوای خارارو داشته باشن تا بال و دلتون زخمی نشه!

*** جوینده راز - بروجرد**

اینحکسی حق نداره ناامید بشه مفهومی!

از نوشته‌ات انبساط خاطر پیدا کردم و امیدوارم همیشه "خنده بر هر درد بی‌درمان دوا باشه" ! دوتا نامه ازت خوندم. بازم برام بنویس.

*** پشت کنکوری - ساری**

پسرتو چقدر خطرناکی، چوب کبریت می‌فرستی؟ نمی‌گی تو راه بر اثر حرارت آتیش می‌گیره؟ امون از شیظنت‌های تو پسر پشت کنکوری، خدایا بذار بره کنکور تا همه جا رو منفجر نکرده... اون شعر قشنگ رو به بار دیگه برام بنویس، ولی خداییش خوش خط‌ترا!

*** احمد ثابتی غریبه - مشهد**

اون موقع که واسه‌م نامه‌نوشتی ۱۹ ساله بودی و حالا دیگه ۲۰ ساله شدی. مث این که دلت به جورایی تو ۱۹ سالگی گرفتار شده، اما حالا دیگه ۲۰ ساله‌ای و حتماً پخته‌تر شدی و بهتر می‌تونی تصمیم بگیری!

*** علیرضا مهدی پور - نی‌ریز**

علیرضا خان، گله کردی جوابات رو نمی‌دم، البته حالا فهمیدی که اشتباه می‌کردی چون قبلاً به نوشته‌هات جواب دادم، مارو نیچون. تو به نامه واسه صفحه‌بندی پیشنهادهایی دادی و تو به نامه‌ی دیگه جوکی گفتمی که خیلی ممنونم.

*** هاله - شهریار**

عجب کارت پستال قشنگی فرستادی، راستی حالا که بهاره، شهریار با اون باغای زیبا، آی دیدن داره، آی تماشاویه. دلت مٹ سرسیزی

همه بازیگر خدایدم

اشاره:

"عبدالرضا زهره کرمانی" از جوانان مستعد بازیگری کشور است که او را بازیگر در فیلم‌ها و سریال‌های مختلف دیده‌ایم. "غریبه" یکی از کارهایی بود که زهره کرمانی توانست در آن بدرخشد. گزیده کار است و

و کارگردان روی این سریال، شخصیت معین فراهانی نمود آدم خوب‌های قصه‌های امروزی است و با توجه به همه این مسائل فشارهای خاصی را تحمل می‌کند؛ خواهی که از یک طرف پدرش را از دست داده و از طرفی شوهرش را به گروگان گرفته‌اند.

بچه‌ای که الان این وضعیت را دارد تنها مونس و همدم مادر بزرگش است. مشکل روحی و روانی خواهر از یک طرف و تنش‌هایی که از طرف دیگر به او وارد می‌شود، درگیری شدیدی که بین نگاه مادر به دختر خاله و ارادت قلبی که خودش به دختر عمو دارد و ... باعث شده که شخصیت معین فراهانی جای کار داشته باشد.

کار با آقای قویدل چطور بود؟

کاملاً با گفتمان جلو رفتیم. خیلی از جاها متن از پیش تعیین شده با تأخیر به دست ما می‌رسید ولی ما وقت و انرژی می‌گذاشتیم تا به آن چیزی که بهترین تاثیر را روی بیننده می‌گذارد برسیم.

باکدام یک از شخصیت‌هایی که تا به حال بازی کردید، توانستید ارتباط بهتری برقرار کنید؟

به هر حال من یک نقشی را بازی می‌کنم. جدا از خیلی چیزهای دیگر اگر آن شخصیت را دوست نداشته باشم و نتوانم با آن ارتباط برقرار کنم، بازی در آن را قبول نمی‌کنم.

بیشتر دوست دارید چه نقش‌هایی را ایفا کنید؟

خیلی از مردم من را می‌شناسند. هیچ کس من را با هیوا یا نسل سوخته نشناخت، همه من را با سریال غریبه می‌شناسند، این برای من یک جورهایی دردآور است ولی از یک طرف عامه اینطوری دوست دارند. مردم مرا با یک کاری مثل غریبه می‌شناسند، غریبه‌ای که شخصیتی

مدا از بازیگری فودش فیلمسازی هم می‌کند و تاکنون چند کار را تجربه کرده و پر از ایده و برنامه است و دلش می‌خواهد کارهای بزرگی انجام دهد اما...

سریال "روح مهربان" از شبکه سوم سینما در حال پخش است و عبدالرضا ایفاگر نقش "معین فراهانی" در این کار می‌باشد. گفتگویی با وی انجام داده‌ایم که امیدواریم مورد توجه‌تان قرار بگیرد.

فعالیت فرهنگی را از چه زمانی شروع کردید؟

بر مبنای آن تعریفی که عامه مردم از بحث فرهنگی و هنری دارند، از موقعی که خودم را شناختم در حال انجام دادن یک سری کارهای فرهنگی بودم. دوران راهنمایی و دبیرستان مشغول تئاترهای مدرسه بودم. فیلمسازی آماتور را در انجمن سینمای جوان آموختم که بعدها به فیلمسازی در حد کوتاه و بلند تبدیل شد.

در حال حاضر شاهد پخش سریال "روح مهربان" به کارگردانی امیر قویدل هستیم، از شخصیت معین فراهانی بگویید؟

من در این سریال نقش معین فراهانی که مقید به یک سری اصول است را بازی می‌کنم، معین یک آدم شعارگر است، فردی متدین و مومن که در یک چنین خانواده‌ای بار آمده است و دچار یک سری بحث‌های عاطفی می‌شود، با توجه به نگاه خاص نویسنده



حتی اگر موجب شکست شود؟

من برای بازی در یک سری نقش‌ها نمی‌توانم نه بگویم و دوست دارم از این کارها بازی کنم کما اینکه بعضی وقتها اتفاق افتاده در یک مقطعی به من گفته‌اند چهره‌ات برای نقش منفی جواب می‌دهد. و من پذیرفته‌ام. به هر حال نگاه‌ها متفاوت است. و من ریسک کردن را تاحدی که بدانم از این طریق پیشرفت می‌کنم انجام می‌دهم.

بچه کجایی: ایران.

دوست داشتید کجایی بودید: از این که هستم راضیم.

بهترین دوست: اگر پیدایش کنی، خود آدم.

سختی: بهترین چیزها سخت‌ترین آنهاست.

بهترین نویسنده: ژوزه ساراماگو.

بهترین کارگردان: کسی که زمانی را که در آن زندگی می‌کند خوب بشناسد.

تهیه کننده: کسی که به آدم‌هایی که زمانه را خوب می‌شناسند و کارشان را بلدند کار می‌کند.

بازیگردان: کاپیتان کشنی.

عکاس: منجمد کننده یک لحظه جهت ثبت تا ابدیت.

خبرنگار: دوست و دشمن.

سوق: معضل اجتماعی.

قتل: خوی حیوانی.

پلیس ۱۱۰: صد و ده‌اش را چون به اسم آقا امام علی (ع) است خیلی دوست دارم.

شب: مرور افکار روزانه.

خوشه‌شور: پاره تن ایران.

جنگ: در آرزوی دنیای بی‌جنگم.

شلمچه: گذر عاشقی.

دشمن: دشمن را دوست بدار.

جانباز: سنبل استقامت.

شهادت: بهترین راه رسیدن.

خدا: تنها مامن و پاور.



این شک ندارم.

در بین صحبت‌هایتان به کلمه مرگ اشاره کردید، اگر امروز به شما الهام شود که آخرین روز زندگی‌تان است، چه کار می‌کنید؟ - منطقی باید به این قضیه نگاه کنیم. اگر در آن حد باشیم که به ما الهام شود حتماً خیلی بندگان خوبی بوده‌ایم. هر چند می‌گویند به همه آدم‌ها الهام می‌شود که مرگشان نزدیک است.

چرا؟

- باید سکوت کنید. چون همه چیز قفل می‌کند به خاطر اینکه انسان تحت شرایطی زندگی را دوست دارد حتی اگر ۸۰ سالش باشد. در این لحظه همه چیز در ذهنمان به هم می‌ریزد و به نظر من بهترین چیز سکوت است. این سکوت می‌تواند ۵ دقیقه باشد و یا ۱ ثانیه و یا می‌تواند سکوتی باشد که به مرگ منتهی شود.

جناب‌عالی دید بهتری نسبت به کرمان و ارگ بم دارید، ارگی که کاملاً از خشت بود و ما عزیزان زیادی را در آن از دست دادیم. اما علی‌رغم اینکه از طریق رسانه‌ها بارها اعلام شده بود که زلزله این منطقه را تهدید می‌کند به این موضوع توجهی نشد، در این خصوص انتقاد یا پیشنهادی ندارید؟

- بهتر است که نمک روی زخم هیچکس نپاشیم. سه سال است که از این حادثه غمناک می‌گذرد. بنای بم و بسیاری از شهرهای اطراف استان کرمان خشتی بود و یک زلزله با این وسعت آن سقف‌های گنبدی و گاه‌گلی را به هم ریخت. از سوئی اگر در قیاس بخواهیم نگاه کنیم من بیشتر از ساختمان‌هایی که با تیر آهن در تهران بزرگ ساخته شده هراس دارم. آن بنای خشت و گلی حتی علی‌رغم قدمت و فرسودگی که داشته یک جورایی توانمندتر بوده است. خدا کند این اتفاق هیچ‌جا نیفتد و اگر یک چنین حادثه‌ای پیش بیاید وامصیبتا. به هر حال باید پیشگیری کنیم و این پیشگیری باید اساسی باشد.

چقدر اهل ریسک هستید؟

- اگر موقعیتش باشد ریسک می‌کنم.

دو وجهی داشت. از دید مردم شخصیتی که هم خوب است و هم بد، ولی در کل مردم نگاهشان به شخصیت منفی نگاه مثبتی نیست. من برای یک کار در میدان هفت تیر نزدیک بود کتک بخورم چون نقش منفی بازی کرده بودم، حالا هر چند از دید خودم این کارها توانسته تأثیر بگذارد البته درممالک خارجی اینطوری نیست. اگر شخصیت پردازی درستی روی نقش منفی صورت بگیرد خارج از آن سنت‌های منفی که در خیلی از کارها می‌بینیم رسیدن به آن سخت تر است.

کار بارضا آهنج چطور بود؟

آخرین کارم به کارگردانی رضا آهنج بود. این سریال در سه اپیزود ساخته شده و در سه مقطع زمانی نگاهی متفاوتی به بحث انسان در ژانر دفاع مقدس دارد.

چطور می‌توانیم به سینمای ارزشی دست پیدا کنیم؟

اینکه چکار کنیم یک بحث طولانی می‌طلبد این بحث، بحثی تخصصی است. ای کاش ما خیلی از کارها را انجام نمی‌دادیم. من می‌گویم همه نوع ژانری اعم از سینمای اجتماعی، طنز، کمدی و ... داشته باشیم نه اینکه فقط به سینمای دفاع مقدس بپردازیم. ما باید به کارگردانهای این نوع فیلم‌ها بها دهیم. شاید آقای X بتواند فیلم جنگی خوب بسازد ولی نتواند فیلم اجتماعی خوبی بسازد. این اتفاق‌ها بارها در سینما رخ داده است. اگر هر کسی جای خودش باشد دنیا گلستان می‌شود.

بازیگری را چطور تعریف می‌کنید؟

بازیگری از دید من یک جور شاعری و زندگی کردن است. به نظر من، فارغ از خیلی چیزهایی که به ما دیکته می‌کنند، همه بازیگریم و در این شکی نیست. جدا از اینکه ما همه بازیگر خداییم.

ما همه به خاک و شهرمان وابستگی خاصی داریم، به عنوان یک هنرمند کرمانی بعد از حادثه بم چه احساسی داشتید؟

به هر حال این احساسی است که همه مردم دارند. ما با یک مقوله‌ای به اسم مرگ طی سالهای گذشته خیلی آشنا شدیم. ولیکن باز هم مرگ‌های این چنینی و جمعی از هر دینی، قومی و ملیتی باشند روی آدم تأثیر می‌گذارد و بر دل سنگینی می‌کند و فرقی هم نمی‌کند که این اتفاق کجای دنیا باشد و تو کجای دنیا ناظر این اتفاق باشی. حال آن که من کرمانی هستم و یک عرق خاصی نسبت به شهرم و ارگ بم دارم. من یک فیلمی به اسم مروارید کویر ساختم که قصه‌اش، قصه‌ارگ بم است و تأثیرات خاصی روی من گذاشته است و در همین ارتباط من که اصلاً دغدغه خوانندگی در این عرصه نداشتم، رفتم و یک همذات پنداری با مردم بم کردم و یک کلیپ به اسم خانه امید ساختم.

الان به نظر شما شرایط بم به شرایط سابق برگشته است؟

- مطمئناً نه! به هر حال خیلی طول خواهد کشید تا برگردد به آن بم. شاید بمی بازسازی شود بهتر از آن بم، ولی مطمئناً بم قیل نخواهد شد و من در



انتقاد

بروس ویلیس از مطبوعات سینمایی آمریکا

"بروس ویلیس"، بازیگر سرشناس هالیوودی، از مطبوعات سینمایی آمریکا به دلیل ضعف در پوشش خبری انتقاد کرد. هنرپیشه فیلم‌های "شکست‌ناپذیر" و "حس ششم" اعلام کرد که اصحاب رسانه در آمریکا خبرهای مهم را رها کرده و به پوشش خبرهایی می‌پردازند که به هیچ عنوان معتبر نیستند. این بازیگر مطرح با اشاره به اینکه سال‌هاست صفحات سینمایی نشریات را مطالعه نمی‌کند، تصریح کرد: "بیشتر خبرهایی که اینجا به چاپ می‌رسد پیش از آنکه جنبه اطلاع‌رسانی داشته باشد، همراه‌کننده است، چرا که شایعات و رویدادهای بی‌اساس را نقل می‌کنند". ویلیس در ادامه صحبت‌هایش با تأکید بر اینکه در حال حاضر ارزش‌های خبری برای خبرنگاران رنگ‌باخته گفت: "در حال حاضر هر چیزی که حساسیت برانگیز باشد و جنجال به پا کند به خبر تبدیل می‌شود. اگر خبری حاوی سایر ارزش‌های خبری باشد، اما عنصر جنجالی نداشته باشد در قالب خبر منتشر نمی‌شود.



"ران هاوارد"، کارگردان فیلم جنجال‌برانگیز "رمز داوینچی" گفت: فیلم "رمز داوینچی" نیازی به بیانیه‌ی عذرخواهی و یا انکار مطلبی ندارد. "ران هاوارد"، درباره فیلم خود گفت: "رمز داوینچی" یک اقتباس روشن از یک رمان است و به هیچ‌وجه درخواست‌های اخیر برخی از مقامات مسیحی را مبنی بر انتشار بیانیه‌ای جدید برای انکار موضوع مطرح شده در این فیلم نمی‌پذیرم. وی در مصاحبه با روزنامه لس‌آنجلس تایمز افزود: این فیلم یک فیلم الهی و یا تاریخی نیست. اظهارات اخیر "هاوارد" به شدت از سوی گروه کاتولیک "Opus Dei" در رم مورد انتقاد قرار گرفته است. سخنگوی آمریکایی این گروه گفت: یک بیانیه انکار و یا عذرخواهی روشی برای نشان دادن این مطلب است که کمپانی فیلمسازی سونی خواستار رفتاری عادلانه و محترمانه به مسیحیان است. فیلم "رمز داوینچی" برگرفته از کتابی به همین نام نوشته "دان براون" است که تاکنون میلیون‌ها نسخه از آن در سطح جهان به فروش رسیده است.

کارگردان "رمز داوینچی" از مسیحیان عذرخواهی نخواهیم کرد



تاتو از بازی در

"رمز داوینچی" می‌گوید

"آدری تاتو" اعلام کرد اگر پیگیری‌های ران هاوارد، کارگردان مطرح سینما، نبود به احتمال بسیار در فیلم "رمز داوینچی" بازی نمی‌کرد. این هنرپیشه که شهرتش را وامدار بازی در فیلم "آملی" است عنوان کرد زمانی که ران هاوارد با پیشنهاد بازی در فیلم "رمز داوینچی" از راه رسید، او در حال گذراندن تعطیلات در مکزیک بود. از همین رو حاضر نشد برای بازی در این فیلم تست بدهد. هنرپیشه مطرح فرانسه علاوه بر این احساس می‌کرد که نقش سوفی در این فیلم برای وی کمی بزرگ است، از همین رو پیشنهاد بازی در این اثر را نپذیرفت. او در این مورد می‌گوید: "ران هاوارد" اصرار داشت که من در این فیلم بازی کنم و من نیز در جلساتی که او برای گفتگو تعیین می‌کرد، شرکت می‌کردم. سرانجام او توانست مرا برای حضور در این اثر متقاعد کند و این در شرایطی بود که شماری از هنرپیشگان مطرح سینما برای ایفای نقش سوفی مشتاق بودند."

"دان چیدل" که با ایفای نقش در "هتل رواندا" شهرت و محبوبیت بسیاری به دست آورد، قرار داد بازی در فیلم "بامن حرف بزن" را امضاء کرد. این اثر شاهد همکاری چیدل با "جیوئیل اوجیفور" است و شرح حال خلافتکاری را روایت می‌کند که به مجری برنامه‌های رادیویی تبدیل می‌شود و در دهه ۱۹۶۰ عنوان برترین صدای جامعه سیاه پوستان را از آن خود می‌کند. خبرها حاکی از آن است که چیدل در این اثر نقش "رالف والدو" را بازی می‌کند که همراه با تهیه‌کننده‌اش تلاش می‌کند تا در جریان جنبش حقوقی مدنی و در ایستگاه‌های رادیویی سفیدپوست سالار، جایگاه خود را حفظ کرده و بقا یابد. "کیسی لیمونز" کارگردانی این اثر را بر عهده دارد و فیلم را براساس فیلمنامه‌ای که شخصاً به رشته تحریر درآورده، کلید می‌زند. استودیو فوکس فیچرز حقوق توزیع و نمایش فیلم "بامن حرف بزن" را در داخل آمریکا خریداری کرده و تولید این اثر از ماه ژوئن آغاز می‌شود.

نقش آفرینی چیدل در "با من حرف بزن"



نیکلاس کیچ از ۱۱ سپتامبر رضایت دارد

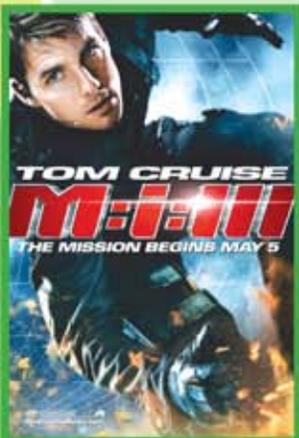
"نیکلاس کیچ" بازیگر خوب سینمای جهان از همکاری با "الیور استون" در فیلم "مرکز تجارت جهانی" کاملاً رضایت دارد.
این فیلم که به حادثه ۱۱ سپتامبر می‌پردازد ماجرای یک پلیس وظیفه‌شناس را به تصویر می‌کشد که پس از حادثه می‌خواهد مردم را نجات دهد...
کیچ درخصوص این همکاری گفت: مدت‌ها بود که از کارگردان‌ها چیزی یاد نگرفته بودم. استون از من توقعاتی داشت که به ظاهر بسیار ساده می‌آمدند و من فکر می‌کردم از پس آن‌ها برمی‌آیم. وقتی وارد عمل شدیم تازه متوجه شدیم که آنچه او می‌خواهد با ذهنیت من خیلی فاصله دارد. برای بازی در این نقش انرژی زیادی صرف کردم و احتیاج به استراحت دارم.
پس از این که از فیلمبرداری این کار فارغ شدیم هنوز با پس‌مانده‌های حس شخصیت اصلی کار درگیر هستم و فکر می‌کنم زمان زیادی بگذرد تا بتوانم ذهنم را از تأثرات آن خالی کنم.



فروش سومین قسمت از مجموعه آثار "ماموریت غیرممکن" در نخستین هفته اکران نتوانست انتظارات تهیه‌کنندگان را برآورده کند.
فیلم "ماموریت غیرممکن ۳" با شرکت "تام کروز" جمعه شب در آمریکا به نمایش عمومی درآمد و در تعطیلات پایان هفته بالغ بر ۴۸ میلیون دلار فروش کرد. فروش این فیلم در شرایطی رقم خورد که "ماموریت غیرممکن ۲" به کارگردانی جان وو در اولین روزهای اکران با استقبال بهتری مواجه شد و در سال ۲۰۰۰ بالغ بر ۵۸ میلیون دلار بلیت فروخت.
راب مور، مدیر بازاریابی و نمایش پارامونت که اکران این اثر را برعهده داشت، اعلام کرد که تصور نمی‌کند خبرهای موجود پیرامون تام کروز تأثیری بر فروش فیلم داشته باشد. بسیاری از نشریات معتقدند در سال‌های اخیر از میزان دوستداران تام کروز کاسته شده و فیلم‌هایش از قدرت سابق برخوردار نیستند.
فیلم "ماموریت غیرممکن ۳" راجی جی ابرامز، کارگردان مجموعه‌ی تلویزیونی "پیگانه‌ها" کارگردانی کرد. سیمور هافمن و لارنس فیشبورن از دیگر بازیگرانی هستند که در این فیلم به نقش آفرینی پرداختند.
با صدرنشینی فیلم "ماموریت غیرممکن ۳" مقام دوم جدول فروش به فیلم "وسیله نقلیه تفریحی" با شرکت رایین ویلیامز رسید. این اثر که در گونه سینمایی کم‌دی جای داشت در دومین هفته نمایش با فروش ۱۱ میلیون دلاری مواجه شد. در این میان مقام سوم جدول نیز به فیلم "یک شکار آمریکایی" رسید. این اثر که فیلمی هراسناک است در نخستین هفته اکران ۶ میلیون دلار فروش کرد.

تام و "ماموریت غیرممکن ۳"

انتظارات را برآورده نکرد



خالق نیویولندی سه‌گانه "آرباب حلقه‌ها" از بازسازی فیلم "سدشکن‌ها" در آینده نزدیک خبر داد.
پیتر جکسون که آخرین بار فیلم "کینگ کنگ" را بازسازی کرد، درصدد است برای ساخت فیلم "سدشکن‌ها" از جلوه‌های ویژه باشکوهی سود جوید. این اثر با بودجه ۱۰۰ میلیون دلاری ساخته می‌شود و رویدادهای جنگ جهانی دوم را در محوریت دارد.
شیده‌ها حاکی از آن است که کارگردان اسکاری سینما برای ساخت این اثر می‌خواهد از خاطرات کسانی استفاده کند که در جنگ جهانی دوم حضور داشتند. در جریان حملات جنگ جهانی و شکستن سدهای بزرگ، بسیاری از مردم و کارکنان سد جان خود را از دست دادند و بازماندگان آنها خاطرات بسیاری برای روایت درباره‌ی آن دوران دارند.
"سر دیوید فراست" حقوق ساخت فیلم براساس کتاب "سدشکن‌ها" را سال گذشته خرید و همان زمان اعلام کرد که بزرگترین چالشش که وی در پیش دارد ساخت فیلمی است که به مراتب بهتر از نسخه نخست باشد.



جکسون

"سدشکن‌ها" را بازسازی می‌کند

خودم هم نفهمیدم چرا دست و پام لرزید وقتی نگاهم افتاد به ماهرخ، نگاهم روی صورتش ماند. ماهرخ برخلاف اسمش هیچ نشانه‌ای از ماه را نداشت، دخترکی بود معمولی، با معصومیت خاص دختران شهرستانی. و به قول مادرم؛ آفتاب ندیده!

شاید چون من فقط دخترهای عروسکی را در دور و اطرافم دیده بودم از ماهرخ خوشم آمد. شاید هم... کسی چه می‌داند، من که به فرمان دلم راندم، پس چرا تقدیرم چنین شد؟!

اول از همه مادرم فهمید که دلم پیش ماهرخ گیر کرده، هرچه نبود خودش سی‌و‌اندی سال قبل یک ماهرخ دیگر بود، دخترکی شهرستانی که دست داده بود به دست پسر درس‌خوانده همسایه و آمده بود تهران و مادر چهار فرزند شده بود.

مادرم فهمید دلم پیش ماهرخ است، شاید هنوز روزی به شبی نرسیده بود از دل‌بستگی‌ام به او، که مادر کنار گوشم زمزمه کرد:

«می‌خواهش؟!»

خجالت کشیدم جواب بدم. سرم را انداختم پایین و بغضم را فرو خوردم. مادر، دست انداخت زیر صورتم و نگاهم کرد، بعد هم سرم را کشید به آغوش و عاشقانه نجوا کرد:

«دختر دایی خوشحال می‌شه بفهمه ما دخترش رو پسندیدیم و می‌خواهیم ببریمش تهران.»

عید بود. هیچ سالی همراه خانواده‌ام نمی‌رفتم سرزمین کودکی‌شان، نمی‌دانم چرا رفتم، شاید تقدیرم چنین بود. درسی نداشتم و بدم نمی‌آمد لختی استراحت کنم. مادر که فهمید گفت:

«کجا بهتر از خانه باباجان!»

روز دومی بود که اتراف کرده بودیم خانه باباجان. شاید هشت سالی می‌شد که نرفته بودم آنجا. مادر گفته بود:

«هم فال است و هم تماشا. هم خستگی دانشگاه رو از تنت بیرون می‌کنی هم باباجانت خوشحال



می‌شه که بهشون سرزدی!

باباجانم بزرگ فامیل بود و همه می‌آمدند دیدنی‌اش. روز دومی بود که آب و هوای خانه باباجان می‌خلید به رگ و پوست‌مان. ماهرخ با خانواده‌اش آمده بودند دیدنی باباجان. روسری گلدار سرش بود و رخت و لباس ساده محلی. نمی‌دانم چرا محو او شدم، انگار آنچه را که از یک دختر قشنگ در اندیشه داشتم دیده بودند به قامت او.

پدرم مهربانتر از آن بود که چون و چرا کند روی دل پسرش. باباجانم هم شنیده بود نوه‌اش دل بسته به ماهرخ. پیغام داده بود برای پدر و مادر ماهرخ، که ماهرخ نفهمد که چشم و گوش بسته بماند، بیاید حرف بزنید که دست این دوجوان را بگذاریم توی دست هم.

کسی که پیغام را برگرداند گفت:

«خیلی خوشحال شدن اما مادرتش گفت آقا سعید هزار ماشالا برا خودش مهندسی شده اما ماهرخ چی؟ اگه نهضت سوادآموزی نبود همین اسمش را هم نمی‌توانست بنویسه!»

باباجانم گفته بود:

«اگه سعید من دختر شهری می‌خواست که دور و اطرافش پر بود، اون می‌خواد به زن زندگی بگیره!»

پنج روز بود که آب و هوای خانه باباجان را حس می‌کردیم که دیدم نشسته‌ام زانو به زانوی ماهرخ. مادرتش بلند گفت:

«ماهرخ کنیز آقا سعید آقا‌س!»

مادرم جوابش داد:

«تاج سرمون می‌شه!»

باباجان هم وسط کار را گرفت و گفت:

«هرچی زودتر دست این دو تا جوون رو بذاریم توی دست هم، شیطون عصبانی‌تر می‌شه! زیرلب در دو قدمی ماهرخ نجوا کردم:

«من از تو خوشم اومده، تو چی؟!»

شاید خجالت کشید لب از لب باز کند، فقط صورتش سرخ شد و دانه‌های درشت عرق را دیدم که روی پیشانی‌اش سرید.

گفتم:

«یه حرفی بزن که بداتم زنم لال نیست!»

خنده کم‌رنگی بر صورتش نشست و لب پایینی‌اش را زیر دندان گزید و مثل دم و بازدمی گفت:

«کنیز شما آقا مهندس!»

توی دلم چیزی زیر و رو شد. آب دهانم را فوت دادم و گفتم:

«عزیزمی! حاضری زنم بشی؟!»

سرش را آورد بالا و نگاهش را جاری کرد توی نگاهم. داشت گریه می‌کرد.

گفتم:

«ناراحتی؟!»

بزرگترها آن سوی اتاق پذیرایی خانه باباجان گل می‌گفتند و گل می‌شفتند. دانه‌های اشک مثل یاقوت از کنار گودی چشمان ماهرخ غلتیدند پایین و کنار لب‌های محو شدند. فهمیدم که ماهرخ

نفس در سینه‌مانده‌اش را رها کرد، بعد هم گفت:

«چقدر خوشبختم من! ولوله‌ای افتاد میان اتفاق. انگار عاقد آمده بود که همه جا به جا می‌شدند. انگار شیطان می‌خواست تا لحظاتی بعد حسابی عصبانی بشود به خاطر همدلی دو کبوتر.

نگاهم عاقد را سیر کرد، نگاه عاقد هم، مرا و ماهرخ را.

گفت:

«خوشبخت باشید الهی!»

ماهرخ نرفته بود گل بیاورد و همان مرتبه اولی که عاقد گفت «وکیلیم؟!»

سرخ شد و جواب داد:

با اجازه بزرگترها بله!

صدای کل زدن زنها

نگذاشت همه حرف

ماهرخ را بشنوم، فقط

عبارات عربی عاقد را

با نگاهم از روی لبش

می‌خواندم ماهرخ

بعدها گفت:

«موقعی که عاقد خطبه

را می‌خواند مطمئن بودم

همه چیز خواب و خیال

است...»

تا هشت روز بعد

که بخوایم برگردیم

شهرمان. من و ماهرخ

دنایی از عشق را تجربه

کردیم و شدیم دلداه

هم. حالا مگر راحت بود جدایی. قرارمان شد دو

هفته بعد، که من بروم سراغ ماهرخ و بیاورمش

شهرمان که برویم چیزی بخیریم برای هم.

دو هفته، دو قرن شد برای من. و برای ماهرخ:

«هزار بار مردم و زنده شدم از دوریت آقا

مهندس!»

می‌خواست اذیتم کند. گفته بودم دیگر نگوید آقا

مهندس. گفته بودم بگوید سعید. می‌گفت:

زبان به کام نمی‌چرخه که بگم سعید!

مثل دو کبوتر آماده کوچ شدیم. باباجان کنار

گوشم گفت:

«بادت باشه باید پر و بال زن همیشه چیده بشه

که نره بشینه رو بوم همسایه که شکارش کنن!»

پیشانی باباجان را که بوسیدم گفتم:

«باباجان! شما هم که هنوز مثل عهد قاجار فکر

می‌کنید... و دست ماهرخ را بیشتر توی دستم

فشردم و آمدم شهر ما. بچوچه درس خواندم

بود. حالا مگر می‌شد دلم را از ماهرخ جدا کنم

کبوتر عروسی

عید بود. عید در غربت. ماهرخ همیشه عیدها سی و هشت سال پیش وقتی وسایلم را برداشتم که برگردم ایران، نمی‌دانستم چه جوابی به خانواده ماهرخ بدهم. دلخوشی‌ام فقط به نامه‌ای بود که او برایم فرستاده بود و خودش همه چیز را نوشته بود و من می‌توانستم خانواده‌اش را با همان نامه متقاعد کنم

سراغش را گرفتم، بی‌اعتنایی کرد. دستم را برده بالا که بکوبم توی صورتش، فرار کرد

که دخترشان خودش راهش را جدا کرده و رفته است. دختر و پسری که داستان زندگی‌ام را شنیده‌اند یکسره می‌پرسند سرنوشت ماهرخ چه شد؟! باورشان نمی‌شود که می‌گویم هیچ خبری از ماهرخ ندارم. بعد هم اصرار می‌کنم: - شما چه کار به عاقبت ماهرخ دارید، به این فکر کنید که حتماً خانواده‌های‌تان همدیگر را در سطح هم نمی‌دانند که اجازه نمی‌دهند شماها با هم ازدواج کنید. بعد هم برای‌شان زمزمه می‌کنم... کیوتر با کیوتر باز با باز... کند همجنس با همجنس پرواز...

عید در غربت. ماهرخ همیشه عیدها سی و هشت سال پیش وقتی وسایلم را برداشتم که برگردم ایران، نمی‌دانستم چه جوابی به خانواده ماهرخ بدهم. دلخوشی‌ام فقط به نامه‌ای بود که او برایم فرستاده بود و خودش همه چیز را نوشته بود و من می‌توانستم خانواده‌اش را با همان نامه متقاعد کنم

عید در غربت. ماهرخ همیشه عیدها سی و هشت سال پیش وقتی وسایلم را برداشتم که برگردم ایران، نمی‌دانستم چه جوابی به خانواده ماهرخ بدهم. دلخوشی‌ام فقط به نامه‌ای بود که او برایم فرستاده بود و خودش همه چیز را نوشته بود و من می‌توانستم خانواده‌اش را با همان نامه متقاعد کنم

عطر پیکرش را نمی‌شناختم. یادم نمی‌آمد آن عطر را پیشتر استنشام کرده باشم. سراغش را گرفتم، بی‌اعتنایی کرد. دستم را بردم بالا که بکوبم توی صورتش، فرار کرد. ولو شدم روی تک صندلی گوشه خانه. صدای به هم خوردن در را شنیدم. بی‌حوصله از پنجره آپارتمان نفلی اجاره‌ای‌مان بیرون را نگاه کردم. ماهرخ با چمدانی که به دنبال می‌کشید نشست توی ماشینی و رفت. نشستیم کنار کتاب‌هایم، حالا مگر می‌شد آنها را خواند؟ دست‌هایم را پنجه می‌کردم میان موهایم. خانه با روزهای قبل هیچ فرقی نداشت. مدتی بود که بود و نبود ماهرخ تفاوتی نداشت. فکر کردم شب برمی‌گردد. برنگشت. شب‌های دیگر هم گذشت و از ماهرخ خبری نشد. دو هفته‌ای گذشت. رفتم اداره پلیس. حرفم را گفتم و به انتظار نشستم. چند روز گذشت تا جواب بگیرم. جوابی تلخ و جانکاه. ماهرخ براساس قانون کفرستان غرب از من جدا و همسر مردی خارجی شده بود و براساس قانون من حق هیچ دخالتی در زندگی‌اش نداشتم. فکر می‌کردم همه چیز خواب و خیال است. فکر می‌کردم زمان که بگذرد بیدار می‌شوم، اما... نامه‌ای از ماهرخ به نشانی‌ام آمد، نامه‌ای که تکلیفم را یکسره کرد. ماهرخ نوشته بود:.... از وقتی آمدیم فرنگ، تو با درس و دانشگاهت زندگی می‌کردی نه با من، خب من هم یک آدمم، ماشین که نیستم، محبت می‌خواهم، احساس دارم... نامه ماهرخ بیست و سه صفحه بود، بیست و سه صفحه‌ای که یک جای بی‌گلابه نداشت. آخرش هم خیالم را راحت کرده بود که بی‌خیالش بشوم و بروم بی زندگی خودم و بگذارم او هم زندگی‌اش را بکند.

و تافل را بخوانم. خوب بود که بیشتر حسابی درس خوانده بودم و الا قبولی‌ام در تافل به خطر می‌افتاد. جشن قبولی‌ام در امتحان تافل با مراسم عروسی‌ام یک جا شد، و شبی به یادماندنی به جا ماند. شاید آخرین مرتبه‌ای بود که همه قوم و خویش را یک جا می‌دیدم و بعد از آن... ولایت کفر در انتظارمان بود. من بایستی برای ادامه تحصیل روانه اروپا می‌شدم و ماهرخ هم همه کس و کارم می‌شد در دیار غربت. کفرستانی بود فرنگ. غربستانی بود بی‌مروت. روزهای اول به مات و میهوتی ماهرخ گذشت و بعد هم زندگی و درس. ماهرخ، هم کس و کارم بود و مونسم. سالی گذشت، سالی دیگر هم روی سالی. ماهرخ دلنگ بود، حوصله‌اش کم شده بود. بچه‌ای می‌خواست تا سرگرم شود اما مگر می‌شد؟! همه لحظه‌های من به درس می‌گذشت و جایی باقی نمی‌ماند که به ماهرخ برسم، چه برسد به بچه!

گفتم: - یک طوری سرت را گرم کن! صبح تا شب من در لابه‌لای کتاب‌ها می‌گذشت. حق داشت ماهرخ که دلنگ شود. گفتم: - برو بگرد، برو خیابان، کوچه، بازار، هر جا که دلت می‌خواهد! راضی شده بود، آنقدر که گاهی وقتی شب‌ها به خانه برمی‌گشتم از شدت خستگی روزگردی خوابش برده بود. بعضی شب‌ها هم دیرتر از من برمی‌گشت خانه. من هم آن قدر لابه‌لای درس و کتاب غوطه می‌خوردم که دیگر حال و حواسی نداشتم ببرسم کجا بوده و کجا رفته! روز و روزگار می‌گذشت. عید از راه رسید، عیدی که من و ماهرخ برای ششمین بار در زندگی مشترک‌مان تجربه‌اش می‌کردیم. عید، یادآور روزهای عاشقی‌ام بود.

جوابی که می‌خواست



متولدین فروردین

ماهی که در پیش رو دارید پر از شادی و شمع است. دوستی از دوران قدیم خود را خواهید دید و خاطرات گذشته را با همدیگر مرور می‌کنید. امکان اینکه به شما پیشنهاد رفتن به سفری نه چندان طولانی بشود هست. به نظر من بهتر است که آن را بپذیرید زیرا خستگی‌های روحی و جسمی شما را به طور کامل از بین می‌برد. برای انجام دادن کارهایتان به بهترین وجه تلاش خستگی‌ناپذیری از خود بروز می‌دهید و این ستودنی است و مطمئن باشید که در ماه جدید نتیجه‌ی بسیار خوب آن را خواهید دید. فردی به شما علاقه دارد و هر از گاهی سعی می‌کند شما را به نوعی شاد سازد.

متولدین اردیبهشت

در امور تجاری و داد و ستد از شانس بسیار زیادی برخوردار هستید و چنانچه عقل و درایت را نیز چاشنی آن کنید این امکان را می‌یابید که به سود قابل توجهی دست یابید. با دوستان تازه‌ای آشنا شده‌اید که باید روابط خودتان را با آنها گسترش دهید زیرا این آشنایی منافع مالی و در عین حال عاطفی بسیار خوبی برای شما دربر خواهد داشت و در آینده‌ای نزدیک به آن دست خواهید یافت. برای ساختن زندگی بهتر و موفق‌تر سعی و تلاش خود را بیش از پیش کنید تا به مقصود برسید. شنیدن پیامی امیدبخش در این بهار زیبا، دلنشین خواهد بود. منتظرش باشید که گوش‌تان را نوازش خواهد داد.

متولدین خرداد

در این روزهای خوب بهاری با رویدادهای جذاب، پرهیجان و شیرین روبه‌رو خواهید شد که اکثر آنها به نتایج خوبی همراه خواهند شد. در زمینه‌ی کاری و شغلی موقعیت‌های خوبی برای‌تان ایجاد می‌شود و همچنین پیشنهادهای تازه‌ای به شما می‌شود که با انتخاب یک کار مناسب، آینده‌ای روشن و پرباری را برای خود رقم خواهید زد. و فراموش نکنید اگر طرح‌ها و برنامه‌های‌تان به شکست انجامید باید فقط خودتان را سرزنش کنید زیرا مقصر واقعی خودتان خواهید بود. بکوشید تا با یک برنامه‌ریزی جدید این شکست را جبران کنید. یک ارتباط عاطفی جالب در دور دست‌ها به چشم می‌خورد امید که شرایط، این آرزوی دور را نزدیک گرداند تا دل‌ها به هم نزدیک شود.

متولدین تیر

مدتی است که فعالیت‌های شما بسیار زیاد شده است و نیاز فراوانی به استراحت دارید توصیه می‌کنیم از فشار کار این ماه تا حد امکان بکاهید و بیش از پیش به خود و خانواده‌تان بپردازید زیرا اگر همینطور بدون تغییر ادامه دهید مطمئن باشید ادامه‌ی راه برای‌تان بسیار سخت خواهد بود. یک جشن در راه است و شما هم به آن جشن دعوت می‌شوید و اگر به آن مهمانی بروید لحظات بسیار خوبی را پشت سر می‌گذارید. دوستی چشم‌انتظار کمکی از سوی شماست تا جایی که می‌توانید به انتظار او پاسخ مثبت دهید. گاهی اوقات شرایط به ضرر شما پیش می‌رود اما هرگز نگرانی به دل خود راه ندهید فقط صبر و تحمل‌تان را زیاد کنید تا فکرتان به خوبی کار کند و از اوضاع بد خود را برهانید.

متولدین مرداد

موضوعی شما را رنجانده است و با اینکه از اهمیت چندانی برخوردار نیست فکر شما را به خود مشغول کرده است توصیه می‌کنم که ذهن خود را گرفتار مسائل کم‌اهمیت زندگی نکنید تا بتوانید با انرژی کافی از پس مشکلات بزرگتر برآید. یکی از دوستان عزیزتان با شما تماس می‌گیرد و می‌خواهد که یک روز را با او بگذرانید و از گذشته‌ها صحبت کنید. فرصت و موقعیت خوبی در یک قدمی شماست. باید دقت کنید تا متوجه نوع شانس خود بشوید و عاقلانه آن را حفظ کنید و یادتان باشد درجا زدن و رشد نکردن، سزاوار آدمی نیست. بکوشید تا هر روز بیشتر از گذشته تکامل یابید و در زندگی خود را به پله‌ی بالاتر برسانید.

متولدین شهریور

فردی پیغام مهمی برای شما دارد و به همین زودی او را خواهید دید و پیغام را می‌شنوید و ممکن است شما را اندکی ناراحت کند اما اوضاع همیشه به یک متوال باقی نمی‌ماند و در بر روی یک پاشنه نمی‌گردد فقط کمی صبر کنید تا شرایط ناراحت‌کننده بگذرد. کلی برنامه و فکرهای جالب در سر دارید که دوست دارید هر طور شده آنها را به انجام برسانید و در این میان به یک دوست وفادار و صمیمی احتیاج دارید تا در سختی‌ها شما را تنها نگذارد. در ضمن هرگز در هیچ کاری شتابزده عمل نکنید.

متولدین مهر

استعداد شما در زمینه هنر عالی است و این روزها فرصت مناسبی دست می‌دهد تا به یادگیری یکی از موضوعات هنری، جایگاه خود را در صحنه هنر بیازمایید. یکی از بستگان‌تان بیمار و در بیمارستان بستری می‌شود. بهتر است به ملاقات او بروید زیرا او از دیدن‌تان بسیار شادمان می‌شود. فردی قصد دارد مسؤلیتی مهم و سرنوشت‌ساز بر عهده‌ی شما بگذارد و شما مردد هستید اما نگران نباشید زیرا شما در ابقای چنین مسؤلیتی توانایی بسیاری دارید. و تنها باید اعتماد به نفس و پشتکار بیشتری از خود نشان دهید.

ممکن است یک دیدار ساده و معمولی به یک موضوع جدی و مهم تبدیل شود. در این میان تصمیم تو شرط است و حرف اول را می‌زند.

متولدین آبان

قصد دارید دست به کاری نو و جذاب بزنید اما قبل از هر چیز باید در این زمینه تحقیق و بررسی کنید تا در انجام دادن کارتان دچار اشکال نشوید و بی‌گدار به آب نزنید. در این مورد می‌توانید از راهنمایی‌های مشاوران متخصص بهره‌جوید. خود را برای یک برنامه‌ریزی مدون جهت سازماندهی کارهای‌تان آماده کنید. مطمئن باشید چنانچه با اعتماد به نفس پیش برانید موفقیت از آن شماست. یک مسأله عاطفی برای تان پیش می‌آید. اگر عقل را دخالت ندهید دچار آسیب‌هایی خواهید شد. پس بهتر است هر جا کار به اشکال برمی‌خورد با مراجعه به عقل سلیم راه‌حل‌های منطقی و معقولی برای آن پیدا کنید.

متولدین آذر

مدتی است به دلیل گرفتاری‌هایی که داشته‌اید خنده بر لب‌های‌تان ننشسته است. این ماه بهترین زمان برای دور کردن اضطراب‌ها و نگرانی‌هاست. سعی کنید با تبسم و خندیدن به اعصاب خود و اطرافیان‌تان آرامش هدیه دهید. اما مراقب باشید هرگز دست به شوخی‌های زودگذر نزنید زیرا به ناراحت کردن دیگران نمی‌ارزد و هنگام صحبت کردن مراقب باشید احترام دیگران را کاملاً حفظ کنید. به زودی باید یک تغییر اساسی در زندگی خود پدید آورید، این تغییر می‌تواند از جزئی‌ترین مسایل مربوط به رفتار شما شروع شود و دامنه‌ی آن تمام زندگی را دربرگیرد.

متولدین دی

لحظه‌ی فراموش نشدنی زیبایی در انتظارتان است که باید بهترین استفاده را از آن ببرید چون ممکن است دیگر از این فرصت‌ها به دست نیاورید. مدتی است به دلیل مشغله کاری نتوانستید بیشتر در کنار خانواده‌تان باشید، توصیه می‌کنم سعی کنید وقت بیشتری را به خانواده خود اختصاص دهید تا در آینده مسائلی باعث پشیمانی‌تان نشود. مدتی است که روزهای سختی را می‌گذرانید اما امید خود را از دست ندهید زیرا فرج نزدیک است و به زودی از دست مشکلات رها می‌شوید. باید دست به فعالیت‌های دسته‌جمعی بزنید زیرا موفقیت شما در آنجا بیشتر از فعالیت‌های فردی است. از گذشته‌ها باید درس گرفت و برای آینده به کار برد.

متولدین بهمن

ورود یک فرد جدید زندگی شما را به مسیر تازه‌ای خواهد کشاند که این تغییر و تحول به نفع شماست و موجب خواهد شد که پله‌های موفقیت را به سرعت طی کنید. در مسایل عاطفی مشکلی دارید که کلیدش در دستان خود شماست. تفاهم خیلی ساده به دست می‌آید. سعی کنید از آن برای خود مشکلی نسازید. احتمال دارد در مدتی نه چندان دور اسباب‌کشی کنید و به جایی بروید که همیشه در آرزوی‌تان بود. همچنین با دوستان تازه‌ای آشنا خواهید شد. مراقب رفتار و حرف‌زدن خود باشید، باید دیپلماسی قوی و کارآمدی داشته باشید تا بتوانید مصالح و منافع خود را از لابه‌لای این روابط پیچ‌درپیچ تامین نمایید.

متولدین اسفند

مدتی است که تصمیم گرفته‌اید به سفر بروید اما تردید دارید. بهتر است دست از دودلی بردارید و بالاخره فکرتان را عملی سازید زیرا این کار علاوه بر اینکه روحیه‌تان را تازه می‌کند باعث می‌شود تجربیات جدیدی نیز کسب می‌کنید. در سرمایه‌گذاری پروژه‌ای دعوت به همکاری می‌شوید. قبل از انجام دادن هر کاری با افراد کاردان مشورت کنید و اگر خواستید در این پروژه شرکت کنید مصمم بوده و حضور پررنگی داشته باشید. مسائلی افکار شما را به خود مشغول کرده است. سعی کنید از زاویه‌ای مثبت به آن‌ها توجه کنید. بدبینی و منفی‌بانی جز نومی‌چیزی به بار نمی‌آورد. این شیوه توان و استقامت تو را در برابر مشکلات کاهش می‌دهد.

سوگند - ماهشهر

سلام، قول خانم باقری نژاد را همیشه جدی بگیرید! از اعلام وصل کارت خبرنگاریت هم ممنون، اما از ما برای تماس شما و اشتباه نام شما و ... بی خبرم، شاید با روابط عمومی تماس گرفته‌اید و ... در ضمن آرزوی من هم از جنس آرزوی دوم شماست! موفق باشید.

آرزوی من فقط اینه ...

- پس سه ماه دیگه جواب می‌دم! عصبانی‌ام کرد و کمی تا اندازه‌ای داد زدم! که مشغول تماشای تلویزیون به فکر فرو رفت و بعد که زنش تکه‌ای انداخت گفت: "ته بابا! اینم از خدا نمی‌خواستم، تو این دنیا اصلاً هیچی از خدا نمی‌خوام فقط بهم پول بده بتونم باهاش همه کارامو راه بندازم." احتمالاً فهمید اینجای حرفش ممکن است چه بپرسم که خودش گفت: "تو اون دنیا هم باز رشوه می‌دم می‌رم بهشت!" خیالی نیست. از طرف من از خدا تشکر کن، بگو فعلاً چیزی نمی‌خوام فقط یه خورده پول!" (این هم پاسخ و خواسته‌ای است در حد و اندازه خود شخص!)

زمانی که به دانشگاه آزاد واحد امیریه رفته بودم با بچه‌ها صحبتی شد که ایمانه، دانشجوی ترم ۴ علوم گفت: خدا کاشکی هرچه صلاحه به همه بده. در ضمن اونقدر لطف داره و مهربونه که من یکی، روم نمی‌شه دیگه کنار همه این نعمت‌ها ازش چیزی بخوام، فقط ازش خواهش می‌کنم منو بیخشه و گناهامو نادیده بگیره. آهای حواست باشه‌ها! این، یکی از اون سه تا بود!"

به هوای کودکی به دبستان محل تحصیل رفتم. همچنان که به یادآوری خاطرات در راهروها قدم می‌زدم یکی از معلم‌هایم را هم دیدم و ...

با خانم صادقان موضوع گزارشم را گفتم، کمی فکر کرد و گفت: "خونه، ماشین دیگه ... رسیدم به کلاس، وارد که شدیم گفت: "ته، یه شوهر خوب و پولدار فقط، بعد خودش خونه و ماشین رو هم می‌خوره!"

از مدرسه که بیرون زدم باران تندی گرفت. در حالی که تندتند قدم برمی‌داشتم یکی از پسر بچه‌های شاگرد خانم صادقان داد زد (در حالی که انگشتش را بالا گرفته بود): خانم اجازه! براتون چتر بیاریم؟ منم برگشتم عقب و داد زدم: آره بیار! هر سه زدن زیر خنده و من در حالی که کاملاً خیس شده بودم و تقریباً زیر باران قشنگ می‌دویدم تنها و بسیار سخت به این فکر می‌کردم که خانم هاشم‌نژاد ممکن است چه آرزوهایی داشته باشند؟

"مهم نیست، فقط دوباره بتونم ببینمش". سیل اشک لحن این آرزوی (محال!) را عوض کرد. بعد از خواندن فاتحه باز گفتم: و دوم و سوم - دومی کاملاً خصوصیه. سومی رو هم عمراً اگر به تو یکی بگم!

اینم می‌نویسم، (بهر حال جوابست، به از هیچی!)

به سراغ "سعیده" - دوست قدیمی‌ام می‌روم که دیلمه و خانه‌دار است. می‌گوید: "من آرزو می‌کنم، خدا از آسمون برام موبایل، ماشین و چند بسته پول قلمبه بندازه پالین! با سردادن خنده ادامه می‌دهد: وای نه، اینارو ننویس (باشه، نمی‌نویسم!!) شوخی کردم، اگر قراره از خدا چیزی بخوام، آرزوی سلامتی خانواده خودم و شوهرم رو دارم. بخدا همینکه تن آدم سالم باشه و دلش آروم، دونه دونه می‌تونه همه اینارو جور کنه. سعیده پرسید: خودت چه آرزوهایی داری؟ این سؤال را که پرسید: مشغول شستن ظرف بودم! شیر آب را بستم و واقعاً (اینو جدی می‌گم!) فکر کردم پس خودم چی؟ راستش مغزم سیصدتا آرزو جفتک می‌زد و نه سه تا! اما دیدم پخته‌ترینشان اینهاست که به سعیده گفتم: اولین خواسته‌ام اینه که خدا هیچوقت تنهام نذاره، به حال خودم! و هرگز پیش نیاد که از خلقتم پشیمون بشه، کلاً یه روز برسه حس کنم واقعاً خلیفه‌اش در زمین بودم. دومین آرزوم: جوری بشه زندگی کنم که مطمئن باشم بعد از رفتن رهروی زشتی و پلیدی نخواهم داشت یعنی همون نام نیکا و سوم ... هنوز چیزی نگفته بود که سعیده به سبک شوخی‌های همیشگی‌اش گفت: یه دونه هم ... آ آ! منم با قهقهه: آره سومی هم "انسانم آرزوست!"

از شوهر ۲۷ ساله، دیلمه و دارای شغل آزادش پرسیدم: از خدا چه می‌خوای که حتماً بهت بده؟ - اول بگو تو بهم می‌دی یا خدا؟

گفتم: آخه من چه دارم؟ خدا بده!

دوباره پرسید: چند تا؟ - سه تا.

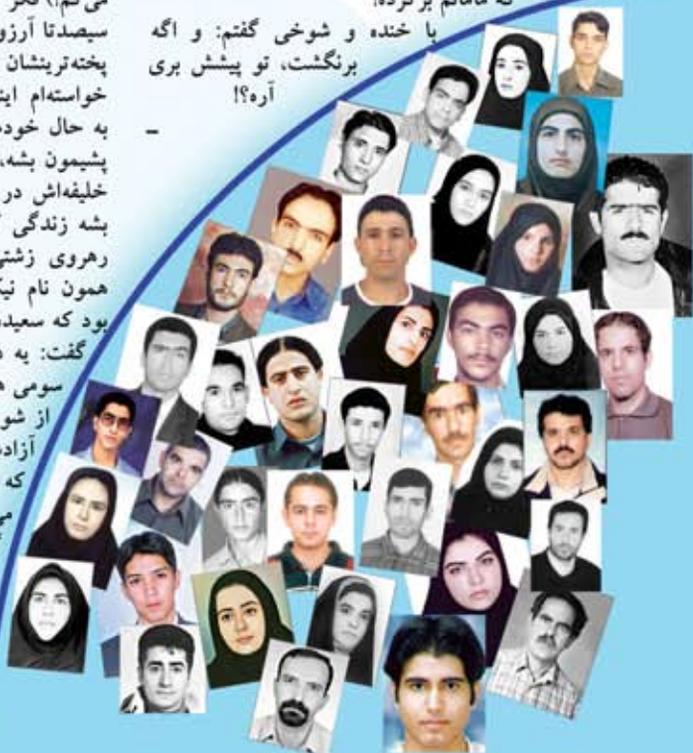
اگر خداوند قادر مهربان بفرماید: "قلانی حداکثر سه چیز از من بخواه، فوری برایت برآورده می‌کنم" چه دعایی دارید؟ و از دوست خودتان چه می‌خواهید؟

عموماً جواب این سؤال را می‌تونم به یقین تخمین بزنم: ۱- ظهور منجی عالم بشریت برای تمام جهانیان که عدل را جاری کند. ۲- داشتن زندگی خوش و سعادتمند و ۳- عاقبت به خیری. و اما ... خانم محمدیان - خانه‌دار ۵۲ ساله، تلگرافی در جوابم گفتند: "اول شفا، بعد ستر و عفاف و سوم رزق حلال همین و بس."

از آنجا که اصلاً عادت به دست گرفتن دفتر دستک حین تهیه مطلبی ندارم پس راحت در هر جا و هر زمانی برداشت‌هایم را نت برداری می‌کنم. از جمله اینکه در شبستان مسجد با دوستی آشنا شدم به نام طاهره فتوای ۲۲ ساله، شاغل و دانشجو.

فرصت را غنیمت شمرده، پرسیدم: تو چه آرزوهایی می‌کنی؟ فوری گفت: آرزوم فقط اینه که مامانم برگرده!

با خنده و شوخی گفتم: و اگه برگشت، تو پیش بری آره؟! -





آیدا محمد کریمی ثابتی - تهران

با سلام. به جمع یاران ما فوش آمدید. اولین اثرت را با اندکی اغماض چاپ می‌کنم تا ان‌شاءالله با توجه به رشته تمصیلات در آینده آثار بهتری از شما دریافت کنم.

هدف

بجویید تا بیابید!

و ماهانه باشد. اهداف مبهم و کلی نباشند بلکه شفاف و روشن با تمام جزئیات نوشته شوند. هر شب موقع خواب به مدت ۵ دقیقه اهداف خود را در ذهن مجسم و مرور کنید. این روش، تلاش برای راهکار مناسب است. مرحله‌ی بعد اقداماتی است که شما برای نیل به اهداف انجام می‌دهید که باید در راستای هدف باشند. مثلاً اگر دانش آموزی آرزوی پزشکی شدن دارد ولی رشته‌ی تحصیلی‌اش ریاضی باشد، حتی اگر معدل ۲۰ داشته باشد ولی در راستای هدفش که رشته‌ی پزشکی می‌باشد قدمی برداشته است و این امر مستلزم شناخت صحیح هدف است که بدانید دقیقاً چه می‌خواهید و بعد چگونه می‌توانید به آن دست یابید. با این توصیف یک قضاوت منصفانه داشته باشید: هدف مضر است یا مفید؟ به عقیده‌ی من تنها ضرری که می‌تواند داشته باشد این است که ما را به تلاش مضاعف و در نهایت به سمت زندگی ایده‌آل می‌کشاند. انسانی وجود ندارد که بگوید من زندگی ایده‌آل نمی‌خواهم. پس نتیجه می‌گیریم که هیچ کس نیست بگوید من هدف نمی‌خواهم. انسان ۴۰ روز بدون غذا، ۸ روز بدون آب و ۳ دقیقه بدون هوا زنده است ولی یک هزارم ثانیه بدون آرزو نمی‌تواند زندگی کند. پس: بخواهید تا به شما بدهند، بجویید تا بیابید، بگویید تا به روی شما گشاده شود.

چیز راضی نمی‌شویم، یأس و نومیدی در دلمان پدید می‌آید، قصور و گناه رابه گردن دیگران می‌اندازیم ولی واقعا، مقصر دیگران هستند؟ خودمان نمی‌دانیم از زندگی چه می‌خواهیم پس چطور توقع داریم که زندگی بر وفق مراد باشد. مردم اغلب از بی‌وقتی شکایت می‌کنند در حالی که مشکل اصلی از بی‌هدفی است. هدف، همان زندگی ایده‌آل است که هر کس می‌خواهد به آن برسد. هدفها دو دسته هستند: کوتاه مدت و بلندمدت، اگر تا این لحظه هدفیاتان را ننوشته‌اید، عجله کنید؛ کاغذ و قلم را بردارید و شروع به نوشتن کنید. در نوشتن اهداف و آرزوها نباید خساست به خرج دهید. زیرا در واقع خودتان را از رسیدن به همه‌ی چیزهایی که دوست دارید به آنها دست یابید محروم می‌کنید پس آرزوها را از خود دریغ نکنید. بعد از کتبی شدن، مهلتی را هم برای تحقق آن در نظر بگیرید و متعهد باشید. تعهد، عهدی است که با خود یا فرد دیگری می‌بندید. چه تعهدی زیاتر از این که تنها به خود و آرزوهایتان داشته باشید؟ عمل به مهلت تعیین شده هم با برنامه‌ریزی حاصل می‌شود که ممکن است روزانه، هفتگی

اکثر مردم هدف را رؤیای داشتن ویلایی زیبا، ماشین مدل بالا، حقوق بالا، همسر دلخواه، قبول شدن در کنکور و... می‌دانند. خیلی از افراد هم هدفی ندارند و بی‌هدف به این طرف و آن طرف می‌روند و در نهایت از خود گله دارند که چرا زندگی بر وفق مراد نیست؟! در این میان تنها تعداد کمی هستند که هدفمند می‌باشند و اهداف روشن و مکتوب شده دارند. طبق یک آمار ۹۷٪ مردم جهان هدف ندارند و تنها ۳٪ از آنها هدف مکتوب شده دارند. جالب است بدانید ۹۷٪ ثروت جهان هم در دست این ۳٪ است. آمار وحشتناکی است، چون نشان می‌دهد بیشتر ما آرزوهای خود را سرکوب کرده‌ایم یا در حال انجام آن هستیم در حالی که خودمان از آن بی‌خبریم. هنگامی که سردرگم از یک رشته به رشته‌ی دیگر، از این شغل به آن شغل می‌رویم و به هیچ

آثار تان رسید

از همکاری شما سپاسگزارم

منتظر پاسخ، نقد، چاپ یا..... باشید
مریم احتصام (قائم شهر). سید احسان حسینی (نیشابور). عباس خانمحمدی (چوارایلام). مجیدسینی دولت‌آباد (مرند). شبنم کاظمی (امل). غلامرضا شهسوار (خورموج). علی‌رضا مهدی‌پور (نیریز). کمیل منصورکوهی (نکا). صفرا موسوی (شوشتر). عبدالرب دکدازهی (سراوان). احمد ثابتی غربی (مشهد). مژگان خادم‌لو (گلوگاه). گل‌نساءکیانی - (روستای قوسجین). اسماعیل آهنج (خرمشهر). مریم‌بیات تبار (زنجان). فاطمه حسینی (آشنیان). حسام (رشت). رضا اولادی (قزوین). جواهر مطیعی پور (?). محمد حسین آذری (بشرویه). نسرین هاشمی (چرام). افسانه شهبازی (قائمیه)

افتخار کریم برات - تهران

سلام. با پوزش از اینکه به دلیل کمبود جا، به گزیده‌ای از نوشته‌ی شما بسنده کردیم.

معیارهای

انحراف در قرآن

اجتماعی
۱- تفکر در امور گوناگون ۲- ایمان به خدا و اعتقاد به حضور او در همه جا ۳- خودشناسی و توجه به شخصیت خود ۴- ایمان به معاد و روز حساب ۵- مسأله‌ی عرض اعمال به پیشوایان ۶- نزدیک دیدن مرگ و یاد مرگ ۷- خداترسی و ترس از عواقب گناه، و انحرافات و ...
فکرهای خوب
- فکر در عاقبت گناه، عامل توبه است.
- فکر در فنای دنیا، عامل زهد است.
- فکر در نعمت‌ها، عامل حب به خداست.
- فکر در حوادث عبرت‌آموز، عامل تواضع است.
فکر مرگ، عامل کنترل هوسهای نفسانی است.
فکر در احوال بزرگان، عامل مقایسه و رشد است.
فکر در عواقب کار، عامل مصونیت از گناه است.
فکر در وسوسه عامل اعتصام و اراده قوی است.
فکر در تاریخ، عامل عبرت است.

در بررسی زمینه‌های انحراف می‌توان امور بسیاری را نام برد که هر یک با کمیت و کیفیت خاص زمینه‌ساز آن هستند. مهمترین آنها عبارتند از:
۱- زمینه‌های فرهنگی و تربیتی
۲- زمینه‌های خانوادگی
۳- زمینه‌های اقتصادی
۴- زمینه‌های اجتماعی
۵- زمینه‌های روانی
۶- زمینه‌های سیاسی
که از تشریح و توضیح این موارد اجتناب و به اهرم‌های بازدارنده این انحرافات می‌پردازیم:
اهرم‌های بازدارنده و کنترل‌کننده انحرافات



یونس نوری اولشی، مسجد سلیمان

انتظار

بیا وگرنه از این انتظار خواهم مرد
غریب و خسته‌تر از روزگار خواهم مرد
تمام ثانیه‌ها و دقیقه‌ها رفتند
ولی زکندی ساعت شمار خواهم مرد
شبی که فال گرفتم به من چنین گفتند
که در کنار تو با اعتبار خواهم مرد
به دوش خسته‌ی من کوله‌بار فاصله‌هاست
و تا تحمل این روزگار خواهم مرد
درون‌نامه نوشی که حال من خوب است
ولی برای تو من سوگوار خواهم مرد
به حرمت دل دریاییات شبی ای دوست
ز داغ هرچه دل کینه‌دار خواهم مرد
اگر که زود نبایی، به روزها سوگند
برای مرتبه‌ی صد هزار، خواهم مرد.

(رؤیا زاهدنیا، آستارا)

حق با تو بود

بهار روی شانه‌های تبر روید
حق با تو بود
من هیچ وقت
قبل از میلاد اولین سبزه‌ها
سبز نبودم.

شعر معاصر

حسین نعمتی

مرتضی (وهی، مراغه)

زیباتر از...

گل را تراش داد و سپس پیکر آفرید
ما را خدا مکمل همدیگر آفرید
تا اینکه خوب دل ببری از زمینیان
زیباتر از فرشته، تو را دختر آفرید
طرح تو را به برکه نشان داد و بعد هم
از ساقه‌ی نت، گل نیلوفر آفرید
سنجاق کرد دشت پر از گل به دامن
سبزینه پوشی از گل، زیباتر آفرید
عطر حضور تو، که پراکنده شد در آب...
... های جهان، دوباره که شور و شر آفرید
باشیده شد تبسم تو بر تن زمین
تا آفتاب گرم‌تر دیگر آفرید
شاعر ادامه داد غزل را چنین: خدا
افسوس که شبیه تو را کمتر آفرید
شاید به خاطر دل من بود اینچنین
زیباتر از فرشته تو را دختر آفرید.

سند افتخار من

لختی بختد ای همه دار و ندار من
تصویر ناب آینده بی‌غبار من
ای کاش در نهایت شب‌های بی‌فروغ
می‌آمدی ستاره‌ی دنباله‌دار من
امشب چرا به دور خودت پرسه می‌زنی
آواره‌ی جنوب زده‌ی بی‌مدار من
انگار بی‌ملاحظه پاییز زرد را
سنجاق کرده‌اند به برگ بهار من
ای ابرهای خسته بیارید لحظه‌ای
برخاک گر گرفته‌ی بی‌سر بدار من
اینجا کسی به داد دل من نمی‌رسد
جز عشق، عشق این سند افتخار من
دیربست پایمال و لگدکوب می‌شود
در فتنه خیز جبر شما اختیار من
ما هر دو رنگ آبی این نقشه می‌شویم
دریا اگر فرار بگیری کنار من
افسانه‌ی سکوت مرا می‌توان شنید
از لاله‌ای که خم شده روی مزار من.

رواالله امدی - ایزه

چه دیر!

شعری زخمی

افرا عسگریان - ایزه

به سنگفرش نگاهت
آینه‌ام شکست
جنازه‌ام تکثیر شد
که راه می‌رود گاهی
اگر مجالی باشد
می‌نویسد سطرهایی،
اما

کسی میان همین سطرها
زندانی است
و طولی نمی‌برد
درخت دفتری می‌شود
زیر دست

رویش شعری زخمی می‌نویسم
گاهی

ورق ورق مجاله می‌شوی
و سرت می‌شکند
به سنگی که نام، "دوست"
رویش حک کرده‌ای.

آه سرد

دیشب از مرثیه‌خوانی تو باران آمد
هرچه بین من و تو بود به پایان آمد
محو چشمان تو بودم که به دریا برسم
ولی افسوس که بادی شد و طوفان آمد
طفل احساس مرا باز کمر بند زدند
خسته و دل‌زده از راه دبستان آمد
داشتم در نفس گرم تو می‌پختم من
آه سردی خیر آورد زمستان آمد
جز من خسته و بیدار نفهمید کسی
دیشب از مرثیه‌خوانی تو باران آمد.

چشم انتظار دیدن فردای دلپذیر!
راهی نمانده است برایت، در این مسیر
اندیشه‌ی شکفته شدن رنگ غم گرفت
با درد کهنه‌ی دل پژمرده‌ات بمیر!
انگار سال‌هاست که از یاد رفته‌ای
چشمت به دور دست و دلت در ففس اسیر
آه، ای غروب غم‌زده! رؤیای ناتمام!
غربت‌نشین دخمه‌ی شب! مونس کویر!
بانوی سرزمین گل سرخ و آفتاب
آمد برای دیدنت - اما چقدر دیر!

فلیل ذکاوت، لامرد

سرنوشت

اگر فهرند بعد از این زمین و آسمان با من
هراسی نیست، وقتی که تو باشی مهربان با من
در این شبراه ناهموار، خواهم راند همواره
اگر تو ای شتاب و شوق باشی همچنان با من
سری داغ از هزار و چند سودا می‌کشم بردوش
نمی‌دانی چه کرده سوز این بار گران با من
به دشت زلزله خیزت، همواره کوه خواهم ماند
نماند جز پرکاهی اگر تاب و توان با من
زمانه کودکی‌های مرا خط زد، ولی ماندی
تو چون دلشوره‌ی شب‌های سخت امتحان با من
همیشه پاسخ من باش و بعد از پرسمم بنشین
جواب حرف‌های پوچ بهمان و فلان با من
سراغاز زمان با تو بودن از کجا بوده؟
چنین که بوده‌ای در هر کجا و هر زمان با من!
مرا با عالم و آدم پس از این هیچ کاری نیست
به شرطی که تو باشی تا همیشه این میان با من
صدای ما به خواب تیره‌ی شب جیره خواهد شد
بخوان، در خشکسالی تند و توفان، بخوان با من
تو خط سرنوشتت بوده‌ای، ای تو تلاقی
تلاش رفته و تکلیف آینده، بهمان با من.



برایم نوشتی برایت نوشتم

ابوالفضل حبیبی، گلپایگان

دیشب من از دلنگی‌ات تنها شکستم...
تنها به زیر کوهی از غم‌ها شکتم
دیشب میان کوجه‌های دل سپردن
در امتداد مرگ یک رؤیای شکستم
با خاطراتم لحظه‌ها را گریه کردم
آهسته در آغوش این شب‌ها شکستم
فصل شکستم را خزان‌ها دیده بودند!...
پاییزها دیدند من این جا شکتم!
دیشب از این جا قایق عشقت سفر کرد
من هم کنار ساحل دریا شکستم...
شاید تو می‌رفتی که من تنها بچیرم...
شاید به رسم بی‌وفایی‌ها شکستم!...
فصل غریبی بود فصل انتظار
فصلی که در یک گوشه از دنیا شکستم...
یک لحظه بعد از رفتنت باور نکردی
از دوریت با یک دل شیدا شکستم
صدسال من در انتظارت ماندم اما...
یک عمر در فصل جدایی‌ها شکتم!

فرزانه یوسفی، زرین‌آباد، دهلران

یادت هست:
غروب‌های باران و لبخند و عشق را؟!
- و من که ارتفاع عشقمان را،
می‌سنجیدم در نگاهت!
به اوج می‌رسیدم و بهار جوانه می‌زد!
یادت هست:
خنده‌ها را در مشت می‌گرفتم و،
می‌پاشیدیم بر لبهایمان؟!
....
آه،

اینک منم و تنهایی،
و غروب‌هایی که خیس می‌خورم در یادت
و چه مزه تلخی دارد این تنهایی!

سهیل شب‌انگیز، تبریز

زیر ساز روح من
استخوان شکسته‌ای ست
که پوست خسته‌ام را
به اجبار دوران
پدک می‌کشد
چه شوم کشاکشی

خلیل امیدوار، بوشهر

"تور مهتاب" و "توهمانی" جملات بی‌معنی بسیار
داشتند و در برخی موارد بین دو مصراع یک بیت
نیز ارتباطی نبود مانند:
هرگز نروی زیاد عشقم
با دل تو که رنگ غم نداری

تو همان ساقه‌ی تردی که شکستی در من
تو همان قصه‌ی دیدار که در تردیدم
"رؤیای تازه" و "درخواب" نیمایی نیستند. در
خصوص ویژگی‌های "قالب نیمایی" مطالعه
کنید.

شعر:
که سالها دیر است / به فکر هم می‌افتند، بی معنی
است.
"بهشت" در بند آخر نثر است و توصیفات کل
شعر نیز چندان قوی و مخیل نیستند.

محمدپور زنگنه - خوزستان

ناگهان
من شاعر شعر رفتن می‌شوم.
و آسمان
برای غروب غم‌هایم،
آوازه‌های شاعرانه‌خویش را نجوا خواهد کرد.
و انسانها
در این ماندن پوچ
که سالها دیر است،
به فکر هم می‌افتند.
افسوس اما!
در زمان‌های هزار ساله،
گم شده‌ایم.
"من" در سطر دوم زاید است.

سیدامیر اسماعیلی، اردبیل

قطعه‌ی "خاموش" از لحاظ وزنی در مصراع
آخر ایراد دارد. از لحاظ تخیل خوب، اما
توصیفاتش ضعیف است. "رؤیا" شعر نیست، نثر
ادبی است. "خوشا به حال گیاهان..." و "تفسیر
آفتاب" ضعیفند. هیچ احساسی در خواننده ایجاد
نمی‌کنند و فقط احساس زده‌اند. جملات ارتباط
عمودی ندارند و تصاویر سطرهای آن بی‌ربط با
یکدیگرند. جملات بسیاری هم بی‌معنی‌اند مثل:

دچار باید بود
وگرنه زمزمه‌ی حیرت میان دو حرف
حرام خواهد شد
باید بیشتر مطالعه کنید.

آیینه، رامشیر

"مرد تنهای شب" تخیل و عبارات توصیفی
ضعیفی داشت. برخی از جملات آن نیز از لحاظ
ساختاری نادرست بودند مثل:
آسمان هم گریید
(به نظر شما مصدر "گرییدن" داریم؟)

شمیم - اصفهان

سبک "مریم حیدرزاده" ساده، عامیانه و مناسب
برای ترانه است. انتخاب نوع زبان و قالب شعری
نیز مطابق توانایی و سلیقه‌ی شاعر و متناسب با
موضوع است و ارزش ادبی اشعار به قالبشان
نیست؛ به موضوع و نحوه‌ی بیان، نوع نگاه و
ظرافت‌های زبانی شعر است.
در خصوص شاعر شدن هم باید بگویم مثل هر
هنر دیگری باید توانایی و استعداد ذهنی و زبانی
لازم و اولیه را داشته باشید در غیر این صورت
بهتر است که فقط لذت شعر خواندن را تجربه
کرد و دنبال تمرین کردن‌های بی‌هوه نرفت.

مسعود دشتی فرد، خرمشهر

"مثل رباعی" زبان و توصیفات زیبا و تازه‌ای
ندارد. امیدوارم آثار خواندنی‌تری از شما
دریافت کنم.

الهام مقدم، وردآورد

ترانه‌ی "پاییزو حس می‌کنم..." را خواندم. با
مطالعه و تمرین آثار بهتری خواهی سرود.
برای ما هم بفرست.

علی ممبینی، رامهرمز

دو "طرح" از شما خواندم که آثار متوسطی
بودند. باید بیشتر تمرین کنید تا بتوانید جملات
و توصیفات زیبایی بیافرینید.



در روابط عاطفی چگونه عمل می‌کنید؟

زمانی که صمیمیت از دل بستن به میان می‌آید آیا متوجه شده‌اید که همواره نافودآگاه به سمت افراد خاصی جذب می‌شوید؟ و گاهی می‌توانید نیمی گمشده‌ی خود را بیابید. آزمون زیر را انجام دهید تا ببینید برای پیدا کردن نیمی گمشده‌ی خود به چه نوع انرژی عاطفی نیاز دارید:

۱- حتی در دوستانه‌ترین روابط، اختلاف‌نظرها و مشاجرات اجتناب‌ناپذیر هستند. شما و فردی که به او علاقه‌مند هستید و احتمالاً نیمی گمشده‌تان است در مورد تضادها و اختلاف‌ها چه می‌کنید؟
الف) خیلی دوستانه در مورد مشکلات مان صحبت می‌کنیم.

ب) ابتدا سر یکدیگر داد می‌کشیم و بعد از کلی جروبحث با صدای بلند، با هم آشتی می‌کنیم و به توافق می‌رسیم.

ج) ابتدا علت اصلی مشکل را ریشه‌یابی می‌کنیم سپس به نظرات یکدیگر گوش می‌دهیم تا به بهترین راه‌حل دست یابیم.

د) سعی می‌کنیم در این لحظات به نقاط غیرمشترک خود پی ببریم تا بهتر یکدیگر را بشناسیم.

۲- شما و نیمی گمشده‌تان، یک روز تعطیل را چگونه سپری می‌کنید؟

الف) هر یک به کارهای معوقه و مورد علاقه‌مان می‌پردازیم. در پایان روز به کنار یکدیگر می‌رویم.

ب) به جمع دیگر دوستان‌مان می‌پیوندیم.

ج) تمام مدت در کنار یکدیگر خواهیم بود.

۳- در یک رابطه عاطفی کدام یک از ویژگی‌های زیر برای‌تان مهم‌تر است.

الف) انگیزه‌ها، برخوردها و رفتار مشترک.

ب) رشد و تحول شخصیتی.

ج) احترام، مهربانی، رفت، ملاحظه و دوستی طولانی مدت، وفا، صداقت.

د) عاطفه، احساس، هیجان، شروشوری.

۴- دوست دارید ارتباط شما با نیمی گمشده‌تان به چه صورت باشد؟

الف) مستحکم، با ثبات، ابدی.

ب) بستگی دارد به روحیه فردی و نیمی گمشده‌ام.

ج) پرهیجان و پرفراز و نشیب.

د) مثل همه روابط گاهی شیرین، گاهی تلخ چرا که تلخی‌های یک ارتباط هم شیرینی‌های خاص خود را به ارمغان می‌آورد.

۵- تصور می‌کنید که زندگی مشترک‌تان (در صورت ازدواج) به چه شکلی خواهد بود؟

الف) مثل جریان یک رودخانه، سرشار از جوش و خروش. پرهیجان و گاهی راکد و خاموش.

ب) پر از سرگرمی، خوشی و شادی.

ج) توأم با ماجراجویی و مخاطرات.

د) صمیمانه و توأم با گذشت و بلندنظری.
۶- تصور کنید که نیمی گمشده‌تان تصمیم گرفته که به زودی به شما پیشنهاد ازدواج بدهد، مایلید پیشنهادش را به چه شکلی عنوان کنید؟
الف) در یک شب مهتابی و کنار رودخانه‌ای آرام.
ب) دوست دارم که غافلگیرم کنید و درست زمانی پیشنهادش را مطرح کند که اصلاً انتظارش را ندارم زیرا به این شکل از عشق و علاقه حقیقی‌اش نسبت به خودم مطمئن می‌شوم.

ج) در یک میهمانی و در جمع دوستان صمیمی، ابتدا پیشنهادش را زیر گوشم زمزمه کند و سپس آن را با صدای بلند در جمع تکرار نماید.

د) نمی‌توانم نظر خاصی ارایه دهم بستگی به شرایط دارد.

۷- اگر روزی نیمی گمشده‌تان به شما بگوید که باید تغییری در خود ایجاد کنید واکتش شما چه خواهد بود؟

الف) ابتدا به شدت عصبانی می‌شوم اما در نهایت به عقیده‌اش احترام می‌گذارم.

ب) عقیده‌اش را خنده‌دار تلقی می‌کنم و تا زمانی که خود نیز آن را باور نداشته باشم به موضوع اهمیتی نمی‌دهم.

ج) قاطعانه و با سرسختی با عقیده‌اش مخالفت می‌کنم.

د) اگرچه حیرت می‌کنم اما به خوبی در مورد آن فکر می‌کنم شاید لازم باشد تغییری در خودم صورت دهم.

۸- ماه عسل رؤیایی‌تان چه شکلی است؟

الف) برایم فرقی نمی‌کند کجا باشم فقط در کنار نیمی گمشده خود باشم.

ب) یک سفر دریایی باشکوه و کلی تفریح و سرگرمی.

ج) سفری به یک شهر بزرگ با کلی ولخرجی.

د) سفر به یک شهر ساحلی دورافتاده و خوش‌آب و هوا.

۹- نیمی گمشده‌تان رازی ناراحت‌کننده و در عین حال خیلی بامزه و خنده‌دار با شما در میان می‌گذارد. واکنش شما چیست؟

الف) تا مدت‌های زیادی بعد از آن، بابت آن راز سر به سرش می‌گذارم و می‌خندم.

ب) سعی می‌کنم با نشان دادن علاقه و محبت واقعی‌ام به او کاری کنم که غرور و احساسات جریحه‌دار شده‌اش تا حدی تسکین یابد.

ج) به منظور ابراز همدردی و همدلی با او فوراً یکی از رازهای مشابه زندگی‌ام را برایش برملا می‌کنم.

د) فوراً به خنده می‌افتم و بعدش برای صمیمی‌ترین دوستم تعریف می‌کنم.

۱۰- کدام دسته از واژه‌های زیر تداعی‌گر علاقه‌ی راستین و حقیقی در ذهن‌تان است؟

الف) تشریک مساعی، تعادل، اتحاد و اتفاق.
ب) تفریح و سرگرمی، صحبت و درددل، کندوکاو و اکتشاف.
ج) شور و هیجان، بحث و تبادل‌نظر، تصمیم‌گیری دوجانبه.
د) رشد و تعالی، شراکت، یادگیری و نوآوری.

نتیجه‌ی آزمون

اگر بیشتر پاسخ‌های‌تان از گروه "الف" است، شما در ارتباط با مسائل عاطفی، فردی ماجراجو و مخاطره جو هستید و به دنبال شور و هیجان خاصی می‌باشید.

از علاقه‌های آتی و در یک نگاه لذت می‌برید. فردی می‌تواند توجه و علاقه‌ی شما را به خودش جلب کند که ظاهری فریبنده و جذاب داشته باشد و شما را وادارد که به خاطرش به جنگ مشکلات بروید. بکنواختی و راحتی به سرعت حوصله شما را سر می‌برد و خسته‌تان می‌کند. در حقیقت، شما برای رشد و تعالی فردی به کمی برخورد، اختلاف و کشمکش احتیاج دارید. از این رو کشمکش‌ها و فراز و نشیب دو شخصیت کاملاً متفاوت شما را هیجان زده می‌کند.

اگر بیشتر پاسخ‌های‌تان از گروه "ب" است شما به شدت آرمان‌گرا هستید و در جستجوی ارتباطی بی‌عیب و نقص و کامل می‌باشید. هماهنگی، سازگاری، تعاون باید دوجانبه باشد و به دنبال فردی هستید که با شما در سازگاری و توافق کامل باشد. اگر از صمیم قلب به فردی علاقه‌مند شوید به شدت به او متکی می‌شوید. پول، رفاه، آسایش، احساس خانوادگی و غیره از موضوعات مورد علاقه‌تان هستند.

اگر اکثر پاسخ‌های‌تان از گروه "ج" است شما در روابط عاطفی بسیار دل‌رحم، مهربان، از خودگذشته، و صلح‌جو هستید و به دنبال فضایی دوستانه، محبت‌آمیز همراه با صلح و صفا می‌باشید و در جستجوی فردی هستید که دارای روحیه همکاری باشد. صداقت، وفاداری و روراستی را سرلوحه خودش قرار دهد و در عین این که همواره شما را مورد حمایت قرار می‌دهد به موقع به حال خود بگذارد و فضای آزادی مورد نیازتان را تأمین کند.

اگر اکثر پاسخ‌های‌تان از گروه "د" است شما در روابط عاطفی‌تان بر از افراط و تفریط هستید. شما در هر ارتباط، به دنبال دست و پنجه‌ترم کردن با چالش‌ها و به دست آوردن فرصتی مناسب برای رشد و تعالی فردی هستید. فردی که درست مثل خودتان باشد و در ظاهر، تفاوتی را از خودش نشان ندهد به هیچ وجه نمی‌تواند توجه و علاقه شما را به خودش جلب کند. به همین دلیل دستیابی به تعادل در ارتباطات عاطفی تا حدی برای‌تان دشوار و مستلزم سخت‌کوشی و جدیت است. اما کسی که بتواند این خواسته شما را برآورده کند فاتح قلب شماست.

با پیلینگ مکانیکی، چروکهای سطحی جای جوش‌ها، لک‌های صورت و خطوط روی صورت و... را از بین ببرید

در ابتدا قبل از شناخت و راه‌های درمان توسط میکرودرم به انواع بیماری‌های پوستی که توسط میکرودرم قابل درمان است می‌پردازیم. همانطور که می‌دانید از جمله مواردی که افراد را در مورد پوست هود نگران می‌کند، آکنه دوران جوانی است که البته این بیماری در بزرگسالان نیز رخ می‌دهد که این بیماری علت‌های زیادی دارد و هر یک در جای هود باید مورد بررسی قرار گیرد.

موجب از بین رفتن ویتامین C می‌شود، به دلیل اینکه سیگار اختلال در تنفس سلول‌های پوستی ایجاد می‌کند باعث می‌شود که پوست زودتر چروک شود.
۵ - تغذیه نامناسب و عدم دریافت ویتامین‌های موردنظر.
۶ - آفتاب مستقیم و عدم مراقبت پوست از اشعه ماوراء بنفش.
۷ - خشک شدن بیش از حد پوست.

عوامل به وجود آمدن استریا و خطوط روی بدن

در ابتدا استریاها به رنگ بدن و صورتی کم‌رنگ هستند، اما هرچه بیشتر بگذرد، عمیق‌تر و پررنگ‌تر می‌شوند و حتی قهوه‌ای رنگ می‌گردند و در بعضی موارد با گذشت زمان مخفی و ناپیدا می‌شوند ولی از بین نمی‌روند و تا آخر عمر می‌مانند.

این خطوط در اثر چاق شدن ناگهانی، حاملگی، ورزش شدید و استفاده از استروئیدهای آنابولیک در کسانی که جهت افزایش توده عضلانی استفاده می‌کنند نمایان می‌شود که این خطوط در خانم‌ها روی شکم، سینه و باسن و در مردها بیشتر نواحی ران، بالای باسن و روی بازوها دیده می‌شود. منافذ باز صورت

در افرادی که خصوصاً پوست چرب دارند این منافذ بزرگ شده و در اثر عدم شستشوی مناسب صورت، تیره‌تر و بزرگ‌تر می‌گردند و صورت افراد به علت انسداد منافذ دارای جوش پوستی و کومدوژنیک دیده می‌شود.

چه داروهایی جهت درمان پوستهای بیمار مؤثر است؟

جهت درمان هر کدام از اینها موارد زیادی توصیه می‌گردد؛ که بهتر است هر یک زیر نظر پزشک متخصص صورت پذیرد.

چه داروهایی در درمان آکنه مؤثر هستند؟

از بنزویل پراکسید به دلیل آنتی میکروبیال بودن، ترتینوین به دلیل از بین بردن دانه‌های سرسیاه، آنتی بیوتیک‌های موضعی، ضدالتهاب‌های موضعی و آنتی بیوتیک خوراکی استفاده می‌شود.

درمانهای غیر دارویی آکنه

سرمادرمانی (کرایو)، تزریق کورتن داخل ضایعات کیستی و بزرگ آکنه، میکرودرم ابرژن که بخشی از پوست (اپیدرم) برداشته می‌شود و در عرض ۳-۴ هفته پوست ترمیم شده و به حالت اولیه برمی‌گردد، تزریق کلاژن، پیلینگ در درمان جای جوش با مواد شیمیایی مثل اسیدها و لایه‌بردارها.

راههای درمان لک‌های صورت

۱ - انواع لایه‌بردارها که به دو دسته کراتولیتیک و اکسفولیانت تقسیم می‌شوند. که دسته اول فقط در حیطه کار پزشک و دسته دوم توسط بیماران و زیر نظر پزشک هفته‌ای یک تا دو بار می‌تواند انجام شود مثل هسته میوه های هسته‌دار، از جمله زردآلو که بیمار می‌تواند از آن به عنوان ماسک اسکراب استفاده کند.
۲ - بی‌رنگ‌کننده‌ها مثل اسید کوچیک، هیدروکینون تحت نظر پزشک.

چه عواملی در پیدایش آکنه مؤثر می‌باشند؟

- ۱ - افزایش ترشح سبوم که به هورمونهای آندروژنی وابسته است و در مردان اکثر این هورمون‌ها متعادل است ولی در زنان متغیر می‌باشد.
- ۲ - افزایش شاخی شدن مجاری دانه‌های سرسیاه و سرسفید که به دلیل این مسأله رخ می‌دهد و موجب انسداد مجاری می‌شود.
- ۳ - باکتری‌ها از نوع پروپیوم آکنه.
- ۴ - التهاب سلول‌های اپیدرم پوست.

لک‌های پوستی بیشتر از چه سنی شروع می‌شود؟

لک صورت یا پلاسما یک عارضه شایع در دختران جوان است که به صورت لکه‌های قهوه‌ای تا خاکستری تیره روی گونه، پیشانی، اطراف لب و چانه بروز می‌کند. لک‌های پوستی بیشتر در خانم‌ها دیده می‌شود و شایع‌ترین آن بیست تا سی سالگی است.

چه عواملی در بروز لک‌ها مؤثرند؟

عوامل زیادی در بروز لک‌ها نقش دارند ولی ثابت‌ترین علت‌ها، ماوراء بنفش خورشید است که حتی بقیه عوامل را تشدید می‌کند و علت‌های دیگر شامل:

- ۱ - مصرف داروهای هورمونی و ضد حاملگی (قرص، تزریقی و کاشتنی) و داروهای اعصاب
- ۲ - تغییرات هورمونی در بدن مثل کیست‌های متعدد تخمدان یا بیماری فوق کلیوی و حاملگی.
- ۳ - تغییرات کبدی.

نکات مهمی که افراد مسن باید به آن توجه کنند این است که پوست آنها بخصوص در ناحیه صورت و دستها بیشتر تحت تأثیر نور خورشید قرار می‌گیرد که این مسأله باعث می‌شود زودتر دچار لک‌های پوستی گردند.

چروک

شیارهای عرضی پیشانی و شیارهای طولی بین دو ابرو، کنار چشم و روی گونه نیز به مرور در اثر افزایش سن در افراد مسن و در افراد جوان به دلیل عدم مراقبت صحیح از پوست، انقباض عضلات صورت و... تولید می‌شود.

چه عواملی در بروز چروک‌های صورت نقش دارند؟

- ۱ - کاهش کلاژن پوست که به دلیل وقفه در کلاژن‌سازی در اثر افزایش سن رخ می‌دهد، بعضی اختلالات ارثی نیز نقص در کلاژن‌سازی را به همراه دارند.
- ۲ - انقباض زیاد عضلات صورت، مخصوصاً، در افرادی که با صورت خود هنگام حرف زدن بازی می‌کنند، یا عصبی و اخمو هستند.
- ۳ - رژیم‌های ناگهانی و لاغر شدن زیاد از حد که عضلات چربی زیر پوستی خود را از دست داده و چروک تولید می‌شود.
- ۴ - سیگار که موجب تغذیه نامناسب و عدم جذب ویتامین و هم‌چنین

۳ - پیلینگ شیمیایی.

۴ - پیلینگ مکانیکی مثل میکرودرم ابرژن.

۵ - لیزر در درمان کک و مک و لک‌های کوچک پراکنده صورت مؤثر است در صورتی که پزشک پوست ارجح بداند.

چروک و راههای درمان

برای درمان چروکهای پوست روش‌های متنوعی موجود است که اغلب زیر نظر پزشک متخصص پوست صورت می‌گیرد از قبیل:

۱ - لیزر

۲ - تزریق سم فلج‌کننده (BOTOX) داخل عضلات صورت که موقتی است.

۳ - تزریق پرکننده‌ها مثل کلاژن، هیالورونیک اسید و...

۴ - کرم‌های آلفا هیدروکسی اسید AHA در پوست چرب و یا PHA در پوست خشک.

۵ - پیلینگ مکانیکی میکرودرم زیر نظر پزشک.

درمان استریا

در درمان استریا ابتدا چرب کردن و مرطوب نگهداشتن پوست و ماساژ مرتب توصیه می‌شود و هم‌چنین ویتامین E نیز می‌تواند کمک کند. استفاده از میکرودرم و لایه‌بردارها چنانچه تحت نظر پزشک باشد می‌تواند روند درمان را تسریع بخشد.

چنانچه ملاحظه کردید میکرودرم روش ایمن در درمان تمامی موارد فوق است که به توضیح آن می‌پردازیم:

میکرودرم ابرژن

در این روش اپیدرم و قسمتی از درم (چنانچه لازم باشد) با کمک یک برس یا چرخ ساینده ظریف و استریل شده با سرعت تحت کنترل و فشار متناسب با پوست هر بیمار از روی پوست جدا می‌شود. هرچه اسکار عمیق‌تر باشد تعداد جلسات درمان و فواصل آن بیشتر می‌گردد.

در ابتدا باید صورت از هرگونه چربی و مواد آرایشی پاک شده و پزشک جهت درمان هر کدام از ضایعات با توجه به فشار و سرعت مورد نظر، چرخ و دسته ساینده را به صورت چرخشی در پوست می‌گرداند که در ابتدا به دلیل پاشیده شدن کریستال‌ها یک سوزش مختصری در صورت احساس می‌شود که چنانچه پزشک در تمام صورت ابتدا با سرعت کم این کار را انجام دهد این مسأله عادی می‌گردد و در عرض یکی دو دقیقه حساسیت پوست از بین می‌رود. البته در کسانی که پوست خشک دارند باید آهسته‌تر و با قدرت کمتری انجام شود. بعد از درمان، پوست چند دقیقه خصوصاً در احساس سوزش می‌کند که چنانچه ضدالتهاب توسط موارد سایش عمقی پزشک همان موقع استفاده شود. سوزش برطرف می‌گردد.

میکرودرم ابرژن چه نوع ضایعاتی را درمان می‌کند؟

موارد قابل درمان با میکرودرم، مواردی هستند که تراشیدن لایه خارجی پوست (اپیدرم) بتواند درمان آن ضایعه محسوب شود:

- ۱ - افراد با پوست تیره و آفتاب خورده.
- ۲ - پوسته‌های اضافی موجود روی پوست و عدم شفافیت پوست.
- ۳ - چروک غیر عمیق و سطحی پوست.
- ۴ - منافذ بزرگ و باز صورت.
- ۵ - کومدون‌های بسته پوست (سرسیاه و سفید).
- ۶ - اسکارهای سطحی به جا مانده در اثر جای جوش و بخیه.
- ۷ - خطوط استریا حاملگی یا چاقی.
- ۸ - لک‌های پوستی.
- ۹ - پیری زودرس پوست.

کارایی میکرودرم

- پاکیزه نمودن سلول‌های مرده از سطح پوست همراه با چربی و آلاینده‌های سطحی پوست.

- لایه‌برداری سطحی و ظاهر شدن سلول‌های جوان و تازه و بخشیدن

ظاهری مطلوب به پوست.

- جذب بهتر فرآورده‌های پوستی در اثر عدم وجود لایه شاخی پوست.
- تسریع جریان خون در موضع و دردسترس قرار دادن اکسیژن و غذای بیشتر جهت سلولهای پوست.

- کمک در درمان پوست‌های خشک و آفتاب خورده بدلیل تولید الاستینی بیشتر (ارتجاع بیشتر) - میکرودرم چنانچه با نوعی از لیزر همراه شود ضایعاتی مثل جای بخیه و آبله مرغان و یا آکنه عمیق را می‌تواند بهبود بخشد.

مکانیسم میکرودرم ابرژن

- میکرودرم‌ها به دو صورت انجام می‌شود. یک نوع به صورت الماسه است که بیشتر جهت سالن‌های زیبایی استفاده می‌شود و چندان جهت درمان موارد ذکر شده کمک نمی‌کند زیرا لایه‌برداری خیلی سطحی است و بیشتر جهت پاکسازی انجام می‌گردد.

- نوع دوم با کریستالهای اکسید آلومینیوم انجام می‌شود که باید حتماً زیر نظر پزشک تحت جلسه‌های پشت سرهم و بدون توقف ناگهانی انجام می‌شود.

این روش درمان چه ارجحیتی نسبت به روش‌های دیگر دارد؟

الف: در استفاده از لایه‌بردارها و اسیدها (پیلینگ شیمیایی) چنانچه حتی چند ثانیه دیرتر از روی پوست برداشته و خنثی شوند لایه زیرین پوست خراب شده و این مسأله موجب التهاب بیشتر پوست می‌گردد. این نوع روش حتی در افراد تیره ممکن است بعدها تولید لک کند.

ب: به دلیل اینکه لیزر در ابتدا روش گرانی محسوب می‌گردد پس بهتر است در ابتدا روش‌های ایمن‌تر انجام شود و چنانچه لازم به لیزر باشد آنگاه این درمان کمکی انجام شود. هم‌چنین بدلیل تیره بودن پوست اکثر افراد، خصوصاً، در نوعی از لیزر درمانی که پوست را کاملاً، می‌سوزاند مناسب نیست. هم‌چنین روش‌های فوق احتیاج به بی‌حسی قبل از انجام عمل دارند و بعد از درمان هم بیمار باید کاملاً دور از نور آفتاب باشد.

اما در روش درمان با میکرودرم چون سایش پوست توسط این روش یک نوع پیلینگ مکانیکی است دردناک نیست و هم خونریزی بدنال ندارد. و تحت کنترل و دید مستقیم پزشک انجام می‌شود. این روش چنانچه درست انجام شود تکنیک ارزشمندی در درمان و کاهش عمق اسکارهای فرورفته محسوب می‌شود.

آیا این عمل تغییری در رنگ پوست ایجاد نمی‌کند؟

- رنگ پوست بلافاصله بعد از میکرودرم صورتی و یا قرمز رنگ می‌شود که به دلیل افزایش جریان خون منطقه‌ای و کشش پوست است ولی بعد از چند ساعت رنگ طبیعی خود را بازیافته و حتی بعد از اولین جلسه نیز بیمار شفافیت و تمیزتر شدن پوست خود را می‌بیند.

در ضمن این عمل بهتر است بعد از ظهر یعنی عصرها صورت گیرد تا نور کمتری به پوست برخورد کند.

میکرودرم ابرژن

- در این نوع درمان بیمار مشکلی از جهت عفونت ندارد مگر در مواردی که بسیار عمیق یعنی درم ابرژن انجام شود که بیمار باید در توصیه‌های پزشک و داروهایی که بعد از عمل داده می‌شود دقت کافی داشته باشد.

این روش کاملاً استریل است زیرا از یک طرف پودر استریل توسط یک لوله به پوست پاشیده می‌شود و با یک لوله دیگر کریستال‌ها و پوست‌های مرده از روی پوست جمع‌آوری می‌شود. هم‌چنین سر پلاستیکی که روی پوست بیمار قرار می‌گیرد برای هر مریض جداگانه گذاشته شده و استریل می‌گردد.



مدت درمان

مدت درمان در هر جلسه کلاً ۱۵ تا ۳۰ دقیقه است و تعداد دفعات به نوع پوست و سن بیمار مرتبط است که کمترین تعداد جلسات جهت درمان ۶ جلسه است و حتی بعد از اولین جلسات نیز بیمار، نتایج درمان را درمی‌یابد و فواصل بین جلسات ۷-۱۰ روز است و چنانچه عمیق‌تر انجام شود ۲۰-۱۴ روز فاصله لازم است تا پوست التهاب خود را کاملاً از دست بدهد و پوست رنگ طبیعی پیدا کرده باشد.

آیا تأثیر این عمل ماندگار است؟

- برای ماندگاری این عمل بعد از اتمام دوره درمان اولیه، درمانهای نگهدارنده (هر ۲ ماه یکبار) تحت نظر پزشک می‌تواند کمک‌کننده باشد تا نتایج بهتری در طولانی مدت داشته باشد.

توصیه‌های بعد از عمل

- استفاده از داروهای توصیه شده که حتماً تحت نظر پزشک و به درستی انجام شود و نیز همکاری متقابل پزشک و بیمار که بسیار مهم است. در صورت پیدایش قرمزی، التهاب و زخم و... چنانچه بیمار به پزشک مراجعه کند پزشک ممکن است روش درمانی خود را تغییر دهد.
- استفاده از ضدآفتاب با SPE بالای ۳۰ (حداکثر حفاظت).
- استفاده از کلاه جهت عدم آفتاب سوختگی.
- عدم استفاده از استخر و سونا در روزهای اولیه بعد از میکرودرم.
- عدم استفاده از آرایش‌های سنگین و لوازم آرایشی آزاردهنده پوست در هنگام دوره درمان.
- پیگیری درمان میکرودرم و عدم قطع ناگهانی میکرودرم به صورت ناگهانی.
- حتماً، بعد از اتمام دوره درمان میکرودرم، هر یک تا دو ماه یکبار، یک جلسه به عنوان درمان نگهدارنده انجام شود تا ماندگاری نتایج خوب ثابت بماند.

سؤال اینکه، آیا این عمل به جز صورت در نواحی دیگر بدن هم کاربرد دارد؟

- بله، میکرودرم در بدن هم می‌تواند صورت بگیرد البته با این تفاوت که بدن دیرتر از صورت می‌تواند به میکرودرم جواب دهد و همچنین به دلیل وسیع‌تر بودن منطقه مثل گردن، بازوها و پشت، هزینه بالاتری نیز به همراه دارد.

کسانی که لاغر هستند و کمبود وزن دارند انجیر بفرند! ریزش موهایتان را با شیرهی انجیر درمان کنید!

کرده و برای درمان سوء هاضمه مفید است. انجیر با تمیزکردن روده بزرگ به درمان یبوست کمک کرده و به درمان آن سرعت می‌بخشد. همین‌طور داروی مؤثری برای آرتروز، دردها فصلی و ورم گلو است. برای درمان سینه درد، دم کرده انجیر با شنبلیله داروی مناسبی است و یا مقداری خرما، انجیر خشک، و مویز را با هم مخلوط و آسیاب کرده، مقداری آب به آن اضافه کرده و هر روز یک لیوان از آن را بخورید. جوشانده انجیر خشک با شیربه درمان ورم لثه و ورم مخاط دهانی کمک می‌کند. برای جلوگیری از ریزش موشیرهی درخت انجیر را روی پوست سر تان بمالید تا خاصیت عجیب آن را در درمان ریزش مو مشاهده کنید. مصرف بیش از اندازه انجیر باعث نفخ شکم و اسهال می‌شود، همچنین خوردن بیش از حد انجیر برای درمان اسهال و خونی‌ریزی‌های ساده و همچنین دردشکم از جوشانده برگ درخت انجیر استفاده کنید. دانه‌های ریز انجیر باعث تقویت معده و روده می‌شوند. پتاسیم موجود در این میوه؛ در درمان کم‌خونی و بی‌اشتهایی مفید است. همچنین وجود این ماده در انجیر به دفع اوره و کاهش چربی خون کمک می‌کند. انجیر بوی بددهان را از بین می‌برد. استخوان‌ها را استحکام می‌بخشد و باعث رویش مو می‌شود. جوشانده انجیر خشک برای بهبود سرماخوردگی مفید است. سوپ انجیر باعث افزایش شیرمادران می‌شود.

تابه‌حال به خواص خارق‌العاده انجیر، این میوه‌ای که آنقدر اهمیت دارد که در انجیل و حتی در کتاب آسمانی‌مان قرآن مجید به نام آن اشاره شده فکر کرده‌اید؟ این میوه مقوی، شیرین و ملین بومی آسیای غربی و کشورهای مدیترانه است که به علت مقاوم نبودن در برابر سرمای شدید در مناطق معتدل و گرمسیر مثل عربستان و سوریه کشت می‌شود. انجیر سرشار از ویتامین‌های A, B, C، پتاسیم، منیزیم، کلسیم، و فسفر است که میزان این املاح در انجیر بیشتر از سایر میوه‌ها است. این میوه سدیم و چربی ندارد و فاقد کلسترول است که می‌توان از این خاصیت در رژیم‌های غذایی مثل رژیم کم‌چربی و کاهش وزن استفاده کرد. اما در عوض چاق‌کننده است و برای کسانی که کمبود وزن دارند و لاغر هستند بسیار مفید است. به دلیل بالا بودن قند انجیر این میوه برای کسانی که دچار ضعف هستند و یکدفعه فشار خونشان پایین می‌افتد مناسب است. انجیر ضد سرطان، مدر و تقویت‌کننده کبد است. البته کسانی که کبد ضعیف دارند باید انجیر را باگرددو بخورند. فیبر غذایی آن در مقایسه با سایر میوه‌ها مثل سیب، خرما، انگور، پرتقال و توت فرنگی بالاتر است. طبع انجیر گرم است و باعث تعرق بدن می‌شود. همچنین این میوه دستگاه هاضمه را تقویت

داستان‌ها، شما - پاسخ‌ها، ما

داستان‌های شما - پاسخ‌های ما

۱- امیر؟ - الف

قرار و مدار ما را که رعایت نکردی! امیرچی؟ امیر کی؟ از کجا؟

ب) ناخوانا نوشتی.

ج) مستقیم گویی کردی و به صنفی از صنوف تهمت زدی. می‌دانی اگر نتوانی ثابت کنی، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیری. حتی در داستان هم اگر باشد باز عقوبت دارد. جالب آن که در ابتدای داستانت نوشتی: "داستان واقعی".

دوست خوب من! مگر باید همه واقعیت‌ها را نوشت؟ مگر باید همه واقعیت‌ها را همان‌گونه که اتفاق می‌افتد نوشت؟ اگر این طور باشد چرا باید داستان نوشت؟ پس گزارشگران روزنامه‌ها و وقایع نگاران چه کاره‌اند؟ پس مستند نویسان به چه درد می‌خورند؟

مثلا رشوه گرفتن فلان مأمور را یا ذکر اسم و رسم و محل خدمت و نوع درجه و... که در داستان نمی‌نویسند، داستان‌نویس می‌تواند و باید از این رویدادها که متأسفانه کم هم نیستند، در داستان‌هایش به شکل غیرمستقیم و به دور از شعارنویسی استفاده کند. همان کاری که تو نکردی و با نوشته‌ات از این بابت لطمه زدی.

۲- ملیحه حاج کتابی - زواره

"سالهای دور از امید"، ماجرای خوبی دارد. سوژه‌اش هم قابلیت گسترش داستانی را دارد ولی توانستی از آن یک داستان خوب و قوی (حتی متوسط) بسازی. می‌دانی چرا؟ برای آن که با عجله نوشتی. زاویه‌های دید دیگر را امتحان نکردی. دچار تکرار و کلیشه شدی. اگر نوشته‌ات را در کنار نوشته‌های فراوان دیگری که در همین زمینه نوشته شده‌اند، بگذاریم با آن‌ها مو نمی‌زند.

سعی کن متفاوت از دیگران بنویسی. حداقل اگر مثل دیگران می‌نویسی، نکته جالب و خواندنی در داستانت داشته باشی. به هر روی، مطمئن باش که استعداد نوشتن داری و من منتظر داستان‌های خوبت هستم.

۳- فاطمه صبوری زاده - خرمشهر

خوشحالم که نوشته‌هایت را می‌خوانم. به چند نکته زیر توجه کن!:

الف) تیرها و کلمات قصار در پیشانی داستان‌ها اصلاً لازم نیست.

ب) داستان دبیرستانی و انشایی، اصطلاحاً به داستان‌هایی گفته می‌شود که دانش‌آموزان آموزش ندیده مدارس می‌نویسند و یا می‌خوانند. یعنی داستانی که فنون داستان‌نویسی در آن‌ها کاملاً رعایت نمی‌شود. بیشتر برای سرگرمی است تا برای فکر کردن!

ج) چه آقای مهدی پور خوشش بیاید، چه نیاید، داستان‌هایت را بنویس! کتابهایت را بخوان. داستان‌هایت را بفرست. این آقای مهدی پور در حال حاضر مسؤولیت سخت بررسی داستان‌های مجله را به عهده دارد و باید دل بعضی‌ها را بشکند! مطمئن باش با هیچ کس خرده حساب شخصی ندارم.

د) خوشحالم که کتابهای آموزش داستان‌نویسی و یا داستان‌های خوب را خوانده‌ای ولی دوست عزیز، آیا تاکنون در مورد کتابهایی که خوانده‌ای و یا می‌خوانی داوری کرده‌ام؟

داوری من در مورد نوشته‌ها و داستان‌هایی است که می‌نویسی.

همان طور که دیده‌ای بعضی از داستان‌هایت خوبند که چاپ شده‌اند و بعضی‌ها هم ضعیف‌اند. و این یک امر طبیعی است.

ه) خواسته بودی که داستان آخرین پرواز را بررسی کنم و نظرم را بنویسم. داستان، شروع کوبنده و محکمی دارد. ولی پایانش ضعیف است. بیان اینکه فرشته‌ها به سقوط کرده‌ها بگویند: شماها جای‌تان در زمین نیست بیاید آسمان... بیاید توی بهشت، در نوشته‌ات، اصلاً داستانی نیست.

و) نوشته‌کوتاه (ب، ی، ا، ن) هم موضوع بسیار خوبی دارد. اما باز هم دچار مستقیم گویی شده، اتفاقاً در این داستان، شروع خوبی دیده نمی‌شود. قوت داستان در پایان آن است. پیشنهاد می‌کنم هر دو داستان نام برده شده را دوباره بنویسی کن و بفرست.

ز) "دست‌های جادویی"، ماجرای شنیدنی دارد. آیا فکر نمی‌کنی که سرسری از آن گذشتی؟ یعنی بسیاری از صحنه‌ها را نوشتی. شبکه استدلالی داستانت کامل نیست. چه عاملی باعث شده تا نویسنده بتواند در کارش موفق شود؟ در اصل می‌بایست در این زمینه، نوشته‌ات را پرداخت می‌کردی. صرف این که ادعا کرد و داستان‌نویس شد کافی نیست. باید قدم به قدم موفقیت‌اش را نشان می‌دادی. آیا فکر می‌کنی به این آسانی می‌پذیرند که یک نفر بتواند داستان‌نویس شود؟

در هر صورت از این که دوست فهیم و صادق و منصفی چون تو دارم، بر خود می‌بالم و در انتظار نوشته‌ها، نامه‌ها و داستان‌های زیبایت هستم.

۴- زینب عباسی - ایوانفرب

از نوشته‌ات برمی‌آید که برعکس چیزی که خودت درباره خودت گفته‌ای، کینه‌توز و زودرنج نیستی. از لحن نوشته‌ات پیداست که عیب و ایرادگیری‌های مرا نه تنها به دل نمی‌گیری بلکه لازم می‌دانی!

فکر نمی‌کنی که آرزوی کمی کرده‌ای؟ آرزوی این که می‌خواهی مثل من بشوی. حتما شنیده‌ای که فردی آرزو می‌کرد افلاطون شود، شده بود معلم دوره ابتدایی، (با همه احترامی که برای معلم‌ها، به خصوص معلم‌های دوره ابتدایی قائلم).

بهرتر است آرزو کنی که می‌خواهی همین‌گویی و چخوف بشوی تا شاید (امیدوارم)

به هر روی، خوشبختانه داستان "روزی که مرد شدم" قابلیت چاپ شدن را دارد.

با آن که بسیار ریز و ناخوانا نوشتی، حیفم آمد چاپش نکنم.

۵- فریبا نادری - شیروان

همان طور که نوشتی، "بابابزرگ" از آن داستان‌هایی است که خوب از آب درنیامده است.

۶- شایان عاشوری - بردسکن

هر چه خواندم چیزی دستگیرم نشد، داستان‌هایت را می‌گویم!

لطفاً کمی هم به فکر خواننده‌ها باشید، آنها هم وقت‌شان ارزش دارد!

۷- یسنا انارکپور - اصفهان

"غریبه‌ای در باغ"، متنی طولانی است. یعنی قسمت‌های زیادی از آن، کش پیدا کرده است. حذف آن قسمت‌های اضافی، آسیبی به داستان نخواهد زد. پیروز و پاینده باشید.

تادریبل هست من هم

هستم

چطور شد که به تیم‌های باشگاهی پیوستی؟
برادرم فرشید (دروازه‌بان پرسپولیس) که از من
بزرگتر است در تیم نوجوانان نفت بازی می‌کرد
و به قول خودش وقتی استعداد مرا در کار با
توپ دیده بود و به تسلطم بر روی آن اعتقاد
داشت، مرا هم با خودش به نوجوانان نفت برد و
باهم کارمان را شروع کردیم.

پس از نفت به کدام تیم‌ها رفتی؟

از آنجا به نوجوانان و جوانان سایپا رفتم. سپس
به تیم فتح تهران پیوستم و به پرسپولیس رفتم از
آن تیم به الاهلی امارات و سرانجام به بایرن مونیخ
آلمان آمدم.

چطور شد که دیرتر از برادرت وارد فوتبال
شدی اما خیلی زودتر مطرح شدی؟

خب پست بازی من طوری است که سریع
فوتبالیست را مطرح می‌کند، شما اگر بهترین
ضربات مهاجمان حریف را هم درون دروازه دفع
کنی بیشتر می‌گویند که فلانی دروازه‌بان است و
وظیفه‌اش را انجام داده است. اما اگر درمیانه
زمین ۲ تا پاس گل یا چندتا دریل بزنی فوری
به چشم می‌آیی. این شد که این اتفاق افتاد و
گرچه معتقدم فرشید هم جزو دروازه‌بانان طراز
اول مملکت است.

تاکنون چه افتخاراتی در فوتبال کسب کردی؟

نایب قهرمانی نوجوانان تهران با تیم نفت، قهرمانی
امیدهای تهران با فتح، قهرمانی لیگ و جام حذفی
با پرسپولیس، قهرمانی در جام حذفی امارات با
الاهلی، قهرمانی در جام حذفی و لیگ دسته
یک آلمان با بایرن مونیخ، قهرمانی در بازی‌های
آسیایی بانکوک با تیم ملی، قهرمانی غرب آسیا
و قهرمانی جام بین قاره‌ای آسیا - اقیانوسیه اگر
راهیابی به جام جهانی هم جزو افتخارات محسوب
می‌شود یکبار هم با تیم ملی به جام جهانی راه
یافته‌ام که همین امسال است.

بازی در آلمان چه تفاوتی با کار در
امارات یا ایران داشت؟

زمین تا آسمان فرق دارد. در آلمان و در تیم
بایرن مونیخ بواقع باید چنان تمریناتی را پشت سر
بگذاری که بتوانی در کمتر از ۱۰ روز چهار بازی
را پشت سر هم بازی کنی. بوندس لیگا، جام
حذفی، لیگ قهرمانان اروپا و جام‌هایی که در
درون دل لیگ گنجانده شده است. آماده شدن
برای چنین حضوری در میدان کاری طاقت
فرساست.

نوع تمرینات تو در الاهلی با بایرن تا چه حد
تفاوت دارد؟

تمرینات تیم الاهلی هم به جای خودش سنگین



بدون شک و مشتتاک ترین فبر فوتبالی که در
طول چند ماه اخیر به گوش اهالی این ورزش و
مردم علاقه‌مند به فوتبال رسیده است همان
فبر شکستگی ساق پای علی کریمی بود که
در روزهای پایانی سال گذشته همه را نگران
کرد و فوآب را از پشمان برانکو ایوانکوویچ
گرفت. اما فوشبفتانه این مصدومیت در
زمانی رف داد که فاصله زمانی مناسبی تا
شروع مسابقات جام جهانی باقی بود تا او با
کمک پزشکان و فیزیوتراپیست‌های آلمانی
هرچه سریع‌تر بهبود کامل پیدا کند. این هفته
سراخ "علی کریمی" رفتیم و او را میهمان گفت
و گوی ورزشی جوانان امروز کردیم.

گفت و گو: محمدرضا مدنی

خودت را بیشتر معرفی کن.

علی کریمی هشم منولد ۱۷ آبان سال ۱۳۵۷.

بچه کجا هستی؟

در کرج به دنیا آمدم.

بیوگرافی کاملتری از خودت را برای

خوانندگان جوانان امروز می‌گویی؟

قدم یک متر و ۸۵ سانتی‌متر است و وزنم ۸۰ کیلو.

پست تخصصی‌ات چیست؟

در خط میانی کار می‌کنم و در تیم بازی‌سازی

مهمترین هدفم است.

فوتبالت را از کجا شروع کردی؟

مثل تمام فوتبالیست‌های ایرانی از محله و

کوچه محل زندگی‌مان. آن روزها که این همه

سرگرمی‌های کامپیوتری نبود. ما هم در کرج

امکانات آنچنانی نداشتیم بنابراین با بچه‌ها فوتبال

بازی می‌کردیم و از صبح تا شب فقط به دنبال

توپ می‌دویدیم.

جای ماگات بودم از او هم بی‌رحم‌تر می‌شدم!



بود اما دیسیپلین و جدیت کار ماگات با هیچ کدام از مربیان گذشته ام یکسان نیست و از همه خشن‌تر، جدی‌تر، منضبط‌تر و خلاصه بی‌رحم‌تر است. البته حق هم دارد. شاید من هم اگر جای او بودم و این قدر سطح انتظارات از من بالا بود چنین تصمیماتی می‌گرفتم و شاید هم بدتر از او می‌شدم چرا که او در گاهی اوقات حتی با ما بازی می‌کرد و ما فراموش می‌کردیم که او سرمربی است. اما دیسیپلین کاری‌اش حرف نداشت.

این مسأله برای تو مشکل ساز نبود؟

خیر! چون من خودم با علم به اینکه می‌دانستم به یکی از خشک‌ترین تیم‌های باشگاهی اروپا می‌روم پیه همه چیز را به تنم مالیده بودم و تصمیم را گرفته بودم. ضمن اینکه من زیاد اهل شوخی و خنده هم نیستم و بیشتر از فضای جدی لذت می‌برم.

وقتی مصدوم شدی چه احساسی داشتی؟
زیاد برایم اهمیت نداشت. با تقدیر که نمی‌شود جنگید. پیش خودم گفتم شاید قرار نبوده به جام جهانی بروم و این اتفاق افتاد. اما حالا که رفته رفته روبه بهبودی هستم و تمریناتم را شروع کرده‌ام خوشحالم.

چرا؟

خب بازی کردن برای تیم ملی افتخار بزرگی محسوب می‌شود اما هرگز حاضر نبوده‌ام که این افتخار را به هر طریقی به دست بیاورم تا پیش از اطمینان از کسب بهبودی کامل هم قید جام جهانی را زده بودم و می‌گفتم نشد که نشد.

تیم‌های هم گروه ایران در جام جهانی را چگونه ارزیابی می‌کنی؟

هر کدام از آنها دارای قدرت‌ها و پتانسیل‌های خاص خودشان هستند. پرتغال از کمر بند میانی بسیار خوبی بهره می‌برد که در نوک خط حمله آن نیز مهاجمان زنده‌ای حضور دارند. تیم مکزیکی هم سبک بازی تیم‌های شرق آسیا را دارد و سریع با توپ کار می‌کند. هم از روی هوا گل می‌زنند و هم از روی زمین. انگولایی‌ها هم که یک تیم ناشناخته هستند که توانسته‌اند در میان آن همه تیم قلدر آفریقایی به جام جهانی برسند. فکر می‌کنم این تیم از آن دو تایی دیگر هم خطرناک‌تر باشد. چرا که انگولا برای

اولین بار به جام جهانی آمد، و می‌خواهد هر آنچه در توان دارد رو کند. بنابراین باید از آنها ترسید و با احتیاط کامل برابرشان کار کرد.

فکر می‌کنی ایران از گروه خود صعود کند؟
در فوتبال هیچ چیز مشخص نیست. در دور گذشته فرانسه از گروه خودش صعود نکرد و در همان مرحله اول اوت شد. بنابراین اگر بگویم می‌رویم یا نمی‌رویم بالا حرف بیهوده‌ای زده‌ام. باید تا شروع مسابقات صبر کرد و دید که چه اتفاقی رخ می‌دهد.

علی کریمی چگونه انسانی است؟

نمی‌دانم این را از دیگران پرسید.

حالا خودت چگونه احساس می‌کنی؟

آرام. خونسرد و یکنواخت. شاید اگر کسی با من خیلی اخت نباشد در مدت زمان حضور در کنام از رفتار من ناراحت شود چرا که من زیاد اهل حرف زدن نیستم و بیشتر درون‌گرا هستم. خانوادگی به همین شکل هستم و به نظر می‌آید که بد اخلاقی‌ام اینطور نیست و خیلی هم مهربان و دلسوز هستم اما توانایی بازگ کردن احساساتمان را به طور مطلوب و آنطور که اکثر مردم هستند نداریم. یعنی داریم و خودمان کمتر آن را بروز می‌دهیم.

متاهل هم که هستی؟

بله! من دو فرزند پسر دارم به نام های هاوش و هریسا.

آنها هم به فوتبال علاقه‌مند هستند؟

بله ، استعداد های خوبی هم در پسر بزرگترم مشاهده کرده‌ام که پس از رسیدن او به سنی که بتواند فوتبال را شروع کند با او کار خواهم کرد.

از زندگی زناشویی‌ات راضی هستی؟

صد در صد. همسرم باکمال متانت و صبر سختی‌های زندگی با یک فوتبالیست را پذیرفته و مشکلی از این بابت با هم نداریم.

تاچه زمانی به فوتبال ادامه خواهی داد؟

تا وقتی که بتوانم در بیل کنم و بدوم فوتبال را رها نخواهم کرد. اگر هم لازم شد آن را زودتر کنار بگذارم. اصلا ناراحت نمی‌شوم و بلافاصله خداحافظی می‌کنم.

از درآمد فوتبال راضی هستی؟

بله! راضی‌ام.

شغل دوم هم داری؟

خیر! بخشی از سرمایه‌ام را در امور دیگری غیر از فوتبال سرمایه گذاری کرده‌ام تا در دوران بازنشستگی به آن‌ها بپردازم.

پرخور هستی؟

تا زمانی که سیر نشده باشم می‌خورم. حالا نمی‌دانم این پرخوری محسوب می‌شود یا نه.

ماشین چی داری؟

یک مرسدس بنز اس. ال. کا. ۳۰۰. مشکلی.

زندگی با مردم سرد آلمان چگونه است؟

برای من که مشکل نیست. چون من خودم گاهی اوقات از آن‌ها هم ساکت‌تر و تودارتر هستم. بنابراین از ساکتی یا آرام بودن آنها

زجر نمی‌کشم.
آیا باز هم در ایران به میدان خواهی رفت؟
در سطح باشگاهی بله!

چرا که نه. من که از آینده فوتبالم خبر ندارم. البته خودم دوست دارم باز هم در ایران بازی کنم.

آرزوی ورزشی‌ات چیست؟

درخشش با تیم ملی در جام جهانی. شاید هم گل زدن در آن.

آرزوی زندگی شخصی‌ات چیست؟

پدري خوب برای فرزندان، همسری خوب برای شریک زندگی‌ام و فرزندی مطلوب برای خانواده کریمی باشم.

کدام فوتبالیست جهان را دوست داری؟

علی کریمی. پس از آن هم رونالدینیو.

بدترین خاطره زندگی‌ات چیست؟

کشته شدن ۷ نفر از تماشاگران بازی ایران - ژاپن در پنجم فروردین سال ۸۴

بهترین خاطره؟

لحظه تولد فرزندانم.

حرف آخر؟

از همه شما و همکارانتان متشکرم.

جوانان امروز: برای علی کریمی و خانواده محترمش آرزوی موفقیت و تندرستی می‌کنیم.



دعوی قدرت به نفع خود یا فوتبال!

به نظر فینال جام حذفی ایران بدل به سوژه جدیدی شد. تا مسوولان سازمان تربیت بدنی قدرت خود را به رخ بکشد!

درست فردای روزی که اعلام شد فینال باید به صورت تک بازی در روز ۳۱ اردیبهشت ماه در ورزشگاه ثامن‌الامنه (ع) مشهد برگزار شود، "محمدحسن انصاری فرد" در پلکان‌های طبقات سازمان تربیت بدنی رویت شده که انتهای آن به دفتر رئیس سازمان می‌رسید! تربیت بدنی استان تهران هم در حمایت از پرسپولیس اعلام کرد بازی باید در تهران برگزار شود!

اما فدراسیون فوتبال تا این لحظه اصلاً زیر بار ترفته و پهلوان دبیرکل فدراسیون رسماً اعلام کرد: "رای همان است که گفتیم ۳ سابقه فدراسیون محمد دادکان نشان می‌دهد که واقعا آرا و احکام منتشره از فدراسیون تحت فراموشی، تغییر نداشتند و ولی این بار پرسپولیس با حمایت سازمان وارد شده و دست بر قضا این بار حق هم با سرخپوشان تهرانی است! طبق قوانین فیفا بازیکنان ملی پوش فقط تا ۲۶ اردیبهشت ماه حق دارند در بازیهای باشگاهی شرکت کنند و از آن تاریخ به بعد آنها در اختیار تیمهای ملی هستند! اگر آنها از این تاریخ به بعد برای باشگاه خود بازی کنند با جریمه محرومیت روبرو خواهند شد!

شما به سپاهان فینال را واگذار نکنید! یک وقت این فکر به سرتان نزند که فکر کنید با سروصدایی که اکنون به پا کرده‌اید در صورت باخت تیمتان می‌توانید همه تقصیرها را به گردن فدراسیون بیندازید که با فاصله‌ی فراوانی که بین بازی نیمه نهایی و نهایی گذاشتند آمادگی تیم مرا گرفتند، دو بازیکن مرا به بغما بردند و فلان و بهمان! شرایط شما و سپاهان کاملاً مساوی است! بین بازی نیمه پایانی آنها با فینالشان همانقدر فاصله است که برای شما هست! شما دو بازیکن به تیم ملی داده‌اید آنها هم فقط نگویند که کازمیان و معدنچی از تویدکیا و خطیبی بهترند که خنده‌مان می‌گیرد! کازمیان از عهده مدافعان نوژن برنیامد و شما



شکاف زیادی وجود دارد و این ربطی به سرمربی ملی ایران ندارد که نشأت گرفته از فوتبال ماست! حال برای آنکه ما این شکاف را از بین ببریم باید چه کار کنیم! راهی که به فکر سرمربی تیم ملی رسیده انجام تمرینات فشرده در اردوی کوتاه مدت است! اردویی که هم اینکه در سوئیس تشکیل شده است! بله برنامه ریزی ما (فدراسیون یا سازمان لیگ) غلط است چون فینال جام حذفی باید قبل از لیگ به اتمام می‌رسید مثل ایتالیا، مثل انگلیس، مثل آلمان و... اما حالا که تمام نشده ما باید برای ۳ بازیکن که تازه می‌توانیم با کمی تفکر از طریق مسالمت آمیز آنها را هم به اردو اضافه کنیم (که کردیم) بهترین زمان را از دست بدهیم! پس اینکه چرا از لژیونرها استفاده نمی‌کنیم و منتظر شان می‌مانیم و از بازیکنان لیگ خودمان استفاده می‌کنیم روشن شد اما اینکه دو بازیکن مدعو فعلی شما حتماً باید در جام جهانی باشند همان مساله‌ای است که مطرح شدنش فقط در فوتبال ما می‌افتد! یعنی یک مربی به خودش این اجازه را می‌دهد که گروکشی کند و بگوید یا بازیکن مرا نباید دعوت می‌کردید و یا حالا که دعوت کرده‌اید و به اردو برده‌اید حتماً در جام جهانی هم باید بازی کنید! همین است که ما به شما اجازه می‌دهیم به ما توهین کنید! این اجازه را وقتی صادر کردیم که رقابت‌های جام حذفی را قبل از اتمام لیگ برتر، پایان ندادیم! این اجازه وقتی صادر شد که باز هم تا قبل از اعزام تیم ملی به سوئیس جام حذفی خاتمه پیدا نکرد و این اجازه وقتی در دستان شما قرار گرفت که در یک برنامه تلویزیونی مسؤول یک روابط عمومی به جای توضیح در مورد عملکرد سازمان لیگ بدو بیراه گفت!

او را در دقیقه ۶۰ بیرون کشیدید؟ در حالی که رسول خطیبی حداقل در سه بازی اخیر سپاهان و پرسپولیس نزدیک به اجماع انگشتان دو دست به سرخها گل زده و راه گلزنی به این تیم را می‌داند! اگر این فکر به سرتان نزند و ما را هالو فرض نکرده باشید، حق با شماست و تیم شما می‌باید در روز فینال از همه عناصرش استفاده کند و هیچکس نمی‌تواند شما را از استفاده از آنها منع کند همانطور که سپاهانی‌ها هم می‌توانند از این حق خود استفاده کنند! بله هیچ کجای دنیا، چنین رفتار نمی‌کنند که شما را از آنچه که دارید منع کنند و تازه به شما حق اعتراض هم نمی‌دهند! روی ناخوش ما اینجااست که این اتفاق برای اشخاصی چون شما که قرار است فردا خارج از ایران مبلغ ما باشید می‌افتد!

اما جناب هان با تمام احترامی که برای شما و حرفه‌ایان قائل هستیم بر روی بعضی از نظرات شما حرف داریم! همان‌طور که گفتیم اینجا ایران است با تمام خوبی‌ها و بدبهایش! ما آنقدر بد عمل کرده‌ایم که به شما اجازه داده‌ایم این قدر راحت در مورد مسائل ملی ما نظر بدهید! و متاسفیم که برخی در این زمینه حق را به شما می‌دهند! ولی مجبوریم که نظرات شما را به نقد بکشیم!

آقای هان ما یک عده ملی پوش داریم که در فوتبال خارج از ایران شاغلند و یک عده ملی پوش داریم که در داخل شاغلند! چه بخواهیم و چه نخواهیم، از لحاظ نوع تمرینات، تغذیه، تفکر حرفه‌ای و... آنها که در داخلند با آنها که در خارجند تفاوت دارند و بیشان

در این شرایط فدراسیون معتقد است که اگر فینال بدون حضور ملی پوشان برگزار شود هیچ اتفاقی نمی‌افتد درحالی که این دو باشگاه (سپاهان و پرسپولیس) بر روی سه ملی پوش خود برنامه ریزی کرده‌اند! بدون حضور آنان دچار ضرر و زیان خواهند شد! به هر حال آنها برای آنکه پرونده این فصل فوتبال خود را ببندند دوست دارند یک جام به ویرترین خود اضافه کنند و هیچکس حق ندارد به آنها بگوید که بازیکنان را از شما می‌گیریم و شما حق شکایت ندارید!! پس تکلیف تیم ملی ایران در این بین چه می‌شود؟ سؤال همین جاست که در آستانه حضور در رقابت مهمی چون جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان، تیم ملی ایران چگونه می‌بایست خود را برای حضور موفق آماده کند!!

آری هان معتقد است: "... اصلاً اردو در این شرایط چه معنی دارد؟ کجای دنیا در حالی که مسابقاتشان به اتمام نرسیده اردوی آمادگی خود را آغاز می‌کنند... به نظر من برنامه ریزی شما غلط است... اصلاً چرا از لژیونرهای خود استفاده نمی‌کنید... حالا که این دو بازیکن را گرفته‌اید پس باید حتماً آنها را با خود به جام جهانی ببرید..."

قبل از هر چیزی اول باید به آقای هان گفت که اینجا ایران است و ما فرق آدمهای زرنگ و با هوش را با آدمهای سیاسی و مبهم خوب می‌فهمیم! تیم شما در آستانه کسب عنوان قهرمانی جام حذفی قرار دارد ولی هیچ تضمینی وجود ندارد که پرسپولیس

فینال جام حذفی در پرده ابهام

برگزاری دیدار پایانی رقابت‌های فوتبال جام حذفی باشگاه‌های ایران در روز ۳۱ اردیبهشت ماه در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت.

در حالی که فدراسیون فوتبال طی اطلاعیه‌ای، زمان برگزاری دیدار فینال جام حذفی را روز ۳۱ اردیبهشت ماه در مشهد اعلام کرده بود، مسوولان باشگاه پرسپولیس با استناد به دستور فیفا و آیین‌نامه جام حذفی - به این تصمیم اعتراض کردند که همین امر، برگزاری این بازی را در زمان و مکان اعلام شده، در هاله‌ای از ابهام فرو برد.

خبرهای غیرمؤثق حاکی از آن است که دیدار پایانی این رقابت‌ها، روز ۲۵ اردیبهشت ماه با حضور هر سه ملی پوش تیمهای سپاهان و پرسپولیس برگزار خواهد شد که البته این امر تا حدودی بعید به نظر می‌رسد.

انصاری فرد: در مشهد بازی نمی‌کنیم! آری هان: در مشهد هرگز!

اما در جلسه‌ای که در باشگاه پرسپولیس برگزار شد، "انصاری فرد" مدیر عامل باشگاه بر تصمیم پرسپولیس نسبت به بازی نکردن در مشهد تاکید کرد. همچنین "آری هان" سرمربی این تیم در واکنش و اظهارنظری جالب، اعلام کرد که حاضر است در یک تک‌بازی به میزبانی سپاهان در اصفهان به میدان برود اما در شهر مشهد هرگز.

اخبار کوتاه

لیگ ششم از راه رسید!

ششمین دوره رقابت‌های فوتبال باشگاه‌های دسته برتر کشور مرداد ماه آغاز خواهد شد.

بر اساس تصمیم هیأت رئیسه سازمان لیگ، رقابت‌های فصل آینده فوتبال برتر هفدهم مرداد ماه سال جاری، همزمان با ولادت با سعادت مولی‌الموحیدین حضرت علی(ع) آغاز خواهد شد.

بر این اساس نیم فصل این رقابت‌ها از ۱۰ آذر ماه آغاز می‌شود و تیم‌ها از تاریخ اول خرداد ماه تا هفتم مرداد فرصت دارند جهت نقل و انتقال بازیکن اقدام کنند.

همچنین رقابت‌های جام حذفی نیز از ۷ آبان آغاز می‌شود.

رسوایی در فوتبال ایتالیا

باز هم ردهای یووه دیده می‌شود!

رسوایی‌های اخیر در پرونده‌ی ارتباط باشگاه یوونتوس با داوران سری آ - رئیس فدراسیون فوتبال ایتالیا را مجبور به استعفا کرد.

به گزارش آنسا - خبرگزاری ایتالیا - در پی افشای مکالمات تلفنی "لوجیانو موجی" - مدیر باشگاه یوونتوس، "فرانکو کارارارو" رئیس فدراسیون فوتبال ایتالیا از سمت خود کناره‌گیری کرد.

رسوایی سران باشگاه یوونتوس و پرونده‌ی آنان هر روز ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند. تحقیقات دقیق بازرسان حقوقی ایتالیا و بررسی مکالمات تلفنی موجی مشخص کرد: "پیرلوییجی پارتو" - عضو سابق کمیته داوران فدراسیون فوتبال ایتالیا با وی در جریان تعیین داوران فصل گذشته سری آ همکاری می‌کرده است.

باز گشت پاپن!

"ژان پیر پاپن" - مهاجم سابق تیمهای ماری و ملی فرانسه و مرد سال فوتبال اروپا در سال ۹۳، به عنوان سرمربی جدید تیم استراسبورگ فرانسه انتخاب شد.

برد خفیف مکزیک!

تیم ملی فوتبال مکزیک یکی از حریفان ایران در رقابت‌های جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان در دیداری دوستانه تیم ونزوئلا را شکست داد.

در این بازی که در پاسادانای آمریکا برگزار شد تیم مکزیک با گل دقیقه ۵۸ "عمر براوو" که از روی نقطه پنالتی به ثمر رسید ونزوئلا را شکست داد. تیم ملی فوتبال کشورمان روز ۲۱ خرداد ماه در ورزشگاه نورنبرگ با تیم مکزیک دیدار می‌کند.

دعوت‌نامه والیبال ایتالیا برای ایران!

فدراسیون والیبال ایتالیا طی نامبری به فدراسیون ایران از تیم ملی کشورمان برای حضور در رقابت‌های چهارجانبه این کشور دعوت کرد. در این رقابت‌ها تیمهای ایتالیا، کانادا و تونس حضور خواهند داشت.

بالاک: منتظر آلمان قوی نباشید!

"میشائیل بالاک"، کاپیتان تیم ملی فوتبال آلمان به مردم کشورش هشدار داد انتظار زیادی از تیم جوان این کشور در جام جهانی ۲۰۰۶ نداشته باشند.

نووتنی به فنرباغچه پیوست!

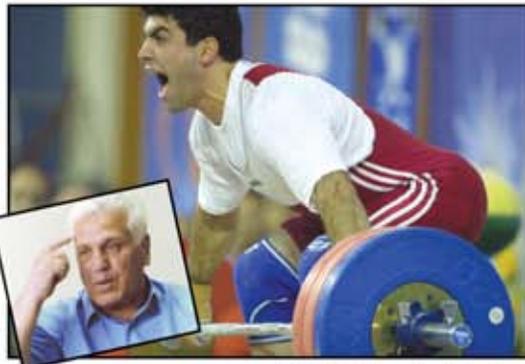
"ینس نووتنی" مدافع با تجربه آلمانی احتمالا فصل آینده به تیم فنرباغچه ترکیه خواهد پیوست.

ویدمار: به خاطر قلمب به جام جهانی نمی‌آیم!

"تونی ویدمار" مدافع ۳۵ ساله تیم ملی فوتبال استرالیا اعلام کرد به علت ناراحتی قلبی در جام جهانی ۲۰۰۶ شرکت نخواهد کرد.

وزنه: تیری می‌ماند!

"آرسن وزنه" سرمربی فوتبال آرسنال نسبت به ادامه حضور "تیه ری آرنی" مهاجم فرانسوی خود در این باشگاه در فصل آینده ابراز امیدواری کرد.



نفرات جدید قدیمی!

ایوانف باز

هم اردوی

وزنه‌برداری را

تعطیل کرد

"یوردان گنورگی ایوانف"، دوباره اردوی تیم ملی وزنه‌برداری را تعطیل کرد!

این اردو که در قزوین برگزار می‌شد آنقدر شرایط بدی داشت که ایوانف حاضر نشد ملی‌پوشانش را در سختی قرار دهد و سریعاً تصمیم به تعطیلی اردو گرفت! اسکان بد اردو و تغذیه بدتر مهمترین علتی بوده که مربی بلغاری را بر آن داشته که اردو را تعطیل کند! این بار برعکس دفعات قبلی حق با ایوانف است و مقصر فدراسیون است که بدون بررسی شرایط و جوانب دست به برگزاری این اردو زده است! در این شرایط چه کسی تاوان خسارتی را که برنامه زمانبندی شده ایوانف و ملی‌پوشان خواهد دید، متقبل خواهد شد؟!

اما از نکات مهم این اردو حضور چند چهره قدیمی بود که دوباره به جمع اردو نشینان اضافه شدند، محمدحسین برخوا، شاهین نصیری‌نیا و کوروش باقری چهره‌هایی هستند که پس از اعلام حدنصاب‌های تعیین شده از سوی ایوانف به تمرینات سخت تن دادند و خود را به شرایطی که مرد بلغاری می‌خواست نزدیک کردند!

همین مساله باعث شده اعتراض جا مانده‌هایی چون فلاحتی‌نژاد و برادران پانزوان راه به جایی نبرد چون برای اعتراض‌های خود دلایل قانع‌کننده‌ای ندارند! یا آنها این آمادگی را دارند که حدنصاب‌های تعیین شده را بزنند و یا اینکه از عهده آن برنمی‌آیند، اگر توانایی این حدنصاب در آنها وجود ندارد اعتراض کردن بی‌معنی است و بهتر است که به تیم ملی اجازه دهند تا با آرامش به زندگی خود بپردازد.

باقری: از بس دقت کردم زدم به تیر!



دفاع آخر پرسپولیس برابر نوژن خیلی تلاش کرد. او بواقع یکی از عوامل صعود پرسپولیس به فینال جام حذفی بود هر چند که ضربه اول پنالتی را به تیر زد.

کریم! فوتبال با نوژن چطور بود؟

اسم این را نمی‌شود گذاشت فوتبال! همه فقط زیر توپ می‌زدیم. خود من بعد از ۱۵ سال در یک زمین خاکی فوتبال بازی می‌کردم و تجدید خاطره‌ای از همان روزهایی بود که تازه کارم را آغاز کرده بودم.

چرا پنالتی را به تیر زدی؟

خیلی دقت کردم تا آن پنالتی گل شود. اما دقت بیش از اندازه کار دستم داد و توپ را به جای تور به تیر زدم. اما در کل خوشحالم که از این مرحله گذشتیم و امیدوارم بتوانیم قهرمانی را به هواداران هدیه کنیم.

محمدی: باقری حق داشت سرم داد بزند

او با مهار ۲ ضربه پنالتی نوژنی‌ها سدد حضور تیش در فینال جام حذفی را امضا کرد تا... اجازه بدهید بقیه‌اش را از زبان خود او بشنویم.

محمدی! بازی سختی بود؟

بله. خدا کمک کرد که شرمنده هواداران نشویم. اما باور نمی‌کنید که چقدر زمین ورزشگاه خراب بود. در طول آن بازی تمام ریه‌هایمان از خاک پر شد. من که تا به حال در زمین خاکی فوتبال بازی نکرده بودم.

در هنگام ضربات پنالتی چه احساسی داشتی؟

وظیفه سنگینی روی دوشم بود. خودم را روی گل‌های خورده مقصر می‌دانستم و به نوعی عذاب وجدان داشتم.

باقری چرا سر تو داد زد؟

حق داشت. گل بدی خوردم (گل دوم) اما او پس از پایان بازی از من عذرخواهی کرد.



یک رضای جدید رکورد شکن

"رضا بوعدار" موفق شد در هفته گذشته به ۳۲ سال انتظار برای شکستن رکورد "رضا انتظاری" پایان دهد و به میزان ۱۰ صدم ثانیه رکورد دوی ۴۰۰ متر را جا به جا کند!



۳۲ سال پیش "رضا انتظاری" در بازیهای آسیایی تهران توانست ضمن برپایی این رکورد یک نشان طلا برای ایران کسب کند ولی رضا بوعدار با شکستن رکورد او فقط به یک عنوان اولی در رقابتهای جایزه بزرگ تهران دست یافت! خوب چه کنیم جهان و همچنین آسیا در دو و میدانی پیشرفت کرده است! یعنی درست در ۳۲ سالگی که ما در خواب بودیم جهان دوومیدانی رکوردهایش را کاهش می داد و ما دلخوش بودیم به مدالی که در بازیهای آسیایی تهران گرفته بودیم!

باز هم جای شکرش باقی است که حداقل در طول یکی، دو سال اخیر همین مقدار تکان خورده ایم که برای شکستن رکوردهای ۳۰ ساله نیرو تربیت کنیم! اگر چه نیروهای ما بیشتر به تک ستاره هایی می مانند که در آسمان به این پهناوری سوسو می زنند آن هم بی آنکه نوری از خورشیدی به آنها بتابد تا بدانند که یک حامی دارند!

نمی دانم حالا که رضا بوعدار خودش را این قدر لایق نشان داده و این استعداد را به منصفه ظهور رسانده مورد حمایت قرار خواهد گرفت یا اینکه مثل "سجاد مرادی" در آخرین لحظات از حضور در اوکراین و مصر باز می ماند تا شانس تمرین کردن زیر دست یک مربی کاربلد خارجی را از دست بدهد! یا اینکه مثل "عباس صمیمی" و "احسان حدادی" خرج خود را از فدراسیون جدا می کند و خودش برای پیشرفت برنامه ریزی می کند!

به هر حال آنچه مسلم است اینکه در کشوری به این پهناوری و خوش حاصلی، یقین بدانید که امثال رضا بسیارند فقط ما را چشمهایی آرزوست که ببینند و برای حمایتشان اقدام کنند! چه بوعدارهایی که اکنون در کوچه، پس کوچه های ایران بزرگ خاک می خورند و هیچ شیرپاک خورده ای هم برای رشدشان قدمی بر نمی دارد! کسی چه می داند شاید ۳۰ سال دیگر خیر رسید رضا... رکورد دوی ۴۰۰ متر را شکست!

مطالبو: دوست دارم دروازه بان تیم ملی در آلمان باشم

دروازه بان تیم ملی رقابت میان چهار گلر این تیم را ستود و آن را به سود تیم ملی در رقابت های جام جهانی دانست.

از شرایط اردو راضی هستی؟

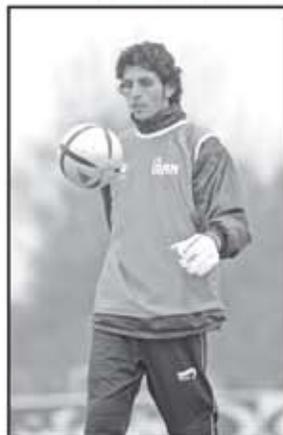
تمرینات خوبی را پشت سر می گذاریم و رقابت سرسختانه ای میان ۴ دروازه بان تیم ملی برقرار است.

یعنی چه؟

یعنی هر کس می خواهد خودش را آماده تر از دیگران نشان بدهد که همین مساله باعث می شود تا همه بهتر تمرین کنند و این در نهایت به سود تیم ملی است.

دوست داری تو در جام جهانی درون دروازه بایستی؟

دوست دارم اما چندان تفاوتی نمی کند. امیدوارم هر کدام از ما که ایستادیم بتوانیم به خوبی از دروازه تیم ملی محافظت کنیم تا دل مردم شاد شود.



اکبرپور: باشگاه بگوید برو، می روم!



پس از پیشنهاد جالب توجه الوصل امارات به "سیاوش اکبرپور" در مورد نحوه تصمیم گیری اش در این باره با او صحبت کردیم.

سیاوش! با یک میلیون و ۲۰۰ هزار دلار چه می کنی؟

باشگاه الوصل امارات خواستار من است و می خواهد در فصل ۲۰۰۷ - ۲۰۰۶ برای این تیم بازی کنم. اما با این حال تصمیم گیرنده اصلی باشگاه است.

چرا؟

آخر من با این تیم قرارداد دارم و اگر قرار بر رفتن یا نرفتن من باشد فقط باشگاه در این مورد تصمیم می گیرد. اگر آنها صلاح بدانند که بروم من حرفی ندارم.

دوومیدانی

رکورد ملی ۳۲ ساله شکست!

مسابقات دوومیدانی جایزه بزرگ تهران با شناخت نقرات برتر و ثبت دو رکورد ملی به پایان رسید.

در جریان این رقابتها که در ورزشگاه شهید شیرودی تهران برگزار شد "رضا بوعدار" در دوی ۴۰۰ متر و "اسحاق غفاری" در پرش با نیزه دو رکورد ملی ایران را به نام خود جابجا کردند.

حدادی و مرادی در قطر!

به دعوت فدراسیون بین المللی دو و میدانی، "احسان حدادی" و "سجاد مرادی" ملی پوشان کشورمان در رقابتهای جایزه بزرگ دو حه قطر حضور خواهند یافت.

دی استنفانو: برای وداع زیدان متأسفم!

"آلفردو دی استنفانو" - رئیس افتخاری باشگاه رئال مادرید از مقامات این باشگاه که نتوانستند مانع از خداحافظی "زین الدین زیدان" شوند انتقاد کرد و گفت: برای من وداع با بازیکنی که تا این حد کلاس و هنر دارد تأسف آور است.

شول یک سال دیگر تمدید کرد!

قرارداد "مهمت شول" هافبک ۳۵ ساله و با تجربه بایرن مونیخ یک سال دیگر تمدید شد.

طاهری حکم گرفت!

طی حکمی "محسن طاهری" کاپیتان اسبق تیم ملی هندبال ایران به عنوان مربی و دستیار "یوری کلیم اف" سرمربی تیم ملی کشورمان منصوب شد.

کر برای هدایت هندی ها می آید!

"برایان کر" مربی سابق تیم ملی ایرلند و "یان پورتر" فیلد "مربی اسبق چلسی در لیست ۱۱ نفره فدراسیون فوتبال هند برای هدایت تیم ملی این کشور قرار گرفتند.

کومان جانشین هیدینگ شد!

"رونالد کومان" سرمربی هلندی بنفیکا پس از ۱۱ ماه حضور در این تیم از سمت خود استعفا داد و با قراردادی ۲ ساله جانشین "گاس هیدینگ" در تیم آپندوهون هلند شد.

زاگالو: آنها از ما می ترسند!

"ماريو زاگالو" مدیر فنی کهنه کار تیم ملی فوتبال برزیل معتقد است که تمام تیم های حاضر در جام جهانی از روبرو شدن با قهرمان جهان وحشت دارند.

عمو هری تمدید کرد!

"هری ردنب" سرمربی تیم فوتبال پورتنس موث به مدت ۳ سال دیگر قراردادش را با این تیم تمدید کرد.

سه داور از جام جهانی باز ماندند!

۳ داور که برای قضاوت در جام جهانی ۲۰۰۶ انتخاب شده بودند، به علت عدم آمادگی کامل از فهرست نهایی حذف شدند.

کمیته داوران فیفا اعلام کرد: "کاپروس واساراس" از یونان و "مانوئل مخوتو" گونزالس از اسپانیا - به دلیل عدم دستیابی به رکوردهای آمادگی جسمانی و "گازلوس باترس" از گواتمالا به سبب آسیب دیدگی، از قضاوت در جام جهانی محروم شدند. بدین ترتیب "روبرتو روسینی" از ایتالیا "لوئیس مدینا کانتانا لخوا" از اسپانیا و "رودریگز" از مکزیک - جایگزین ۳ داور قبلی شده و در جام جهانی قضاوت می کنند.

فوتبال امارات

مجیدی باز هم گل زد!

مسابقات فوتبال باشگاههای امارات با حضور و گلزنی بازیکنان ایرانی این لیگ پیگیری شد. در هفته بیستم این رقابتها تیم الاهلی ۱ به ۱ میزبان خود

پاسخ کدام مسیر اشتباه است:

مسیر D

به طوری که در سه تصویر دیگر دیده می‌شود، قایق با رسیدن به شناور قرمز باید به سمت چپ، و روی شناور زرد، باید به سمت راست بپیچد که این مسیر، با علامت نشان داده شده است. در حالی که در تصویر D این ترتیب رعایت نشده است!

پاسخ چه عددی باید گذاشت:

۸۱

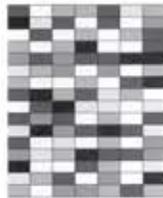
رمز ترتیب: همان طور که پایین می‌روید، اگر ارقام جداگانه‌ی هر خانه را با هم جمع کرده از خودش کسر کنید، شماره‌ی خانه پایینی به دست می‌آید. مثال در مورد خانه بالایی یعنی

$$1+2+3=6: 123$$

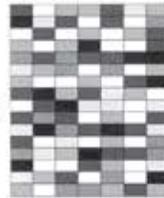
$$123-6=117$$

پاسخ دو دیوار مشابه:

e و c



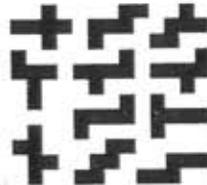
c and e



پاسخ یک مکعب و چند

شکل:

۱۱ شکل به این صورت:



شارجه را شکست داد. در این بازی "فرهاد مجیدی" گل اول الاهلی را به ثمر رساند و "جواد نکونام" در ترکیب شارجه به میدان رفت.

الشعب که "علی سامره" را در اختیار دارد برابر العین به تساوی بدون گل رسید و الشیاب هم با "مهرداد اولادی" و "ایمان مینلی" مقابل الامارات به تساوی بدون گل رضایت داد.

دسای کفشها را آویخت!

"مارسل دسای" ۳۷ ساله، مدافع اسبق تیم ملی فرانسه و تیمهای باشگاهی ماری، میلان و چلسی رسماً از دنیای فوتبال خداحافظی کرد. دسای پس از ۱۹ سال فوتبال حرفه‌ای آخرین بار آبانماه سال پیش در تیم القطر قطر به میدان رفت.

آزاکس جام حذفی را گرفت!

تیم فوتبال آزاکس برای هفدهمین بار - فاتح رقابتهای جام حذفی هلند شد.

در دیدار پایانی این رقابتهای آزاکس ۲ به ۱ آیندهوون را مغلوب کرد تا پرونده گاس هیدینگ در آیندهوون با شکست بسته شود.



قنادی تیفانی

بیش از ۴۵ سال سابقه کار

شبهای شادی با کیک و شیرینی‌های تیفانی

WWW.TIFFANY BAKERY.Com

آدرس: خیابان بهبودی نیش نصرت ۶۶۰۲۲۷۹ - ۶۶۰۲۳۸۱۶ - فاکس: ۶۶۰۲۸۹۲۳

تیفانی
در تهران و ایران
هیچ شعبه‌ای
ندارد

مژده علاج قطعی ریزش موی سر

پس از ۷ روز

علاج ریزش موی سر و رشد موی سر (با ضمانت) با گیاهان هندوستان محمدرضا یعقوبی با سفارش تلفنی به تمام کشور ارسال می‌شود.

تلفن: ۰۵۱۱ ۳۸۱۳۰۱۵ - ۳۸۱۴۰۱۸

تلفن همراه: ۰۹۱۵۱۳۲۷۴۲۱

مشهد مقدس سیدی شهر بهارستان گیاهی المهدی

خانه موی ایران



خانه موی ایران شعبه ندارد

- ◆ اولین موسسه ترمیم مو در ایران
- ◆ روش تین اسکن از آمریکا
- ◆ زیر نظر متخصص ترمیم مو از کانادا
- ◆ از یکصد تار مو تا یکصد هزار تار مو
- ◆ بدون عمل جراحی

نشانی: ولیعصر، جنب سینما آفریقا، طبقه سوم
تلفن: ۸۸۹۰۸۲۳۳ - ۸۸۸۰۰۲۸۰
۸۸۸۹۹۸۲۸ - ۸۸۸۹۳۱۲۳

Email: khaneh_e_moo@hotmail.com

داروهای گیاهی دارالشفاء ۲

عرضه کننده انواع داروهای گیاهی و سنتی شامل:

ماسک صورت، ضد جوش، ضد لک، شفاف کننده، داروهای لاغری، داروی چربی خون، قند خون، نفخ معده، جلوگیری از ریزش مو و تقویت کننده و انواع داروهای گیاهی دیگر

تلفن: ۰۲۱-۷۷۸۱۸۳۰۸

موبایل: ۰۹۱۲۱۰۸۷۷۶۴

دارو توسط پست به شهرستانها ارسال می‌گردد.

جدیدترین و موفق ترین روش علمی ترک اعتیاد

- سم زدایی فوق سریع (UROD)
- در مدت چند ساعت زیر بیهوشی و یک روز بستری در مجهزترین مراکز بیمارستانی
- بدون درد و عوارض ترک اعتیاد
- توسط متخصص بیهوشی و مراقبت‌های ویژه، دارای بوردر تخصصی با پیگیری ۶ ماهه

شماره تماس: ۰۹۱۲۲۸۹۶۷۱۸

تماس: ۱۰ صبح الی ۱۰ شب

تلفنی آگهی می‌پذیرد

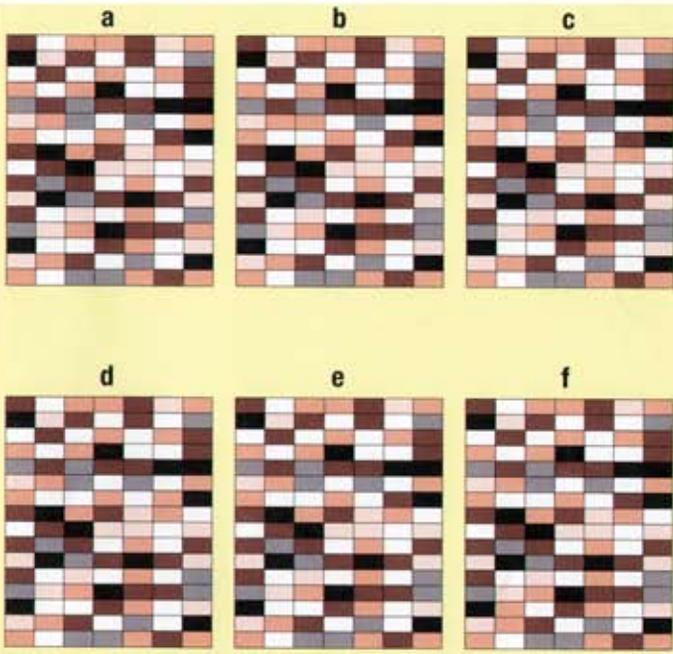
۲۲۲۲۳۵۰۷

جوانان
ژوئ

دو دیوار مشابه!

میزان دشواری: ۱۰۰ دقیقه
ممدوده‌ی زمانی: ۱۰ دقیقه

در اینجا ۶ دیوار آجری می‌بینید که در نگاه اول، همگی شبیه یکدیگر به نظر می‌رسند، در حالی که فقط دو تا از این دیوارهای آجری عیناً شبیه هم هستند. آیا می‌توانید بگویید کدام‌ها؟ به طوری که ظواهر امر نشان می‌دهد این پازل، در شمار پازل‌های دشوار است. بنابراین، باید حداکثر وقت و حوصله خود را به کار برید!



چه عددی باید گذاشت؟

- 123
- 117
- 108
- 99
-

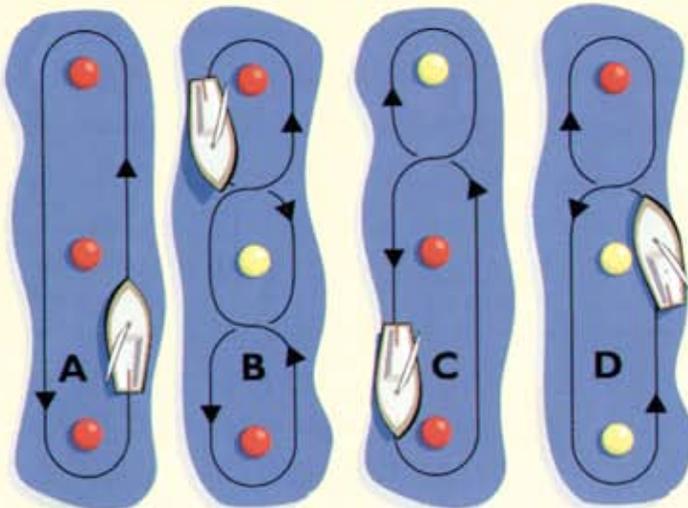
این توالی را چه عددی کامل می‌کند؟ از بالا به پایین کار کنید و باتوجه به ترتیب منطقی این اعداد، بگویید در خانه‌ی خالی پایینی چه عددی باید گذاشت. لازم است کمی بیشتر فکر کنید!

یک مکعب و چند شکل؟



از ۱۲ لبه یک مکعب خالی، اگر ۷ لبه آن را بریده و مکعب را باز کنیم، شکل زیر به دست خواهد آمد که شبیه یک صلیب است. آیا می‌توانید بگویید با بریدن لبه‌های دیگر یک مکعب برحسب انتخاب، چند شکل متفاوت دیگر می‌توان به دست آورد؟

کدام مسیر اشتباه است؟



در این تصاویر که با حروف لاتین مشخص شده‌اند، ۴ قایق و تعدادی شناور به رنگهای قرمز و زرد می‌بینید. باتوجه به مسیرهای پیموده شده در هر تصویر، که با علامت پیکان نشان داده شده، فقط ناخدای یک قایق، مسیر را اشتباهی پیموده است. آیا می‌توانید بگویید کدام مسیر؟ از چپ به راست کار کنید.

به هر مشکلی به

لبخند بزنیم

چرا هر کی می‌ره خواستگاری، دخترخانم محترم می‌گه تحصیلات دانشگاهی برام مهمه؟! چرا هر پسری که می‌خواد بره خواستگاری به دختری، یکی از اصلی‌ترین ملاک‌هاش اینه که دختره دانشگاه رفته باشه؟! وقتی تو فرهنگ و جامعه ما دانشگاه رفتن اولین شرط مقبول بودن، حتی دولت و مسؤولین فقط به دانشجویها ارزش و بها می‌دن و وقتی که این طرز فکر چنان در جامعه ریشه دوانده که به این آسونی از بین رفتنی نیست، چرا جوون‌ها همه فکر و ذکرشون و عشقشون دانشگاه رفتن نباشه؟ چرا دانشگاه رفتن راه اصلی موفقیت نباشه؟ به جایی خوندم که نوشته بود "به هر مشکلی به لبخند بزنیم" این هم حکایت اون جمله است که می‌گه کارم از گریه گذشته به اون می‌خندم! مثلا وقتی مدرسه دولتی از مردمی که خرج خودشون رو به زور در می‌آرن می‌خواد برای ثبت‌نام هر کدوم از بچه‌هاشون کلی پول به حساب مدرسه بریزن، پدر و مادرهای محترم و زحمت‌کش می‌تونن یک لبخند گرم تحویل این عزیزان بدن و بگن "چون ما از پس خرج تحصیل فرزند دلبنمون بر نمی‌آیم، ترجیح می‌دیم که دیگه مدرسه نیاد و درس نخونه" خیلی جالبه نه؟ ولی می‌خوام همه با صدای بلند فریاد بزنیم که تنها راه موفقیت فقط دانشگاه نیست و مطمئن هستم که درست می‌گم، مگه حافظ دانشگاه رفته بود؟ مولانا چی؟ بگیر بیا تا همین جوان‌های موفق امروزی که کتکخور ندهاده و دانشگاه نرفته موفق شدن، حرف من با عموم دوستانم تو مجله‌اس. بچه‌ها راه خوشبختی دانشگاه رفتن نیست، من هم به پشت کنکوری هستم، به جز فکر کردن به اینکه من باید برم دانشگاه خیلی کارای دیگه هم می‌تونیم بکنیم، هر کس به سلیقه خودش، پس یاعلی.

شیخ ویسی (جوهری چاولا) - گنبد کاووس

عاشقانه

رویا زاهدنیا - لوندویل

زندگی

گاهی خوشحالم، گاهی غمگین. گاهی از آدمای بدم می‌آد، گاهی از ته دل دوستشون دارم. گاهی احساس می‌کنم هیچ کس حتی تو خواب هم من رو نمی‌بینه گاهی احساس می‌کنم توجه همه فقط به من! گاهی دوست دارم صبح تا شب فقط حرف بزنم و حرف بزنم و کم نیارم گاهی برعکس دلم می‌خواد ساکت ساکت بشنم و با فکر کنم یا به حرفای بقیه گوش بدم.

گاهی بدون دلیل با صدا یا بی‌صدا می‌خندم گاهی حتی با دلیل هم نمی‌خندم! گاهی دوست دارم دم به دقیقه با دوستانم تلفنی صحبت کنم گاهی دوست دارم تا مدت‌ها صدای بیشترشون رو نشنوم! گاهی دلم می‌خواد تنها باشم و به اندازه دو تا دیوان حافظ شعر بخونم اون هم بلند بلند، گاهی اصلا حوصله یک بیت شعر رو هم ندارم!

گاهی دوست دارم همه ازم تعریف کنند و گاهی نه! دوست دارم یکی پیدا بشه بزنه تو سرم و بگه کارت اشتباهه! گاهی دوست دارم فاصله‌ای به اندازه یک شهر رو پیاده روی کنم، گاهی حتی طول یک خیابون رو هم با اتوبوس می‌رم!!

گاهی نسبت به بعضی‌ها احساس خوبی پیدا می‌کنم و گاهی دوست دارم سر به تن همون بعضی‌ها نباشم! گاهی دوست دارم همه چیز رو خراب کنم، بشکنم، بریزم، پاشم، به دفتر ۲۰۰ برگ رو خط خطی کنم، به نفر رو گیر بیارم اون قدر بزنمش که بمیره!! گاهی باز این قدر ریلکس و روماتیک می‌شم که دوست دارم به همه محبت تار کنم! گاهی، گاهی... گاهی!

اینها و شاید چندین برابر اینها خصوصیات من و امثال من! اما همه اینها چه خوب و چه بد لازمه زندگیا! تجربیات من بهم می‌گه که اگه صد برابر این قضایا هم برات پیش اومد، اگه حتی برای یه مسأله‌ی کوچیک سر دوراهی موندی، قدرش رو بدون و زندگی کن زندگی با همین مشغله‌هاش قشنگه! راستی... مگه زندگی چیزی غیر از اینه؟

معصومه رحیمی - سبزوار

نامه‌ها تون رسید

بشارت سبز از اصفهان (از آتش گرفتن خوابگاه شهدا چیزی برام نمی‌نویسی؟) - جلال طالبی آهانگر از بابل - گل‌نساء کیانی از قوسجین خلخال - قاطمه ادراکی از رشت - رویا زاهدنیا از لوندویل (خدا این سفر روحانی را در همین جوانی قسمت کند، چون به مهمانی رفتن به جوان‌ها بیشتر می‌جسید تا به کسانی که به قول تو می‌دانند دیر یا زود رفتنی هستند) - علی‌رضا مهدی‌پور از نی‌ریز فارس (۲ نامه) - زهره از دهدشت.

نگاه

بیچاره نگاهت که جور زیانت را هم می‌کشد. پس کی بی‌معرفت؟ صبرم مرد. چشمانم پوسید... نمی‌خواهی ام؟! پس چرا موج موج نگاهم می‌کنی و غزل غزل عاشق‌ترم؟ منتظر اولین کلام تو: س، جمالی - ساری

آلوجنگلی

(۱) تابستان خیلی داغ بود. درخت آلوجنگلی سایه‌اش را به باد داد تا برای گون هدیه ببرد.

(۲) پوته: آلوجنگلی! آدما به چه چیزایی فکر می‌کنن؟ درخت: بعضی از آدما اصلا فکر نمی‌کنن، بعضی‌ها فکر می‌کنن ولی برانشون مهم نیست به چی فکر می‌کنن. بعضی‌هام فکر می‌کنن خورشید برای این طلوع می‌کنه که به پنجره اتاق اونا بتابه!

لی لی همسایه خاله ریزه - گرگان

در پیچ ثانیه

در پیچ هر ثانیه یک حرف نهفته بود که من می‌مانم و برای حرف‌های از همیشه می‌نویسم که من می‌مانم و برای غم لحظه‌ها لالایی تردید می‌خوانم که من می‌مانم و برای درختان صبح یادگاری می‌نویسم از کوچ پرستو گرفته تا خداحافظی، از تصمیم کبری گرفته تا خشم دو کاج در پیچ ثانیه یک نفر ایستاده بود تا گذشت را بیاموزد یک نفر عبور می‌کرد و یک نفر به ثانیه‌ها می‌پیوست من در لایه لای آن زمان‌های پلاسیده عشق را آموختم من آموختم که در دست‌های یک صیاد حس نجیبی نهفته است آموختم بین دلواپسی‌هایم همیشه شادی‌های کودکانه زاییده می‌شود.

نازنین - آباده

گردان خاله ششما

- دهه. پس فقط خریدن سکه و تقدیم کردنش به من مربوطه هان؟ خالات برای ما چه کار کرده؟ فقط هر جا عقد و عروسی باشه هفت، هشت تایی می‌ریزند و می‌خورند، نه سکه به کسی می‌دهند و نه پاختی می‌روند. دلیل نداره من یک سکه یک بهار بخرم، نصف حقوقمو باید بدم، می‌دونی سکه چنده خانم؟ تازه مگه یادت رفته ما ازدواج کردیم مگه این‌ها برامون سکه آوردند؟

مگه کادو آوردند؟ حتی ما رو باگشا هم نکردند. - پس واسه همینکه عقد کردی، می‌خواهی تلافی در کنی، درسته؟

- هر طور که می‌خواهی حساب کن خانم، ما با خاله شما چه رابطه‌ای داریم؟ انشاء... عروسی کردند، رفتند سر خونه و زندگیشون یک کادو می‌بریم مثل همه مردم، شما چرا کاسه داغ‌تر از آش شدی؟

همسرم دست آخر از آخرین حربه‌اش استفاده کرد و پیروز شد، یعنی زد زیر گریه و نهایتاً به یک نیم سکه رضایت دادیم. در مراسم خطبه تنها کسانی که به منصوره سکه دادند به ترتیب حاجی - پدرخانم دو سکه، حاج محسن - عموی عروس دو سکه، دایی امجد با همهٔ ید بیضه و آهن و توپوش نیم سکه، ما و باجناق‌هایم هر کدام نیم سکه، خاله ششما کاری برای کسی نکرده بود تا حالا پرایش تلافی کنند، اما فامیل‌های داماد سنگ‌تمام گذاشتند، حسابی کادو دادند و روی خاله ششما را درست و حسابی کم کردند. خاله ششما بعدها گفته بود: خدا مرگ این فامیل را بدهد که آبروی ما را جلوی غریبه‌ها (منظورش اقوام داماد) بردند. فقط واسه خوردن آمده بودند.

در مراسم جشن رشیدی یک تیم فیلمبرداری دعوت کرده بود که از هر لحظه مراسم فیلم می‌گرفتند و مادر داماد هم مرتب قربان صدقه پسرش می‌رفت. منصوره که به لحاظ قد و قواره و شکل ظاهری کاملاً به داماد می‌چربید، چرخ می‌زد. با همه خوش و بش می‌کرد و داماد را به دنبال خود می‌کشید، خلاصه از همین حالا عنان و اختیار را در دست گرفته بود.

منصوره و منوچهر قرار بود سال بعد عروسی کنند، اما اختلافها از دو ماه بعد شروع شد.

- سلام خاله ششما. چه عجب به ما تلفن زدی، از عروس و داماد چه خبر؟

- هیچی خاله این پسره بچه ننه‌س - به دردخور نیست - فایده نداره.

- خاله یعنی چی؟ اینا هنوز دو ماه نشده عقد کرده‌اند، شما می‌گی فایده نداره؟

- آره خاله فایده نداره، پسره هم بددله، هم خسیس، همش هم می‌لمبونه، همه چیزش شکمشه زن داری بلد نیست.

خوردیم شکل کوفته شدیم.

- پس چی می‌خوای مامان؟

- من پیتزا... پیتزا فارچ...

- الان زنگ می‌زنم برات بیان مامان ... فقط ده دقیقه...

مراسم خواستگاری انجام شد و برای دو هفته بعد قرار عقد را گذاشتند. در مراسم خواستگاری از بزرگترهای فامیل کسی دعوت نداشت. مخصوصاً حاجی پدر همسرم که باجناق حسین آقا پدر عروس بود و حاج محسن که برادر بزرگتر حسین آقا بود. به این دو نفر اصلاً اطلاع نداده بودند.

بنابراین همسرم از این که پدرش را که بزرگ فامیل هم بود، دعوت نکرده بودند خیلی دلخور بود. اما حاج آقا که مردی منطقی و پخته بود می‌گفت: چه

بهر، چون فکر نمی‌کنم این کار زیاد دوام بیاره، بنابراین همون بهتر که پای ما وسط نباشه. تنها کسی که در جریان خواستگاری حضور داشته و همه‌کاره بوده "دایی‌جان امجد" یعنی برادر ششماخانم بوده و آن طور که شنیدیم خاله ششما گفته بود: "کسی رو لازم نداریم، داداشم که باشه، انگار همه هستند!"

یک روز قبل از این که به مراسم عقدکنان برویم من و همسرم حسابی بگو مگو کردیم.

- یادت باشه امروز یک سکه یک بهار بگیري بیاری.

- سکه یک بهار؟ خبریه خانم؟

- بعله خبریه، فردا مراسم عقدکنان "منصوره" است، باید برای سرتخت هدیه بدهیم.

- بله بله خانم، منصوره به ما چه؟ اصلاً مگه قرار نشد فقط در جشن شرکت کنیم - شما هر روز به طرح جدید واسه ما پیاده می‌کنی؟

- نمی‌شه رفت که، خاله‌ام چند بار زنگ زده اصرار کرده واسه مراسم جاری کردن خطبه ما حتماً باید باشیم.

- نخیر خانم، خالات برای همین سکه زنگ زده، اینا حاجی پدرتو برای خواستگاری دعوت نکردند ...

- این مسائل به تو مربوط نیست، شما دخالت نکن، جایی هم نگوو ...

تلفن زنگ زد و همسرم گوشی را برداشت.

- الو، بفرمایید.

- سلام خاله.

- سلام خاله ششما، حال شما؟

- خوبم، تلفن زدم بگویم پنجشنبه بیاید این جا. - یعنی کجا خاله؟ "خاله ششما جون هیچ وقت میهمان دعوت نمی‌کرد، به همین دلیل همسرم تعجب کرده بود."

- خونه ما دیگه ... پس کجا؟

- خبریه خاله؟

- آره دیگه، قراره برای منصوره خواستگار بیاد، گفتن شما هم باشید.

- خاله جون منصوره که حالا هنوز کوچیکه!

- خوبه خاله جون ما مثل شما نیستیم که بذاریم دخترامون شترشاخ (یعنی خیلی بزرگ) بشند، دختر که بزرگ شد باید شوهرش داد، تازه منصوره هفده سالشه، کوچیک نیست.

- خوب انشاء... که مبارکه خاله‌جون ولی از ما بزرگ‌ترها هستند این کارها هم کار بزرگترهاست. خوب حالا داماد کی هست؟

- ده همین دیگه ... همین جاست که یک جوروی به شما هم مربوط می‌شه و شما هم باید باشید. داماد آقا منوچهر پسر آقای رشیدی است.

- آقای رشیدی همسایه ما؟ منوچهر؟ اون که هنوز دیپلم هم نگرفته! هجده سالش هم تموم نشده، نه سرپازی رفته، نه کار داره، نه خونه، نه زندگی!

- چه کنیم خاله - پاشنه در خونه ما رو از جا برداشتن، تازه اصل کار باباشه که همه چیز داره و گفته همه چیز براشون تهیه می‌کنه، سرپازیش رو هم می‌خره، تازه معلوم نیست که ما موافقت کنیم، باید فکرهامون رو بکنیم. در ضمن مگه هجده سال

کمه؟ مردم با هجده سال سن می‌روند کره مریخ؟

- خوب صلاح مملکت خویش خسروان دانند. خاله جون مبارکه، ما معلوم نیست بتونیم بیاییم، انشاء... عقدکنان که سرگرفت حتماً می‌آییم.

- دیگه خود دانید

رشیدی همسایه طبقه ششم نمايشگاه اتومبیل داشت و وضعش بسیار خوب بود. آقا منوچهر هنوز دیپلم نگرفته، جوانی لوس و شکمباره بود و مرتب با ماشین جلو دبیرستان دخترانه پرسه می‌زد و گویا منصوره را نیز در یکی از همین پرسه زدن‌ها ملاقات کرده بود. همه اهل مجتمع با صدای او که بی‌شبهات به بوق درشکه ناصرالدین شاه نبود آشنا بودند.

- مامان ... مامان ... مامان ...

- الهی مامان به قریونت بره، جونم چی می‌گی؟

- مامان ناهاز چی داریم؟

- همون که تو دوست داری، کوفته برنجی.

- آه، کوفته... کوفته، بازم کوفته ... از پس کوفته

این مسائل به تو مربوط نیست، شما دخالت نکن، جایی هم نگوو ...

این جا آب و هوا داره ... توی سرش بخوره اون آب و هوا، بعدش هم که از بچه‌ام می‌خواست با نامزدش بره شمال، یک لشگر دنبالشون کرد، دیدی؟

- خوب حالا می‌گی چه کار باید بکنیم؟
- هیچی آقا اون خری رو که پشتیون کردی، پایین کن. تمومش کن بره، اینا لقمه ما نیستن.
- مطمئنی.

- آره مطمئن مطمئن.
- "منوچ" باباجون تو چی می‌گی؟ ردش کنیم بره بی کارش؟ یک خوشگل‌تر رو واسه‌ات می‌خرم!
- نمی‌دونم باباجون، هر چی شما و مامان بگین، من هم دیگه از دستش خسته شدم همش یه چیزی می‌خواد!

- آفرین پسر خوب... به این می‌گن پسر بابا.

منصوره با دریافت نیمی از مهریه‌اش که کم هم نبود طلاق گرفت. همان سال هم در رودهن در دانشگاه آزاد و در رشته ارتباطات قبول شد و ثبت‌نام کرد. گاهی اوقات می‌دیدمش که پشت فرمان یک پراید نشسته و در حالی که موبایل را زیر گوش خود گذاشته و قهقهه می‌زند به سرعت رانندگی می‌کند. او حالا دیگر خدا را بنده نبود. به قول مامانش او حالا یک دختر مدرن امروزی و مستقل بود. خاله شیمیا گفته بود: به کوری چشم این فامیل‌ها دخترم دانشگاه (دانشگاه را دانشگاه تلفظ می‌کرد) قبول شد، اینا فامیل نیستند، دشمن هستند. فامیل من فقط داداشه (دایی امجد) داداش قربونش برم یک موش به همه این‌ها می‌ارزه، داداش ... داداش.

۱۳۵۳ دارد*

به بچه‌ام سر کوفت زده بود، گفته بود، فواهر و برادرهات به من چه؟ برای چی یا ما اومده‌اند؟

- خاله‌جون ما اصلاً با اونا رابطه نداریم، تازه ما اصلاً خبر نداشتیم شما خیال وصلت دارید، خودتون دوختید، خودتون شکافتید، من که از روز اول به شما گفتم منوچهر کم سن و ساله، بی‌کاره شما خودت قبول نکردی و الا به ما چه، ما نه سر پیاز، نه ته پیاز، حتی تو جریان خواستگاری‌تون هم نبودیم، نه ما بودیم، نه آقاچونم، نه مامان‌چونم. خودتون همه‌کار کردید. من اگه حرفی می‌زدم می‌خوام شما روشن بشی، واقعیت‌ها رو ببینی، تقصیرها رو به گردن این و اون نندازی، زندگی این دو تا جویون رو بی‌خودی خراب نکنی و ...

- خاله جون پس ناراحتی اینه که که بابات رو دعوت نکردیم، واسه همینه که طرف اونایی ... و گوشی را قطع کرد. همسرم گوشی به دست هاج و واج مانده بود و به من نگاه می‌کرد. گفتم خانم شما زیاد ناراحت نباش به ما چه؟ در ضمن آقاچونت پرفسوره، از همون روز اول، امروز رو پیش‌بینی می‌کرد.

آن شب "رشیدی"ها هم بگو مگو داشتندو دادوفریادشان بلند بود و به وضوح شنیده می‌شد.
- خانم همه‌ش تقصیر شماست، اینا کی بودند شما پیدا کردی؟
- هیس آقا، این پایینی‌ها (یعنی ما) فامیلشون هستن می‌شنوند.

- خوب بذار بشنوند، مگه چی گفتم؟ تازه اینا فامیل خودشون رو بهتر می‌شناسند، مگه نمی‌بینی هیچ رفت و اومدی با اونا ندارند، واسه اینه که اونا رو خوب می‌شناسند، اونا قابل رفت‌وآمد نیستند، ما خام بودیم توجه نکردیم، یکبار شما نرفتی از اینا بیرسی آخه شما چرا با خاله‌ات رفت و آمد نداری رفتی؟

- صداتو بیار پایین مرد. در ضمن من این دخترخانم رو پیدا نکردم. شازده پسر عاشقش شد شما هم به حرف اون گوش کردی.
- من به حرف اون گوش کردم؟ مگه شما نبود می‌گفتی پسرم داره از دست می‌ره، حواسش پرت شده نمی‌دونم فلان شده ... چی شده.

- خوب حالا دختره که بد نیست، مادرش نمی‌داره، مشکل اونه، مگه ندیدی دو روز ما رو دعوت کردن، چه کار کردن؟ گوشت خودمون گرفتیم، مرغ خودمون گرفتیم، میوه خودمون گرفتیم همه چی خودمون گرفتیم. اونوقت زنیکه همه رو برداشت نفهمیدم کجا پنهان کرد و جلوی ما املت گذاشت! همش اون دهن گشادش رو باز می‌کرد و می‌گفت: این جا آب و هوا داره،

- آخه یعنی چه خاله؟ تعریف کن ببینم چی شده؟
- همش به منصوره می‌گه چرا روسری‌ات عقبه؟ چرا دکمه مانتوات بازه، چرا دستت پیداس؟ چرا با فلانی حرف می‌زنی؟ خلاصه اعصاب بچه‌ام رو خرد کرده، بچه‌ام آب شده، دیگه تحملش نموم شده.

- خاله‌جون چه حرف‌ها می‌زنی شما! خوب منصوره باید متوجه باشه که دیگه دختر خونه نیس که به میل خودش باشه باید به میل شوهرش باشه، اون حالا یک خانم شوهرداره، باید مواظب وضع ظاهرش باشه دیگه این که بد نیست.

- واه واه چه حرف‌ها می‌زنی خاله؟ منصوره که امل نیست، امروزیه، مدرنه، می‌خواد بره دانشگاه. نمی‌تونه این چیزها رو تحمل کنه، طاقت نداره. تازه این پسره خسیسه، هنوز مامانش پول جیبش می‌دازه و تا یک قرون آخر هم ازش حساب پس می‌کشه. چه طور مگه؟ اینا که برای شما سنگ تموم گذاشتن؟ همه چیزشون که مرتب بود؟ فقط سه تا فیلم‌دار آورده بودند که؟

- توی سرشون بخوره - همه‌اش تظاهر بود، فیس می‌دادند. تازه مگه برای من کردند؟ تو نمی‌دونی دو هفته پیش که اومدند جاده‌ی هراز (منظور ویلای خاله در جاده‌ی هراز) یا ما چه کردند؟
- چه کردند مگه؟

- اومدند یک هفته آزارگار ما ازشون پذیرایی کردیم، ریختیم جلوشون خوردند. یک روز منصوره گفت دلم می‌خواد برم لب دریا، این پسره (منوچهر) بردش، اما اعصاب بچه‌ام رو خرد کرده بود، جیگرشو خون کرده بود، اونم سر یک ناهار بی‌قابلیت.
- خوب چی شده بود؟

- به بچه‌ام سر کوفت زده بود، گفته بود، خواهر و برادرهات به من چه؟ برای چی یا ما اومده‌اند؟
- مگه کسی باهاشون رفته بوده؟

- آره من مهتاب (خواهر کوچکتر منصوره) و اینا رو فرستاده بودم باهاشون که تنها نباشند.
- مهتاب و اینا، یعنی مهتاب و کیا؟
- بچه‌ها دیگه - پسرها.

- کدوم پسرها؟ یعنی شما مهتاب و همه‌ی پسرها رو با این تازه‌عروس و تازه داماد فرستاده بودی؟
- آره دیگه - مگه چیه؟ همشون جویوندن دیگه.

- یعنی شما مهتاب و امیر و حمید و وحید، یعنی چهار فرزند رو دنبال اینا کرده بودی؟
- خوب معلومه برادرهای او هستند دیگه.

- ببخشید خاله جون، معذرت می‌خوام، حق داشته که ناراحت بشه. پسره می‌خواست با نامزدش یک کلام حرف بزنه، چهار تا پیا جلولش نشسته بودند. شما یک چیزهایی رو رعایت نمی‌کنی فکر می‌کنی مردم مقصرند.

- واه واه چه حرف‌ها، هیچم این طور نیست، دخترم که نمی‌تونه خانواده‌ش رو دور بندازه که؟ اصل قضیه سر ناهار بوده، پسره زورش اومده یه ناهار به این بده جونم، ولی وقتی خودش خبر مرگش می‌آد خونه‌ی ما می‌لمبونه، می‌لمبونه، اولش می‌گه نمی‌خوام، خوردم، ولی بعدش می‌آد جلو تا آخرش می‌لمبونه.

- این حرف‌ها چیه می‌زنی خاله؟ خوب شما تعارف می‌کنی اون هم می‌آد جلو، دامادته دیگه.
- اصلاً تو طرفدار مایی یا طرفدار اونا؟ خوب معلومه طرفدار اونایی چون همسایه هستی دیگه.



مستادالکول

- مربوط به مسابقه آقای رضا اولادی
کیست کو برمن رساند یک نخود تریاک را
از خماری بو که برهاند من غمناک را
زرت من آن گونه شد قصور که نتوان دگر
از زمین بردارم این دم ذره‌ای خاشاک را
هیکلم شد درب و داغان، شاسام گردیده کج
تا نمودم همدم این عنصر ناپاک را
گشته دندان‌های من زرد و خراب و تق و لق
چون ز بی حالی ندیده این دهان مسواک را
پیش از این‌ها داشتم اندام زیبا و قوی
آب کرد این اعتیاد آن هیکل جالاک را
اشتهایم را نموده دود و دم آن‌گونه کور
که دگر نتوان خورم یک لقمه نان کاک را
رفتن اندر دام، آسان و رهایی مشکل است
از جهالت ریختم خود بر سر خود خاک را
ظاهرم ژولیده، موهایم پریشان و کثیف
چون ندیده این بدن حمام و هم دلاک را
بود اندامم جو سرو و حال حسرت می‌خورد
آن که دید این قامت خم گشته‌تر از تاک را
مصرف من یک نخود بود و کتون مقال گشت
کی‌توانم تا که بگزینم ره اسماک را؟!
داشتم هر آنچه پول و ملک و سرمایه، همه
صرف دود و دم نمودم مال و هم املاک را
گاه گاهی با خودم گویم که ترک‌اش می‌کنم
همتی کو تا نمایم ترک این تریاک را؟!
سلب کرده اعتیاد از من اراده، ای امان
خود زدم بیکاره آتش خرمن ادراک را
روزها تا لنگ ظهروم غرق در خواب و دگر
از کجا در آورم این پول استهلاک را؟!
همسرم دیگر به تنگ آمد ز معنای من
او چه گوید این من بد خلق و هم هتاک را
می‌زنم لیخند و ابراز مسرت می‌کنم
گر به دست آرم عزیزان جنت خوب و آک را
می‌شوم تا نشسته هی طرح معما می‌کنم
بسته‌ام از پشت دست آلفرد هیچکاک را
غرق در دریای اوهام و تخیل می‌شوم
چون منجم می‌نمایم سیر هفت افلاک را
گه‌گذاری می‌زنم هی خشت و می‌بافم دروغ
داده‌ام از دست گویی فهم و استدراک را
چون شوم نشسته بخارنم تن خود خرت و خرت
گویی افتاده شپش این هیکل ناپاک را
می‌خورد حالش به هم، احساس نفرت می‌کند
آن که بیند ظاهر و این چهره و پوشاک را
گر نمی‌گشتم اسیر اعتیاد، اینک یقین
داشتم در زیر پا ماشین کادیلاک را
عامل بدبختی و بیچارگی هست اعتیاد
دورکن از خویشتن این خصم چون ضحاک را
از برای ساعتی تفریح و سرگرمی مکن
عمر خود ضایع، شنو این بانگ و این پژواک را
بد بلائی خانمانسوزی بود این اعتیاد
بر حریم خود مده ره دشمن سفاک را
با تمام این تفصیل "صغری" گوید هنوز
دوشت تر دارم زهر شیژی من این تی‌راک را(۱)
(۱) دوست‌تر دارم ز هر چیزی من این تریاک را
اسماعیل مزیدی - علی‌آباد کتول

دیوان بلخ

(قسمت سوم)

عجب دیوان بلخی شد جوانان
بر است از حکم ناحق کل لیوان (۱)
نه ای جان این همان فکر قدیم است
که دایم عینهو طفلی یتیم است
قدیمش پرورش دادند مردان (۲)
کتون چون دایه پروردند نسوان
بگو بر ارمغان و ارمغانات
زن و مردند در شطرنج دل پات
تو دانی "هر دو انسانند آخر
به خلقت هر دو یکسانند آخر" (۳)
ولی گر آدم است او یا که حوا
حمایت می‌کند جنشش به دعوا
همه سر تا به پا باشند کریاس
بله این است حکم اکثر ناس
دگر فرقی میان مرد و زن نیست
سرنده خوب و بد در این میان چیست؟
ولیکن مرغ ایشان داشت یک پا
ندارم بنده هم حرفی در اینجا
کتونت قصه‌ای دیگر بگویم
مراد خویش را ز آنجا بجویم
خلاصه بعد اندی داد و دعوا
شد آرامش نصیب نسل حوا
به قولی جمع نسوان گشت پیروز
همه شادان از این فتح دل افروز
کمی آتش بس اندر صفحه آمد
که "دعوا را بدانند ارمغان بد!"
تو ای "یستنا" که از مردان خوبی
چرا هی آب در هاون بکویی؟
تو قدر راحت خود را ندانی
که کردی خواستگاری از فلانی
گمانم می‌رسد بیکار باشی
تو در دسر برای خود تراشی
زرعد و برق کردی خواستگاری
بخوای تا ابد باران بباری؟
بله را گر بگوید شخص ایشان
شوی تا روز رستاخیز گریان
(۱) می‌بینید که فقط قسمت پر لیوان را دیده‌ام
(۲) شاید هم نامردان
(۳) یک وام ۸۰٪ از مرحوم ایرج میرزا
حسین شایسته - گوگرد گلپایگان

ادامه دارد...

لباسی ناچور!

یک دست لباس بهرمن دوخت
خیاط محل به نام مشتاق
چون لاغرم و لباس بنده
او دوخته قد آدم چاق
وقتی که به تن نمودم آن را
دیدم شده‌ام مترسک باغ!
بهمن توایی - رامسر

هشت درصد اضافه حقوق

هشت درصد شد نصیب کارمند نفت و گاز
گرچه نهصد درصد افزودند بر نرخ پیاز
کارمند بینوا شد جان به سر از زور قرض
دخل و خرجش ای خدا پس کی شود صاف و تراز؟
زیر این بار گرانی پشت او چون دال شد
رحمتی بر حال زارش ای خدای چاره ساز!
کفتر اقبال ما تخمش بود قد نخود
کی تواند او گذارد تخم‌هایی مثل غاز؟!
نجف امیر عضدی - کازرون

نامه‌های روسیکه

اسماعیل مزیدی از علی‌آباد کتول
- مونا نصیر شعبی از کلارآباد (نامه
شما چه ربطی داشت به این صفحه ۱۴؟)-
گل‌نساء کیانی از روستای فوسجین
خلخال

آقای چیز!

- موشکها رو دیگه ... مگه نمی‌کن مثل پیکان تولید می‌کنیم؟
 - منظور توانایی در تولید ... مگه کسی موشک می‌فروشه مرد حسابی؟!
 - من این حرفها حالیم نیش میلادزون... من پنج شیش تا شهاب شه جوانان می‌خوام... تحویل فوری نقدم معامله می‌کنم!
 - موشک برای چی می‌خوای آقای چیز؟!
 - با چند نفر خرده حساب دارم، می‌خوام حسابامو با هاشون تشفیہ کنم...
 - دست وردار، شوخیت گرفته؟!
 - نه زون میلاد... بین شهاب ۲ هم قبوله!
 - خدا حافظ...
 - میلادزون یک هم باشه مانعی نداره!
 - خدا حافظ...
 - بین قطع نکن... میلادزون... به تماشا بگیر بین شهاب زبانی هم اگه می‌زنند راش کار ما هشت... گوش کن... قطع نکن...
 - خدا حافظ...
 - الو ... آ... برار... سلام.
 - سلام علیکم بفرمایید.
 - آقا برار از شمال تماس می‌گیرم... از رودبار زیتون.
 - امرتون چیه؟!
 - برارجان می‌خواهم بگویم ما تو کار غنی‌سازی زیتونیم... بینم پاما که کاری ندارن؟!
 - چه کاری... کیا؟!
 - سازمان انرژی اتمی دیگه مرد حسابی... با غنی‌سازی زیتون ما که کاری ندارند؟!
 - فعلا نه!!
 - مطمئنی؟!
 - چه عرض کنم!
 - الو سلام دادا... حالی شما خوبس، احوالتون چیطوری... خویید ایشالله... دوماغتون چاقس... بروچه‌ها چیطورند...
 - دادا باهام حرف نمی‌زنی؟
 - باشه دادا... همه که مارو خلاص کردن... تو هم یکیش!... فقط خواستم بوگم حالا که ما موشکی شهابی سه رو عینهو پیکان می‌سازیم از طرفی هم با غنی‌سازی اورانیومون مشکل دارن، بهتر نیس دادا... پیکانمونو غنی‌سازی کنیم؟!
 - جواب نمی‌دی دادا؟! ... شوخی کردم، منظورم اینه که بیام به بازیگری تو اقتصادیمون کنیم... بینم پشتیبانوه خیلی قدری‌هایی که واسه ما می‌کنند کوچاست... می‌گم نکته دادخواستی ما رو اونطرف پرت کردند... این طرف دارند کارایی خودشو می‌کنند... ملتفتی دادا...؟!
 - عیب نداره دادا... خودا حافظ!!
 میلاد - آمل

از اونجا که ما اطلاعاتمون خیلی زیاده، برو بجز زنگ می‌زنن و هرچی سوال دارن ازمون می‌پرسن! حتی در مورد موشک شهاب ۳!
 - الو سلام میلادزون!
 - به، سلام آقای چیز! حال و احوال چطوره؟ چه حال چه خیر؟
 - الحمد... بد نیستم، بینم میلادزون... این قزیه موشک و پیکان شحت داره؟!
 - کدوم قضیه؟
 - همین که گفتند ما موشکمونو عینهو پیکان تولید می‌کنیم؟
 - خوب بله... ما از زمان جنگ تحمیلی شروع به ساخت موشک کردیم، الحمدلله تجربیات خوبی هم این ده بیست ساله کسب کردیم.
 - بینم چه زوری واگذار می‌کنند؟!
 - چی رو؟!
 - همین موشکها رو دیگه... چه زوری می‌دن، شرایطی ... اژدم قشظ... تحویل چندماه بعد از قرار داده... چه رنگهایی می‌زنند... متالیک هم داره؟!
 - صبر کن آقای چیز حالت خوب نیست مثل اینکه... مرد حسابی چی چی رو واگذار می‌کنند؟!
 - مگه اگه موشکها رو دیگه... چه زوری می‌دن، شرایطی ... اژدم قشظ... تحویل چندماه بعد از قرار داده... چه رنگهایی می‌زنند... متالیک هم داره؟!
 - صبر کن آقای چیز حالت خوب نیست مثل اینکه... مرد حسابی چی چی رو واگذار می‌کنند?!

شانس بزرگ

من فکر می‌کنم خواست خدا بوده تا از اون مهلکه جون سالم به در ببرم و بتونم به همچین حادثه هولناکی رو واسه تون تعریف کنم. گرچه ممکنه باور نکنین؛ چون جون دشمنم واقعا ماجرای سوپر اکشن و میخ‌کننده ایه... اما شما زیاد ترسین چون من که هنوز زنده م و اتفاقا به قدرت خدا خیلی هم ساده نجات پیدا کردم. پس نفس تو نو خیلی تو سینه حبس نکنین چون بحمدالله... به خیر گذشته و تموم شده... اما اون لحظه‌هارو باید مجسم کرد. آخه همیشه که این طور نمی‌شه! از هر چند میلیارد بار ممکنه به بار آدم همچین شانس بیاره...! خلاصه: جونم براتون بگه که:
 محو منظره های قشنگ اطراف جاده‌ای بودم که به په روستای کوچیک در دامنه‌های کوهستانی بلند و سر به فلک کشیده ختم می‌شد... کل سلسله اعصابم کوک و میزون بود که یهو صدای خش خش سهمگینی به گوشم خورد و بعد... از پشت به برآمدگی نزدیک، سر بزرگ پشمالویی بالا اومد و طولی نکشید که تنه غول‌آسایی هم زیر این کله میهب پدیدار شد... خدای من؛ په خرس بود... په خرس عظیم‌الجثه با دندونایی مثل خنجر...! در همون لحظه هم صدای غرش هولناکش تو تمام دره پیچید این قدر نزدیک بود که حتی می‌تونستم مردمک چشمشو ببینم! جایی نبود که قائم بشم. اون طبیعت قشنگ جلوی چشمم تار و تنبک و ستور شد! دیگه از دست رفته بودم؛ هیچ مشکلی نبود... خرس تنومند وحشی که از گشنگی آب دهنش سرازیر بود کمتر از سه متر با من فاصله داشت! با شکستن شاخه‌های خشک په بوته بلند بیابونی یاز هم جلوتر اومد... کاش یهو حمله می‌کرد تا زجرکش نشم... اما انگار می‌دونست از چنگش خلاصی ندارم و زیاد عجله نمی‌کرد... خدایا! اول پوست مو می‌کنه یا سرمو گاز می‌گیره؟ یادست و پامو می‌جوهر؟! کاش بلافاصله گلومو به دندون بگیره تا زود تموم کنیم... این فکرای بود که تو اون لحظه‌ها از سرم می‌گذشت. اونایی که دوست شون داشتیم وقت گیر آورده بودن و هی جلوی چشمم رژه می‌رفتن... په یاد آرزوهایی افتادم که بهشون نرسیده بودم، اشتباه‌هایی که نتونسته بودم جبران کنم... دیگه خرس این قدر نزدیک شده بود که فقط سینه پهن و پر از پشم‌شو می‌دیدم... داشتیم آماده می‌شدم که چشمامو ببندم و خودمو تسلیم سرنوشت کنم که یادم اومد دستگاه پیشرفته و مؤثری تو دستمه...! اونو په طرفش گرفتم و دکمه قرمزشو فشار دادم... در دم تلویزیون خاموش شد و من نجات پیدا کردم!
 چی چی چارچنگولی - اصفهان

مکالمه یک دختر تهرانی با

یک پسر مشهدی

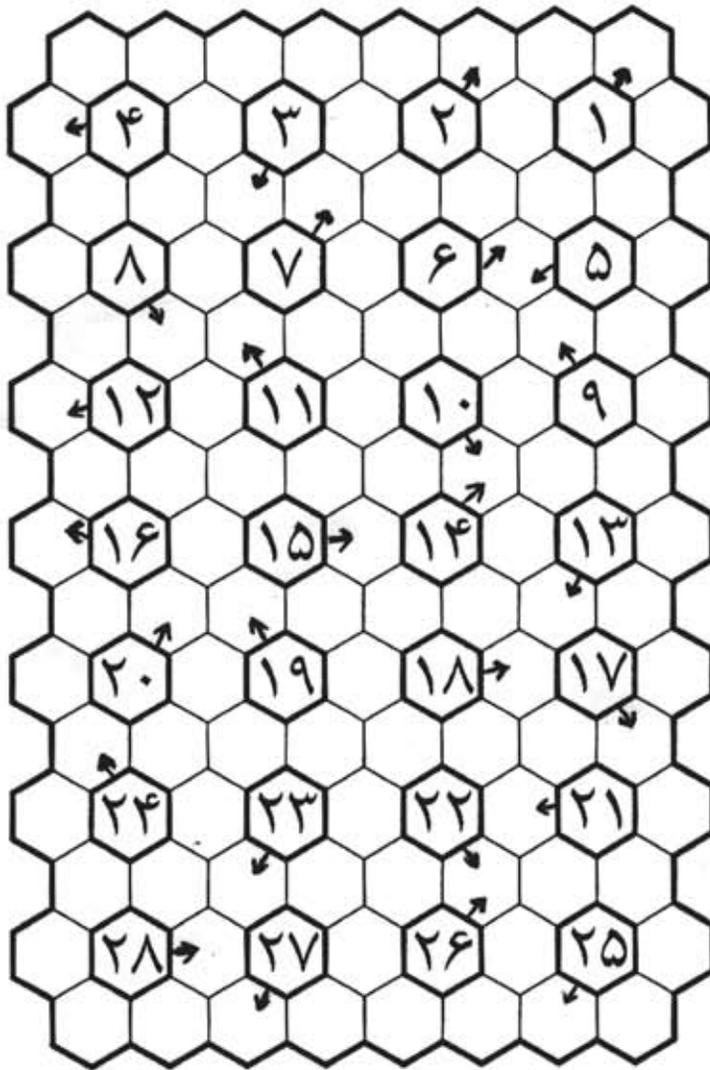
- زیلا، په بادبادک مخی برات بخروم؟
 - وا، مگه بادبادک میخی هم هست؟!
 - مگم اگه مخی برم کنار او دیفال که مرده وستده؟
 - نه من تفال نمی‌خوام. همون بادبادک میخی خوبه!
 - بادبادک میخی چیه؟ مومگ بادبادک مخی برات بستونم؟
 - نه من بستنی نمی‌خوام همون بادبادک بهتره!
 - دیگه دری حوصلمه سر مو بری!
 - من کی سرتورو بریدم؟!
 مادر پسر - قلی، اگه تاهاار مخی بیا!

احمد نابی - مشهد

- فرستادن چنین مطالب مملی، از سوی اهالی همان شهر مذکور در مطلب، کماکان بلامانع است!

نمکدون

- به ارمنان می‌کن موز خوردی؟ می‌گه آره، همون که هسته‌اش نرمه؟!
 سمان - دهدشت
 - په په نفر چهار تا انگشت نشون می‌دن می‌کن این چند تاس؟
 می‌گه: وای، چقدر یک!
 سارا (مازموکت) - پدره
 - به مجهول می‌کن با ارمنان جمله بساز، می‌گه: من و این همه خوشبختی محاله!
 فرزانه - بشرویه
 - به بارو می‌کن چند تا بچه داری؟ می‌گه دو تا، می‌پرسن کدومشون بزرگتره؟ می‌گه: خب، اولیش!
 سونیا - تهران

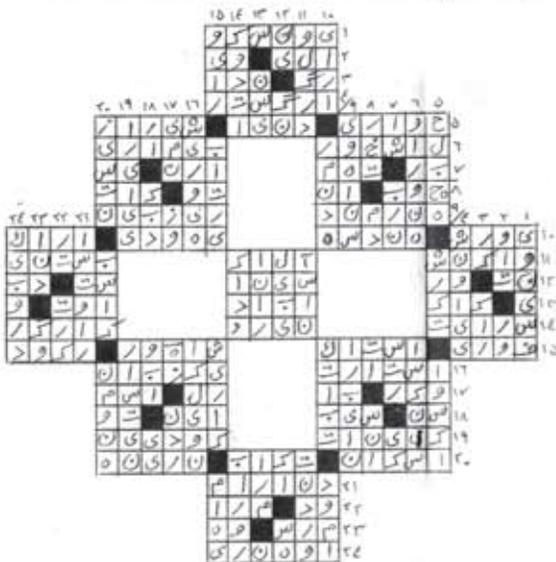


توضیح و راهنمایی:

در این صفحه واژه‌ها را با توجه به شرح داده شده در جدول بگنجانید. حرف آغازین هر واژه با فلش مشخص شده و واژه‌ها در جهت و خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت آمده‌است.

- ۱- یک دسته سرباز را در قدیم می‌گفتند
- ۲- سرزمین سرداران
- ۳- ضد عفونی شده
- ۴- مایع زرد خون
- ۵- فتوکی خشک
- ۶- کرپه المنظر
- ۷- نویسنده آمریکایی کتاب "توکه مرا می‌شناسی (۱۹۳۳ - ۱۸۵۵)
- ۸- پول کسب و تجارت
- ۹- کاشی لعابدار
- ۱۰- شهری در استان کردستان
- ۱۱- سلسله خانوادگی
- ۱۲- عدد دو رقمی و عنوان کتابی از "ویکتور هوگو" پیرو مکتب رومانسیسم
- ۱۳- یکی از سه تفنگدار کتاب "الکساندر دوما"
- ۱۴- افراد بشر
- ۱۵- از ورزش‌های میدانی
- ۱۶- همسر زال
- ۱۷- بسیار تند و چابک
- ۱۸- مکان زیارتگاهی معروف در نزدیکی نیشابور
- ۱۹- اجاق
- ۲۰- خلیجی در قاره آسیا
- ۲۱- ماه یازدهم سال فرنگی
- ۲۲- مخفیانه
- ۲۳- متدین
- ۲۴- پذیرش سفیر
- ۲۵- سبک عقل
- ۲۶- ناصیه
- ۲۷- تفکر
- ۲۸- آشکار

پاسخ جدول شماره ۶۱۲



برنده جدول شماره ۶۱۲

سارا جواهری - تهران

جایزه شما

اسامی عزیزانی که پاسخ جدول را فرستاده‌اند:

ساسان ، امیر علی و میلاد شعبانی، اسلامشهر، عظیم عبداللهی - تهران، تورج حاج هاشمی - اصفهان: علی و میلاد پور محبی - تهران، عزیز عساکره - آبادان، بهمن ترابی - رامسر، غلامرضا نیرودل - تهران، حسین محلوجی - اصفهان، مهدی سمرقندی - نوشهر، مصطفی صحرائی - شهرری، الهام، آذیر - بندرعباس - مریم کرمی - شیراز، آبتین احمدی پور - مشهد، سارا جواهری - تهران.

پول غیر رسمی کشور جهانگرد فرانسوی	پهلوان پول غنا والیبال	مجازات شرعی لوس و بی مزه	سعی و کوشش قوت لا یموت	ملی پوش آلمان بان صلیب سرخ	فیلسی از دان دایس کاشف علم وراثت
	شانه از تنها				
	مرکز پرو خانه فطار	شهر استانی نزدیک تهران			دریاچه مجارستان نام کرسیب آرزائیتی
	واحد سطح سمت و جهت		بدنام کاکل اسب		
	رود پاکستان شهرت	من و تو درپوزگی و گدایی	جشنواره فرانسوی		
تنگه‌ای در ایتالیا			تابلوی فرانسیکو گویا نام آذری		جزیره ایرانی حرف دهن کجی
گرفتن مطلب از کسی	مروارید	قاین پارویی بزرگتر از چاله			
	بندر اوکراین سالن سرپوشیده		آلیاز آهن فرمان خودرو		شهر شیر سنگی از اعداد هورون نیروید
	داخل کردن دارو در رگ ویتامین انعقادی		عقیده کشور آفریقای		شستن مذهبی
	پادداشت شهر شمال غربی	مظهر سبکی مرکز عدسی			
	خم زلف		نوعی نمک میوه نارس ماه سرد		شهر اهوازی آیین‌ها خالص
نام دخترانه به معنای بزرگوارتر	پدران توبه نمودن			اثری از جوزپه وردی مانع رفع بلا	
	ایریشم پست طریق کوتاه			پول عربی مظهر طبیعت	گانگسترهای ژاپنی
از توابع گیلان	حسادت ماه میلادی		پسوند شباهت هرگز نازی		
	پایتخت ایتالیا اهتگر انقلابی				ظلم و ستم گسستی از اسکندرنامه شهر مقدس
	بیهوشی تلخ نازی	از ویتامین‌ها چانه صاف کن		خدای باستان رود مرزی	
الفبای موسیقی	شمیر جمع بالاپوش مردانه		گوشت ترکی صحنه‌ی نمایش	ورزش مادر صنم	
	پوسته خارجی خورشید				شمیر بیگانه صاحب قدرت مخترع رادار
	مسافرخانه مدرن				



"فرزانه نظریان" از بشرویه، "مجهول از نوع غربی" را تصور کرده. من در همین جا هرگونه انتسابی به آن کشورهای ضاله را از جانب قوادم شدیداً ممنوع می‌کنم و اصلاً هم هوشم نیامد که کسی به جای هویت اصلی و باستانی ایرانی بودن، مرا یک غربی تصور کرده. در تصویرهایتان لطفاً جانب ناسیونالیسم را هم رعایت کنید!

گیربازار

به امید فرداها از سرخس: "بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است و تنهایی من شیخی خون حجم تو را پیشینی نمی‌کرد."
- لایب وقتی خون حجم مرا پیشینی کرده روز بوده خب! (آخه "شیخون" رو اون جوری می‌نویسن!؟)
نقابداران از هیجستان: "به یاد عشق می‌کارم غریبه."
- بهار، اسال، پریارم غریبه! (فکر کردین فقط خودتون شعر بلدین!؟)

DJ رضا اولادی (موتلا) از قزوین: "مجهول، اگر مونت بودی و سنت زیر ۲۰ سال بود و خوشگل و پولدار بودی شاید، اون هم شاید باهات ازدواج می‌کردم. نظرت چیه، پله رو می‌گفتی یا نه؟"
- "اگر" رو کاشتیم، دنیومدا!



Abed آواره
از کوه‌هدشت: خوشحالم که از اراده و امیدت استفاده کردی.

همین جوری ادامه بده. نازنین از آباده: "۱۳م عید، خاله و دایی و برویچز رفتن کیش، ما هم تو خونه شدیم مات سفر بقیه."
- می‌خواستی خودتو بندازی! بالاخره، می‌گن: آش کشک خاله‌ته، بخوری پاته، نخوری پاته!
غریب آشنا از دیار فراموش‌شدگان: از زلزله بروجرد چه خبر!؟

AUB- Gelardino از کاشمر: "یک روز که موهامو فرق از وسط باز کرده بودم، سر کلاس زیست، معلمون گفت: ایوب، باز که نودون گذاشتی!"
- لایب حسودیش شده که چرا "سر" کلاس زیست، فرق نداره ولی سرتو فرق داره! (چه بی‌نمک!)
Logx: "عشق مانند تپه‌ای است که امروزه هر خری از آن بالا می‌رود."

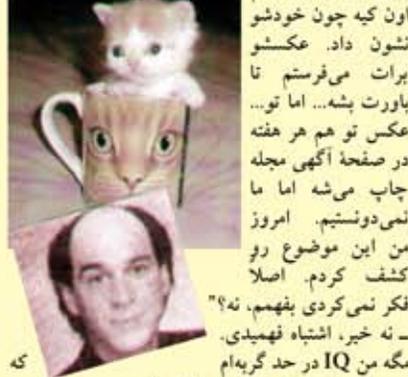
- خیلی عقیبی بابا، امروزه این تعبیر قدیمی شده، من پونصد و شصت و هفت سال پیش اینو شنیده بودم! برنارد شاموی که: عشق، خطای قاحش فرد در تمایز یک آدم معمولی از بقیه آدم‌های معمولی است.
بشارت سبز از اصفهان: ارمان با هیجان فریاد کشید: آره، اون پیرمرد شمالی رو توی زیرگذر می‌شناسم،

اون پسر خوش‌تیپه پسر خودش بود!؟
F.B از شهریار: "سلام من رو به مسعودپوریا برسون."

- به من چی می‌رسه این وسط!؟
فریاجون از شیروان: "تکر کنم هر وقت بخوای به نام بچه‌ها جواب بدی قبلش تو آب‌نمک می‌خوابی."
- نه، ولی با خیارشور میتینگ می‌ذارم!
"Rahman-daniz از گرمی: "قرص آبیانو بخور ولی آبی نباش"

- اتفاقاً یکی از مواردی که در اون، دکترا قرص آبی تجویز می‌کنن همین "آبی نبودن بیمار"ه که نشونه به مشکل خاصه. من می‌گم تو حتی اگه قرص آبیانو نخوردی هم آبی باش!
هری پاتو ۲ از خواب: من هم ضدحال می‌زنم، پس هستم!

Asi-owen از بجنورد: "مجهول یادت می‌آد عکس یه گریه رو برات فرستادم که از تو مجهول‌تر بود،



من بالاخره فهمیدم اون کیه چون خودشو نشون داد. عکشو برات می‌فرستم تا پاورت بشه... اما تو... عکس تو هم هر هفته در صفحه آگهی مجله چاپ می‌شه اما ما نمی‌دونستیم. امروز من این موضوع رو کشف کردم. اصلاً فکر نمی‌کردی بفهم، نه؟"
- نه خیر، اشتباه فهمیدی.
مگه من IQ در حد گریه‌ام که

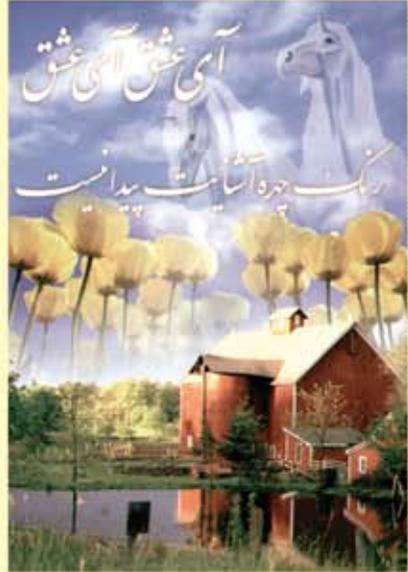
به همین راحتی خودمو نشون بدم!؟
جکی چان از خواب: "آخرین نامه یا اولین نامه، مساله این است!"
- من مساله تو برات حل می‌کنم، این اولین نامه تو نبود پس مظننا آخرین نامه‌ته!

سحر(دیوونه) از اسفراین: "سلام. بی‌مقدمه خیلی دوست دارم. من دوست دارم با تو ارتباط برقرار کنم و صحبت کنم، منظورم از طریق تلفنه..."
- تو که دیگه اسمت روتنه، خودت به خودت می‌گی دیوونه! بی‌خیال ما شو خواهشا!
Zabih-ea۶۵ از خرمشهر: "مجهول جان من می‌خوام به کشتی بزرگ بهت کادو بدم ولی اول بگو اسمت چیه چون می‌خوام سند کشتی رو به نامت بزنم. تا بهمون ماه فرصت داری اسمت رو بگی وگرنه می‌دمش به ارمان. دیگه میل خودته."
- مشکلی نیست، کشتی رو به ارمان هم بدی راه دوری نمی‌ره!

استاد فلامینگوی جهان از چمستان: "ویژه‌نامه نوروز خیلی باحال بود ولی صفحه مجهول چندان مال نبود."
- "مال" در لغت، به معنای چهارپای بارکش (همون یابو و الاغ) هم اومده، معلومه که صفحه مجهول مال نبود!
هامون از پشت کوه: "من در آینده فراره مورخ بشم."

- و بزرگترین شانس مورخا رو که می‌دونی چیه؟ اینه که مرده‌ها نمی‌تونن حرف بزنن!
دهن لق از جواد ایلام: "امروز آخرین روز سال ۸۴ است. شاید این روز و این ساعت دیگر هرگز در زندگی من تکرار نشود..."
- شاید!؟؟؟ یعنی ممکن هم هست که تکرار بشود!؟ (ملت، حالشون خرابه!)

اسپاگتی از ایتالیا: "شنیدم هوای تهران کثیفه، آخی، امروز نتونستی بری مهدکودک."
- چیه؟ شما کوچولوها به روز نمی‌تونین بدون مری سرکنین؟ حتما باید زور بالای سرتون باشه!؟



محمد موتلا: ا، عشق هم مجهوله!؟
مژگان زلزله از گلوگاه: "مجهول از عکست معلومه که از بچگی شرور بودی. هر آدم عاقلی عکست رو ببینه می‌فهمه که تو دختری."
- هر آدم عاقلی پسرارو شرور تصور می‌کنه نه دخترارو!

تکنه بازار

هری پاتو ۲ از خواب: "آیا ما به عشق پرواز، عاشق برنده‌ایم یا به عشق پرنده، عاشق پرواز؟"
حام از رشت:

مرد و زن جوانی سوار بر موتور در دل شب می‌رانند. آنها عاشقانه یکدیگر را دوست داشتند. زن جوان: یواش برو من می‌ترسم. مرد جوان: نه، این جوری خیلی بهتره. زن جوان: خواهش می‌کنم، من خیلی می‌ترسم. مرد جوان: خب، اما اول باید بگی دوست دارم. زن جوان: دوست دارم، حالا میشه یواش‌تر بری. مرد جوان: باشد به شرط اینکه کلاه کاسکت منو برداری و روی سر خودت بذاری، آخه نمی‌تونم راحت بروم، اذیتم می‌کنه.

روز بعد واقعه‌ای در روزنامه ثبت شد. برخورد موتورسیکلت با ساختمان حادثه‌آفرید در این سانحه که به دلیل بریدن ترمز موتور سیکلت رخ داد یکی از دو سرنشین زنده ماند و دیگری درگذشت. مرد جوان از خالی شدن ترمز آگاهی یافته بود. سپس بدون اینکه زن جوان را مطلع کند با ترفندی کلاه کاسکت خود را بر سر او گذاشت و خواست تا برای آخرین بار دوست دارم را از زبان او بشنود و خودش رفت تا او زنده بماند.

- ای ول! پس تو هنوز به جورایی به عشق معتقدی! پس چرا به جای درگیر شدن با به خاطره تلخ کهنه، دنبال به عشق واقعی نمی‌گردی؟
علی‌رضا عهدی‌پور از نی‌ریز: "ریچارد باخ گفته است: به شما هیچ آرزویی داده نمی‌شود مگر آن که قدرت تحقق آن نیز به شما اعطا گردد."

معافیت پزشکی مشکل دارد؟

برادرم ۱۹ سال دارد و مشکل افسردگی و اضطراب شدید دارد و دارو مصرف می‌کند که مشمول معافیت پزشکی می‌شود، اما دکتر بیان داشت اگر معافیت پزشکی بگیرد در آینده برای سند زدن هرچیز مشکل دارد و باید سند به نام دیگری زده شود. آیا معافیت پزشکی دارای چنین مشکلاتی است؟

کریم زاده - سندج

اگر برادر شما از نظر روانی مشکلات جدی داشته و طبق نظریه پزشکی قانونی مجبور تشخیص داده شود، از نظر قانونی فاقد اهمیت انجام معامله و ثبت آن در دفتر رسمی خواهد بود. در صورت مجبور بودن فرد، برای انجام امور مالی او، قیم صلاحیت خواهد داشت.

خواهرم را کتک زده!

خواهرم یک سال قبل با شخصی ازدواج کرد که در عقدنامه حق مسکن با خواهرم است. در این یک سال هم به خاطر وضع مالی ناساعد نزد ما - پدرم - زندگی می‌کرد بدون اینکه شوهرش خرجی بدهد. حتی بارها دستش را به روی خواهرم بلند کرده و او را مورد ضرب و شتم قرار داده است. سه هفته است که خواهرم را کتک زده و به خانه نمی‌آید و پیغام داده همکاری می‌خواهی، بکن. شوهرش سرپازی هم نرفته و خانواده شوهرش می‌گویند اگر پسرمان سرپازی برود ما نمی‌توانیم تو را نگه داریم. در این شرایط ما چکار کنیم؟

امضاء محفوظ - تهران

برابر ماده ۱۱۰۶ در عقدنامه نفقه به عهده شوهر است. برابر ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی اگر مردی با داشتن استطاعت مالی نفقه زن خود را در صورت تمکین نپردازد دادگاه او را از سه ماه و یک روز تا ۵ ماه حبس محکوم می‌نماید در صورتی که بعد از عقد زندگی مشترک شروع نشده باشد زن فقط از طریق مطالبه نفقه از دادگاههای خانواده می‌تواند اقدام نماید و موضوع فاقد جنبه کیفری است. بنابر این با توجه به اینکه خواهرتان زندگی مشترک را شروع کرده است، همسرش ملزم به پرداخت نفقه می‌باشد و با شکایت به دادگاه مجبور به پرداخت نفقه یا حبس است.

از خواهرم شکایت کرد

خواهرم در شرکت گلدمین چهار سهم به مبلغ ۲۲۰ هزار تومان حساب باز کرد و رابط آن مردی بود که خواهرم را وارد شبکه کرد. پس از چند روز رسانه ها اعلام کردند موسسات گلدکوئیست و گلدمین بی اعتبار هستند. خواهرم خواستار پول شد، رابط به خواهرم اطمینان خاطر داد و وقتی اصرار او را دید بیان کرد از هر سهم ۱۵٪ برداشت می‌شود و مابقی برگردانده می‌شود و بدین ترتیب خواهرم از برداشت پول منصرف شد و وقتی احتیاج به پول پیدا کرد رابط صد هزار تومان به عنوان قرض به خواهرم داد و بر کاغذی معمولی نوشته شد و چند همسایه امضاء کردند. قابل ذکر است اسم مستعار خواهرم سپیده است و نام واقعی اش چیز دیگر. چند وقت پیش رابط خواستار پولش شد. وقتی ما گفتیم اول سهم ما را ۲۲۰ هزار تومان را بده او از خواهرم شکایت کرد و اخطاریه‌ای به منزلمان آمد. حال سوالم این است که اگر در دادگاه حقیقت را بگوییم این مبلغ از کل سهم کم می‌شود و بقیه پول به ما پس داده می‌شود. یا اینکه بگوییم این اخطار برای سپیده است و ما چنین کسی نداریم و رفع اتهام نماییم؟ آیا خواهرم به خاطر شرکت در گلدمین مجرم شناخته می‌شود؟

امضاء محفوظ

نوشته عادی شما سندی است که به موجب آن اقرار به دریافت مبلغی به عنوان قرض نموده‌اید و طبق مقررات باید وجه فوق را استرد دارید. در رابطه با شرکت‌هایی که عنوان نموده‌اید. مقامات قضایی در سال ۸۴ رسماً اعلام نمودند که عضویت در این گونه شرکتها جرم و مستوجب مجازات می‌باشد و چنانچه اعضاء تا تاریخ اعلام شده از طرف مقامات قضایی شکایتی طرح نموده باشند وجوه آنان قابل پرداخت خواهد بود.

هر چه آب می‌خورم سیر نمی‌شوم

- از کوتاهی قد رنج می‌برم، حتی نامزدم از کوتاهی قدم ایراد گرفته است و این مساله زندگی‌ام را دگرگون کرده است باید بگویم ۲۰ سال سن دارم با قد ۱۶۳ سانتی متر و وزن ۵۴ کیلوگرم که به جز مادرم بقیه افراد فامیل بلندقد هستند.

- روزانه ۷-۸ بار دفع ادرار و مدفوع دارم و با توجه به اینکه بدنم ضعیف است هر چه آب و غذا می‌خورم دفع می‌شود. بعضی مواقع هر چه آب می‌خورم سیر نمی‌شوم و دهانم خشک است، و در چنین مواقعی دستشویی نمی‌روم، دهانم بوی بد می‌دهد.

- آیا MRI و سی تی اسکن و نوار مغز در این مورد مؤثر است؟

- سوال آخرم این است که ریزش مو دارم - البته قسمت جلو موها هم - چه کنم؟ آیا تبلیغات پرپشت کننده مو و رشد مو قابل اطمینان است؟

پدرام - سن، شهرک دنا

- متأسفانه در این سن راه چندان مؤثری برای افزایش قد وجود ندارد. ورزش‌هایی مثل بارفیکس، بسکتبال و حرکات کششی و تغذیه مناسب تا حدی کمک کننده‌اند، اما جز با روش جراحی که آن هم عوارض زیادی دارد روش دیگری برای افزایش قد شما وجود ندارد.

- با توجه به دفع مکرر ادرار و مدفوع توضیح نداده‌اید که آیا تا به حال آزمایش خون، ادرار و مدفوع داده‌اید یا خیر، چون ممکن است متابولیسم (سوخت و ساز) بدن شما بدلیل بیماری خاصی دچار مشکل شده باشد که بایستی حتماً با انجام آزمایش مشخص گردد و شاید عدم رشد قدی و وزنی شما نیز در همین رابطه باشد. به نظر نمی‌رسد فعلاً نیازی به "MRI و سی تی اسکن" باشد، در صورت طبیعی بودن آزمایشات مشکلات عصبی و استرس منشأ اصلی حالت‌های فعلی شما می‌باشند. که با مصرف آرام‌بخش و یا ورزش‌های آرام‌بخش بهبود قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کنند. مراجعه به مشاور یا روانشناس بالینی نیز در تغییر باورهای شما و بهبود حالت‌های عصبی بسیار مفید است.

- ریزش مو مخصوص تیپ مردانه هورمونی است و بطور کامل قابل پیشگیری یا درمان نمی‌باشد اما مصرف داروهای هورمونی و تقویت‌کننده مو زیر نظر پزشک متخصص کمک زیادی به پیشگیری از ریزش مو می‌کند و حتی تا حدی درمان کننده نیز می‌باشد.

چه رژیم غذایی بگیرم؟

پسری سیزده ساله‌ام که وزنم ۵۵ کیلوگرم و قد ۱۵۷ سانتی‌متر است. با توجه به شروع امتحانات چه رژیم غذایی بگیرم که وزنم کاهش پیدا کند، اما به امتحانات ضرر نرساند؟

م. شایق - تهران

وزن شما بسیار مناسب با قدتان می‌باشد و بخصوص با توجه به سن شما که در حال رشد می‌باشید رژیم گرفتن اصلاً توصیه نمی‌گردد بویژه با اثرات احتمالی که بر روی قد شما خواهد گذاشت. اگر تمایل به تناسب بیشتر اندام دارید حتماً و منحصر با ورزش منظم این کار را انجام دهید.

قرص اشتباهی مصرف کردم

دختری ۱۷ ساله‌ام با وزن ۶۸ کیلوگرم و قد ۱۶۰ سانتی متر، تالاسمی دارم و نمی‌توانم رژیم بگیرم. دکتر گفت کم‌خونی هم دارم، سرم گلیج می‌رود و زمین می‌افتم. قرص آهن، فولیک اسید و ویتامین فلوسولفات و فی‌فور می‌خورم، یک سال قبل خونریزی داشتم. دکتر قرص ضدبارداری تجویز کرد که اشتباهی پنج ماه پشت سرهم مصرف کردم اما در حال حاضر خوب هستم. چگونه می‌توانم با توجه به مشکلاتم خودم را لاغر کنم.

آه‌رم‌زگان

شما می‌توانید رژیم بگیرید اما فقط تحت نظر متخصص تغذیه و الزاماً همراه با مصرف مکمل‌های غذایی. رژیم پرپروتئین نه تنها در از بین رفتن سلولیت (چربی‌های فشرده بدن) مؤثر است بلکه توان جسمی شما را نیز افزایش خواهد داد. اما به عنوان روش‌های کمکی می‌توانید از ورزش بویژه ورزش‌هایی که بر موضع‌های ذکر شده تأثیر دارند و نیز ماساژ موضعی استفاده نمایید.

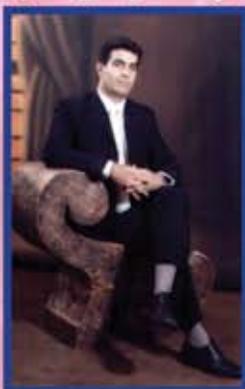
اگر با روش‌های ذکر شده به اندازه دلخواه تغییر سایز پیدا نکردید مجدداً با دفتر مجله تماس بگیرید تا راهنمایی دقیق‌تر صورت گیرد.



جمعی از دانش‌آموزان مدرسه راهنمایی ۱۷ شهریور شهید کرمان - فرستنده رسول سلیمانزاده



ادریس عبدی - تکاب



ایمان - اهواز



مسلم جهانپور - اهواز



احمد ثابتی - مشهد



لیلا - اصفهان



سپیده - شاهین شهر

عکس‌های رسیده

علیرضا مهدی‌پور - نیریز، اسماعیل آهنج - خرمشهر، پوریا جباری - قزوین، احمد ثابتی - غربیه - مشهد، امیر حسین و امیر رضا شهابادی - مشهد، علی‌اصغر عشری - نکا، فاطمه حاج حسینی - کرمان، الهام آذیر - بندرعباس، نیلوفر و رضا امیدی - شهرری، گل نسا کیانی - خلخال، رضا مونتلا - قزوین.

پیر خلدہ



تو اگہ پرندہ باشی، چشای من آسمونہ
راز پر کشیدنت رو، کسی جز من نمی دونه
واسه من سخته که بی تو، بنویسم مشق پرواز
با صدای ساز خسته، تر کنم گلوی آواز
منو تو گر چه اسیریم، حیفه از غصه بمیریم
بیا تا آخر دنیا، بشینیم و پر نگیریم
جای پرزدن زمین نیست، توی قلب آسمونہ
قصه ی مرگ و جدایی، تو کتا با جامی مونه
نگو عمر مون تموم شد
بعد از این دیگہ غمی نیست
بیا فردا رو بسازیم
اینکه فرصت کمی نیست
اشک پاکتو نگه دار، واسه غسل تن پرواز
زنده کن صدای سازو، که رسیده وقت آواز

شعر: مزدا شاهانی
آهنگ: کامیل یغمایی
خواننده: محمد اصفهانی

NOKIA
3250

زاویه جدیدی از موسیقی

- برای موسیقی، شماره گیری و دوربین کفیبست موبایل را بچرخانید
- امکان ذخیره ۷۵ آهنگ با کیفیت CD در حافظه قابل افزایش به ظرفیت ۱ گیگابایت
- دوربین ۲ مگاپیکسل با قدرت زوم دیجیتال ۴X
- کار بردهای گسترده و متنوع تحت برنامه نرم افزاری S60
- امکان XpressMusic نوکیا برای دسترسی سریع و آسان به موسیقی

www.nokiamena.com



Nokia HF-6W Nokia HD-1



نوکیا
ارتباط مردمی

S60 Open to new features XpressMusic